3766

الصلوٰة معراج المومنین

درین ایام فرحت انجام و اوان نیک فرجام کتاب مستطاب بدایت لنظام فصاحت
و بلاغت انضمام گلدستهٔ گلستان ... سلام حبل المتین یعنی کتاب الصلوٰة

معراج المومنین ۱۲۹۳

جلد دوم

کتاب الصلوٰة

از تالیفات جناب حجة الاسلام فقیه اهلبیت علیهم السلام مجتهد العصر والزمان ام[illegible]
[illegible] العلوم بین الناس مولانا السید محمد عباس لا زال ظله العالی علی رؤس المومنین

در مطبع مجمع العلوم مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الصلوة و دران دوازده ركن است ركن اول

فضيلت نماز

در مقدمات نماز و در آن مقدمه است مقدمه اولى در فضيلت
نماز قال الله تعالى اِنَّ الصَّلوٰةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ و روايات
و احاديث در فضيلت صلوة كثيره و ضبط و حصر آن عسير است
پنج حديث درينجا مذكور ميشود اوّل اينكه حضرت امام جعفر صادق
عليه السلام فرمود كه بعد معرفت و شناسائى الهى چيزى را نميدانم
كه بوسيلهٔ آن بنده تقرب جويد و خداوند عالم آنرا بهتر دوست دارد

و فضل از نماز باشد دوم منقولست که الصلوة معراج المومن سوم مرویست که الصلوة قربان کل تقی یعنی نماز باعث قرب و منزلت هر پرهیزگار است چهارم در روایت وارد شده که این نمازهای پنجگانه واجبه هر که آنها را بر پا دارد و بر اوقات آن محافظت نماید روز قیامت با خدای عزوجل باین حال ملاقات کند که برای او پیش خدا عهدی بوده باشد که با آن در بهشت داخل شود و کسیکه آنها را بر وفق اوقات بجا نیارد و بران محافظت نکند کارش بخدا است خواسته باشد بیامرزد و اگر بخواهد عذاب بکند پنجم در بعض روایات وارد شده که اول چیزیکه از آن در وقت حساب میپرسند و در آن نظر میکنند از جمله اعمال نماز است اگر مقبول شد در اعمال دیگر نظر میکنند و همه مقبول میشود و اگر مردود شد باز در اعمال دیگر نمی بینند و همه را رد می کنند ششم باب نماز تاکید اکید وارد از ترک و بی اعتنائی

فضیلت نماز

تهدید شدید وارد شده است حتی که پیغمبر خدا تارکش را کافر
قرار داده هر چند مراد ازان مستحل ترک است و نماز در فراخ دستی
و ناداری و تندرستی و بیماری بلکه در هیچ حال حتی که در وقت
غرق و ابتهال یعنی در لجن فرو رفتن بالمره ساقط نمیشود الا
در صورتیکه شرط الطش مفقود یا مو العش مثل حیض موجود باشد

مقدمه ثانیه در اقسام نماز نماز واجب برنه قسم است

اوّل نماز یومیه دوم جمعه سوم عیدین چهارم کسوف و خسوف
پنجم زلزله ششم آیات دیگر مثل و زیدن باد سیاه هفتم نماز طواف
واجب هشتم نماز جنازه و آن بنا بر تحقیق از قسم دعا است و
در حقیقت نماز نیست چه نماز در فقدان آب و خاک ساقط نمیشود
و در حدیث است که لا صلوة الا بطهور و لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب و خروج از نماز بسلام میشود و در نماز میّت هیچیک ازینها
شرط نیست بلکه فاتحه و تسلیم مشروع نیست پس اطلاق نماز

فضیلت نماز

[illegible] ۱۲

بران ظاهر امجازیت نهم نمازیکه انسان به نذر و عهد و یمین بر خود لازم
میکند و نماز اجاره هم از این قبیل است اما نماز قضا و احتیاط که تعلق
بنماز یومیه دارد پس ظاهر اول داخل است و نماز استیجار یا با نماز قضا در نظر
عوام توام و الصق بر آخر رساله حواله می کنیم و سوای این نه قسم نمازهای
مندوبه است و پنج است صبح دو رکعت و ظهرین و عشا چهار
چهار رکعت مغرب سه رکعت پس رکعات در حضر همگی هفده میشود در
سفر از ظهرین و عشا اولی سلام میگویند و دو رکعت ساقط است و صبح
و مغرب بحال خود میماند یازده رکعت است و نوافل عدد رکعات آن
سی و چهار است که عدد رکعات فرائض میشود علی الاشهر الاقوی
نصاً و فتوی دو رکعت پیش از نماز صبح و هشت رکعت پیش از ظهر و
همین قدر پیش از عصر و چهار بعد مغرب و دو تا بعد از عشا که آن دو رکعت بیک رکعت
حساب میشود و هشت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر
پس مجموع رکعات نوافل پنجاه و یک است چنانچه در حدیث از

عدد فرائض و نوافل

امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که فرمود علامات المومن خمس صلوة احدی وخمسین وزیارة الاربعین والتختم فی الیمین وتعفیر الجبین والجهر ببسم الله الرحمن الرحیم مسئله در سفر نافله ظهرین ساقط است و در وتیره سقوط اشهر است جمیع نوافل یومیه وغیر یومیه دو دو رکعت بیک تشهد وسلام است مگر آنقلیل مثل نماز وتر که یکرکعت است و مثل صلوة اعرابی که اول دو رکعت و بعد از آن چهار چهار رکعت و همگی ده رکعت است مقدمه ثالثه در اوقات فرائض و نوافل یومیه بدانکه هر نماز دو وقت دارد یکی وقت فضیلت که مزید ثواب بآن مترتب است دوم وقت اجزا و آن وقتی است که نماز در آن صحیح و مجزی باشد هم اینکه ثواب آن کمتر از اول باشد یا نه پس از زوال تا بمقدار ادای چهار رکعت بامقدمات و شرائط مختص بظهر است و آن حسب حال مصلی در سفر و حضر و در اجتماع شرائط مفقوده پیش از وقت و تحصیل آنها بعد از دخول وقت و در حرکات نشست و برخاست و سرعت و بطوء در قراءت مختلف میشود و وقت فضیلت ظهر از اول زوال تا وقتی است که سایه شاخص که در وقت نصف نهار بود برابر آن شود و وقت اجزای ظهر از زوال تا وقتی است

اوقات نماز

اوقات نماز

که در غروب بقدر چهار رکعت باقی ماند و از زوال چون بقدر
چهار رکعت بقسمی که ذکر شد بگذرد آن وقت درمیان ظهر
و عصر مشترک هست مگر اینکه ظهر را پیش از عصر باید خواند و چون بقدر
چهار رکعت در غروب بماند آن وقت مختص بعصر هست و وقت
فضیلت عصر تا بحدیست که سایه دو برابر شود و وقت اجزای
عصر تا غروب آفتاب و وقت نماز مغرب غروب حسی آفتاب
هست و احوط آنست که تا حمرت مشرقیه بر طرف نشود و از
سمت راس نگذرد نخوانند. و از اول وقت تا وقتیکه شفق
احمر در جانب مغرب باقی هست وقت فضیلت هست و
وقت اجزا از اول وقت تا بحدیست که در نصف شب
بقدر چهار رکعت باقی ماند و وقت عشا بعد از گذشتن بقدر
سه رکعت از غروب تا نصف شب است و بعد از وقت
فضیلت مغرب تا ثلث شب وقت فضیلت عشا هست

دو وقت اجزای عشا از وقت فضیلتش تا نصف شب است
و از غروب تا مقدار سه رکعت مختص بمغرب هست و چون
در نصف شب بقدر چهار رکعت بماند مختص بعشا و وقتیکه
در میان این هر دو وقت هست در میان هر دو مشترک است
الا ان هذه قبل هذه **فصل** در وقت نماز صبح بدانکه صبح
کاذب سپیده ایست در جانب مشرق باریک و بلند بطول
که آخر شب پیدا میشود و آن وقت فضیلت وتر هست و صبح
صادق سفیده ایست که بعد از فجر اول در افق شرقی پهن
میشود و از سفیدهٔ صبح کاذب سفید تر میباشد در روشنیش
هر دم متزاید میشود و تحقیق آن در لسان الصباح نموده ایم
بدانکه صبح صادق اوّل وقت نماز فجر هست و فضیلت این
نماز از طلوع فجر تا وقتی است که سرخی در مشرق نمایان شود
یا سفیدی در تمام آفاق آسمان بهم رسد و وقت اجزای آن

اوقات نماز

از طلوع صبح تا طلوع آفتاب است و چون آفتاب برآید وقت
ادای نماز صبح باقی نمیماند و باید دانست چونکه نماز در غیر وقت
فضیلت مجزی است در وقت فضیلت بطریق اولی
مجزی خواهد بود پس اجزا تمام وقت نماز را شامل است و بعض
علما اجزا را مقابل فضیلت گرفته اند یعنی وقتیکه نماز مجزی
باشد و مزید ثواب نداشته باشد و باین قرار وقت اجزا در
همه نمازها بعد از وقت فضیلت خواهد بود و ما اوقات اجزا را
حسب معنی اول تبعاً للسید العلامه نوشتیم والامر سهل مسئله
هرگاه مظنه دخول وقت بهم رسد و تحصیل علم بغیر انتظار کشیدن
ممکن باشد باید که علم بدخول وقت حاصل کند و بر مظنه نماز نخواند
که صحیح نیست و اگر تحصیل علم بغیر از تاخیر ممکن نیست پس صبر
کند تا یقین بوقت حاصل شود و اگر تحصیل علم نمیتواند کرد و در
تاخیر وقت میگذرد مثل شب ماه خصوصاً هرگاه ابر هم بوده باشد

اوقات نماز

که صبح تبین نمیشود پس بر ظن عمل میتواند کرد و بعد ازان اگر حال
بهمین منوال + ماند اشکالی نیست نماز صحیح است و اگر پس بعد ظاهر
شد که نماز تماما پیش از وقت خوانده است اعاده می کند و اگر
معلوم شد که وقت در بین نماز داخل شده بود نماز علی الاشهر
صحیح است اگرچه وقت پیش از سلام گفتن داخل شده باشد
مسئله اگر کسے سهوا مشغول نماز عصر پیش از ظهر شود و در بین
نماز بخاطرش بیاید + نیت را تبدیل نماید + و اگر بعد فراغ از نماز
بخاطرش رسید پس اگر در وقت مختص ظهر خوانده بود اعاده میکند
و اگر در وقت مشترک خوانده بود مجزیست + و حاجت باعاده
نیست + حالا نماز ظهر را میخواند و عکس ترتیب عفو میشود و همین
است حکم کسے که عشا را پیش از مغرب بخواند مسئله اگر نماز قبل
از وقت بخواند باطل است چه عمدا و چه سهوا و چه دانسته و چه ناوانسته
و اگر میدانست که وقت داخل نشده است و مع هذا نماز خواند

لعمل روایة اسمعیل بن رباح عن ابی عبدالله ع قال اذا صلیت و انت ترى انک فی وقت ولم یدخل الوقت فدخل الوقت و انت فی الصلوة فقد اجزات عنک

اوقات نماز

[illegible] لا اشکال فی البطلان [illegible] صلوة الظاهر [illegible] والاخرج الوقت عن الصلوة [illegible] الوقت [illegible] الی الله تعالی [illegible] والمنسب [illegible] والاتمکان [illegible]

واتفاقاً در وقت واقع شد نمازش نیز باطل است **فصل**
وقت نافلهٔ ظهر از زوال تا وقتی است که سایه بدو قدم یعنی
بدو سبع شاخص برسد و نافلهٔ عصر تا چهار قدم و هرگاه وقت نافله
تنگ شود و بقدر یک رکعت بماند نافله را بنیت قربت شروع
میتواند کرد و بقیه‌اش در وقت فریضه بتخفیف میخواند مثلاً
اکتفا بر خواندن سورهٔ فاتحه و ترک سورهٔ دیگر و اقتصار در اذکار
بر ذکر کمتر میکند علی ما هو الاحوط و اگر نسیان بقدر یک رکعت هم نسبت
و به نافله مشغول نشده است نماز فریضه میخواند و اگر مشغول
شده است بهتر آنست که نافله را ترک بکند مسئله در روز جمعه
شش رکعت وقت پهن شدن آفتاب و همین قدر وقت
بلند شدن آن پیش از نیم روز و دو رکعت وقت زوال و شش تا
بعد از جمعه مندوب است مسئله نافلهٔ مغرب اگر همگی قبل از
زوال حمرهٔ مغربیه خوانده شود ادا است و اگر تمام نکرده است

اوقات نوافل

عشارا شروع میکند پس حکم نافلهٔ مغرب خلاف حکم سابق است
خلاصه هرگاه بقدر یک رکعت از وقت نافلهٔ مغرب مانده باشد
و در خواندن آن شروع بکند پس رکعت دیگر را در وقت فریضه
بخوانند و اگر همان دو رکعت را تمام بکنند دور نیست که بی عیب
بوده باشد **فصل** وقت نافلهٔ شب از نصف شب تا طلوع
صبح صادق است و کسیکه عذر داشته باشد مثل مسافر یا مرد
جوانیکه بسبب رطوبت دماغ بر وقت بیدار نمی شود پیش
از وقت میخواند لکن احوط آنست که پیش از ثلث شب نخواند
و قضای نماز شب از تقدیم افضل است **مقدمهٔ رابعه**
در قبله و در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** در حدیث صحیح
وارد است لا صلوٰة الا الی القبلة و در حدیث دیگر است
ما بین المشرق والمغرب قبلة پس کسانیکه با خانهٔ کعبه معظم قرب
مکانی دارند قبلهٔ ایشان عین کعبه است و در نماز استقبال و توجه

اوقات نوافل

معرفت قبله

بر جزوے از اجزای آن می نمایند و اشخاصی که خانهای شان
دور و در بلاد بعیده واقع اند توجه و استقبال بسمت و جهت کعبه
میکنند و جهت عبارت از خطی هست که در محاذاة و موازات
خط موقف مصلّی بر خانه کعبه کشیده شود و مصلّی ظن داشته باشد
باینکه کعبه ازین خط بیرون نیست و گذشتن و نگذشتن بر جزوے
ازان خط بر خانه کعبه محتمل و متساوی الاحتمال باشد و معنے
استقبال ایشان این هست که مصلّی بر این هیئت ایستاده
شود که اگر خطی را بر موقفش عمود سازند و بکشند بر خط جهت
نیز عرفاً عمود شود غایتش اینکه اگر اندکے انحراف باشد عیب
ندارد و جهت را باینجهت اعتبار کرده اند که اگر وصول خط بر
عین کعبه معتبر باشد کعبه که خانه الیست مختصر این همه خطوط کشیده
که باهمدیگر متوازی بیاشند بان منتهی نمیتوانند شد الا بطریق
تقاطع و ان خلاف فرض است و این مطلب باوجود یکه واضح است

بعض مشاہیر این دیار کہ بالا زنیہا می کند آنرا نفہمیده گمان برده
است کہ در صورت استقبال جہت در نماز جماعت میباید کہ
صف بطور دائرہ باشد و امام بطور مرکز در میانہ آن ایستاده
شود والناس اعداء ما جہلوا خلاصہ مدار این کلام + بر عدم
فہم مرام است + و صف قوسی درین اقطار خارج از دائرۂ اسلام
مسئلہ ثانیہ اما معرفت جہت قبلہ پس از رسالہ استقبال کہ
در زمان ماضی نوشتہ ایم حال آن بخوبی حالی میشود + و درینجا
چیزے از آن بقلم میرود + پس بدانکہ طریق رسم دائرۂ ہندیہ
این است کہ موضعی از زمین یا سنگ یا چوب کہ ہموار باشد
و پہنش وسیع بحیثیتی کہ دائرہ داخل آن واقع شود و چیزے از
سطح بیرون دائرہ بماند مشخص میکنیم و دائرہ می کشیم و شاخص بشکل
مخروطی کہ قطرش ربع قطر دائرہ باشد در وسط آن قائم می کنیم
بحیثیتی کہ بر قطر دائرہ زوایائی قائمہ پیدا کند یعنی راست ایستاده

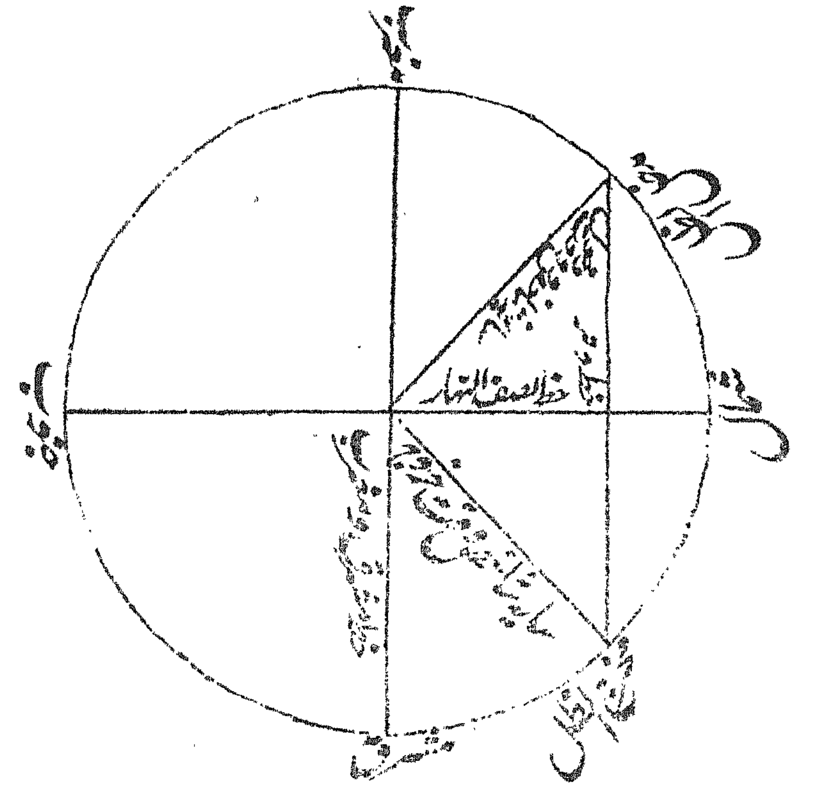
معرفت قبلہ

باشد پس وقت بلند شدن آفتاب مترقب می نشینیم و سایه
را می بینیم که از بیرون دائره کم کم بطرف دائره می آید وقتیکه میخواهد
که داخل دائره شود و سر سایه بر قوس دائره میرسد انجا نشانی
میکنیم و باز بعد از نیمروز که سایه زائد میشود و میخواهد که بیرون از دائره
بشود چون سرش بقوس دائره میرسد در انجا هم علامتی میگذاریم
و در میان هر دو علامت مدخل و مخرج خط وتری میکشیم که واصل میشود
من بعد خط وتر را تنصیف می کنیم خط نصف النهار همین خط
هست و هرگاه سایه شاخص ازین خط از جانب مغرب بجانب
مشرق میرود زوال آفتاب میشود بعد ازان تمام دائره را بر
سه صد و شصت حصه برابر تقسیم می کنیم و این حصه ها بمنزله درجات
هست و چونکه طول مکه هفتاد و هفت درجه و ده دقیقه هست
و عرضش بیست و یک درجه و چهل دقیقه پس درین بلد
که طولش یکصد و هفده درجه و هشت دقیقه است و عرضش

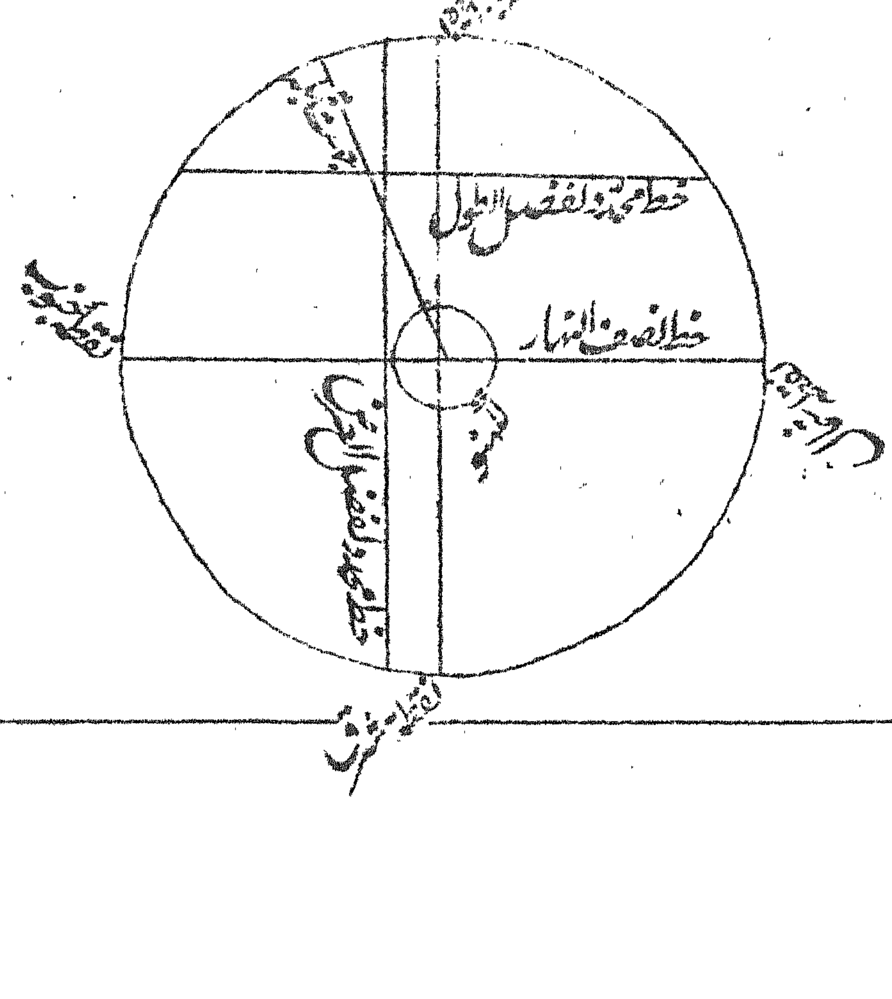
دائره هندیه

بست وشش درجه وسی دقیقه تفاوت درمیان طول
مکه وطول این شهر سی ونه درجه وپنجاه وهشت دقیقه است
پس بهمین مقدار از نقطه جنوب وشمال بطرف مغرب
باید شمرد ودرمیان منتهای آنها ازجانبین خطی موازی نصف النهار
باید کشید وچونکه تفاوت درمیان عرض مکه واین بلد چهار درجه
وپنجاه دقیقه است ایقدر از نقطه مغرب ومشرق بجانب
جنوب باید شمرد ودرمیان منتهای این نقطه خطی دیگر
وصل باید نمود واز مرکز دائره خطی که بر محل تقاطع خط
اول وثانی بگذرد باید برآورد که همان سمت قبله این بلد خواهد بود

دائرہ ہندیہ



استخراج قبلۂ بلدۂ لکھنؤ



طریقۂ سہل برائے عوام این بلد آنست کہ نقطۂ شمال بر دست راست یا کوکب جدی را کہ در عرف قطب می گویند بر شانۂ راست بگیرند مسئلۂ ثالثہ در بلاد مسلمین بنائے مساجد و قبور مؤمنین در باب قبلہ قابل اعتماد است و حاجت اجتہاد نیست الّا در صورتیکہ معلوم باشد کہ بر غلط بنا کردہ اند مسئلۂ رابعہ در صورتیکہ قدرت بر تحصیل علم جہت داشتہ باشد ظن کافی نیست امّا در صورت عدم تمکن ازان پس بر ظن عمل مے کند و ظن از خبر عادل و غیر عادل حاصل میشود بلکہ در صورت حصول ظن دو ر نیست کہ خبر کافر کافی باشد و ہر گاہ این صورت نہ بندد و چنانچہ در صحرا و ابر و تاریکی اتفاق مے افتد دو خط راست روی ہم مے کشد باین صورت + و بہر طرف ٤ نماز

معرفت قبلہ

ثم فی التہذیب عن خراش عن بعض اصحابنا عن ابی عبد اللہ قال قلت جعلت فداک ان ہؤلاء المخالفین علینا یقولون اذا اطبقت علینا او اظلمت فلم نعرف السماء کنا و انتم سواء فی الاجتہاد فقال لیس کما یقولون اذا کان ذلک فلیصل لاربع وجوہ ١٢ منہ

معرفت قبله

از اطرافش نماز می خواند مسئله خامسه بدانکه مکلف
در باب ترک استقبال از پنج حال بیرون نیست یا
عالم است بآن و با وجود علم استقبال را ترک
کرده است یا جاهل مسئله است که وجوب استقبال
را نمیداند یا ناسی است یعنی رعایت قبله را
سهو کرده یا خاطی است یعنی در اجتهاد و طریق
معرفت قبله خطا ازو واقع شده یا مضطر است
یعنی بسبب تنگی وقت چهار طرف نماز نتوانست
خواند و بعد با نحراف متنبه شد و انحراف بر چهار قسم
است اول اینکه درمیانه یمین و شمال قبله واقع
شود دوم بر عین یمین یا شمال سوم از یمین یا شمال
بگذرد و بحد استدبار نرسد چهارم پشت بقبله
و تنبه و آگاهی بر دو نحو یا اینکه در اثنای نماز حاصل شود

یا بعد فراغ پس هکسے و شش صورت میشود
چرا که پنج صورت اوّل را در چهار صورت انحراف
ضرب می‌کنیم بیست میشود و بعد اخراج چهار
صورت علم که دو پنج اخیر در ان جاری نمی‌شود
شانزده را در دو تا میزنیم و حاصل را با چهار صورت
علم جمع می‌کنیم **تفصیل احکام** کسیکه دیده و دانسته در
نماز فریضه استقبال را ترک کند نمازش باطل است و در
وقت اعاده و در خارج وقت قضا برا و لازم و اگر بسبب
خطای اجتهادی یا نسیان مراعات قبله یا تنگی
وقت از استیعاب جهات نماز را بسوی غیر قبله واقع
ساخته باشد من بعد بر اشتباه خود متنبه شود پس اگر بعد فراغ
ظاهر شد که نماز بطرف یمین و یسار واقع شده اگر وقت باقی
است اعاده میکند وجوباً و اگر وقت هیچ نمانده است بروے چیزی نیست

تفصیل احکام نماز

احکام قبله

واگر بعد فراغ از نماز ظاهر شد که نماز در میان یمین و شمال خوانده
است نمازش صحیح است و اگر انحراف از یمین و یسار گذشته
بحد استدبار رسیده پس در وقت اعاده است و در خروج وقت
قضا علی الاحوط و اگر بحد استدبار نرسیده در وقت اعاده است
و در خروج وقت قضا لازم نیست و اگر در میان نماز متنبه شود
که رو بقبله نیست لکن انحراف بحد یمین و یسار هم نرسیده است
رو بقبله بگرداند و نماز را باتمام رساند و اعاده واجب نیست
واگر در همین صورت انحراف به یمین یا یسار رسیده باشد نماز را
اعاده کند و در صورت اول هرگاه در بین قرائت چنین اتفاق
افتاده باشد باید که وقت رو گردانیدن در عین حرکت قرارت نکند
و چون رو بقبله آرد قرارت نماید و جاهل مسئله ظاهرا در حکم ناسی است
ولکن احتیاط در حق او آن است که باعاده و قضا کند خصوصا که هرگاه
مقصر باشد مسئله سادسه احوط آنست که نماز فریضه را مطلقا

در حال اختیار بر راحله نخوانند واما در حال اضطرار پس جائز است و
در تکبیرة الاحرام استقبال بشرط امکان لازم است وبجای رکوع
وسجود اشاره کافی است وبرای سجود باید که از اشارهٔ رکوع انخفاض
زیاده تر باشد چنانچه در صحیحه زراره بآن اشاره رفته ۵۲ قال
ابو جعفرؑ الذی یخاف اللصوص والسّبع یصلّی صلوة المواقفه
ایماء علی دابته ثم قال ویجعل السجود اخفض من الرکوع ولا
یدور الی القبلة ولکن اینما دارت دابته غیر انه یستقبل باول
تکبیرة حین یتوجه مسئله سابعه احوط آنست که تا بر کنار دریا
نماز ممکن باشد بر کشتی نخوانند وهرگاه در حال ضرورت بر کشتی
متحرک خوانده شود ابتدای نماز رو بقبله بکند وبعد رو را
بگرداند هر طرف که سیر و ولی اگر لنگر انداخته باشد واستقبال
ودیگر افعال بخوبی بران ممکن باشد در صورت بی ضرورت
هم جائز است مسئله ثامنه مرکب دخانی که درین زمان

۵۲ رواه ابن بابویه فی الفقیه فی باب صلوة الخوف والمطاردة والمواقفة والمسایفة وهذه الروایة ذکرها صاحب المدارک وهو العمدة وفی الصحیح عن زرارة قال قال ابو جعفر الذی یخاف اللصوص والسبع یصلی صلوة المواقفة ایماء علی دابته قال قلت ارأیت

احکام قبله

ان لم یمکن الواقف علی ... کیف یصنع ولا یقدر ... قال یتیمم من لبد سرجه او دابته ومن معرفة دابته فان فیها غبارا الحدیث ۴۳

برزمین میرود وعجب سواری اضطراری است و قعود و قیام نماز
بران بدشواری پس هرگاه موقف مصلی همین و عجز از نماز
بر زمین بوده باشد بعد استقبال در افتتاح و ابتدا بهر قسم که ممکن
شود بجا آورد بعد از آن اگر وقت باقی است اعاده و الا قضا کند

لباس مصلی

مقدمه خامسه در لباس مصلی و در آن چند شرط است شرط
اول آنکه از جلد میته نباشد چه مدبوغ و چه غیر مدبوغ مسئله اگر کلاه
یا غیر آن که ساتر بدن نیست از جلد میته باشد احوط آنست
که با آن هم نماز نخواند چه در حدیث است لا تصل فی شیء منه
ولا شسع اگرچه پوست ماهی و مانند آن بوده باشد و اما پوست
پشم دکیک پس ظاهرا عیبی ندارد مسئله چیزیکه مجهول الحال یا
مشکوک باشد و از دست کافر بگیرند پوشیدن آنهم در نماز جایز
نیست و اگر از مسلم خریده اند یا از بلاد اسلام بدست آمده بی عیب است
و احوط آنست که اگر از دست سنی گرفته باشد در آن نماز نکند

شسع هو ما یدخل بین الاصبعین من النعل العربی ممتدا الی الشراک و فی الحدیث لا تستحی [illegible] ان [illegible] و هو شسع نعل ۱۲

لباس مصلی

که انها او باغت را مطهر میباشند و در روایت محمد بن مسلم وارد
شده سالته عن جلد المیت ایلبس فی الصلوة اذا دبغ فقال لا
و لو دبغ سبعین مرة مسئله جانور غیر ماکول اللحم که مذکی باشد مثل
شیر هرچند استعمال پوستش در غیر صلوة جائز است امّا[۹۳] نماز در پوست
و پشم و موی حیوان غیر ماکول مطلقاً مثل شیر و گربه درست
نیست اگرچه از قسم لباس نباشد مثل سربند زیر جامه و امّا ناخن
و موی انسان عیبی ندارد و فی التهذیب عن علی بن الریان
قال کتبت الی ابی الحسن هل تجوز الصلوة فی ثوب یکون فیه
شعر من شعر الانسان و اظفاره من قبل ان ینفضه و یلقیه
عنه فوقّع یجوز و همچنین فضلات مگس و غیره از حیوانا تیکه خون
جهنده ندارد و احتراز از ان دشوار مسئله پوستین جانور حلال
گوشت هرگاه مذکی باشد جائز الصلوة است بخلاف جلد غیر
مذکی یا مجهول الحال که اصل دران عدم تذکیه است مسئله

محل مصلی

رخت پشمینه که از حیوان ماکول اللحم است اگرچه رنگی نباشد یا مو یا
از میته کنده باشند نماز دران صحیح است لیکن احوط آنست که
در صورت اخیر شسته باشند پس از آنچه گفتیم حال پشمینه و
فلالین و اون و مرینه مثل آئینه روشن شد که اگر مصلی میداند
که صوف موصوف موی ماکول اللحم است جائز الصلوٰة خواهد
بود و اگر میداند که از موی غیر ماکول اللحم است جائز الصلوٰة نیست
و اگر مجهول الحال و مشکوک است احوط در نماز از ان هم احتراز
شرط دوم اینکه از حریر محض نباشد که برای مرد پوشیدن
آن عموماً جائز نیست الا در جنگ و وقت ضرورت مثل
اذیت سپش و شدت برودت و نهی در خصوص نماز هم برای
مرد وارد شده است ففی الوضوی سألته هل یصلی الرجل فی ثوب
ابریسم قال لا و لیکن برای زن در غیر نماز قطعاً جائز است و در
نماز ظاهر جواز است و احوط احتراز مسئله استعمال حریر یسیر در

در لباس خالی از التباس نیست واما فرش فلا باس بہ اگرچہ نماز برروی زمین گذاردن اقرب الی الخضوع است مسئلہ صبی نابالغ را از پوشیدن حریر محض باز داشتن واجب نیست کہ واجب نباشد ولکن از رجحان خالی نیست چنانچہ از جابر منقول است کہ گفت کنا ننزعہ عن الصبیان ونترکہ علی الجوار اما نماز پس طفل ہم در حریر نخواند مسئلہ چادر حریر روش کہ فتن ولحاف ابریشمی بالا انداختن خلاف احتیاط است مسئلہ ہرگاہ غیر از دو رخت یکی نجس است ودیگرے حریر رخت دیگر ندارد واجب آنست کہ با رخت نجس نماز بخواند واگر یکمرتبہ با نجس ومرۂ ثانیہ با حریر بخواند بظاہر احوط است لکن خالی از تامل نیست وہمچنین اگر دو پارچہ یکی نجس ودیگر از غیر ماکول یا مجہول داشتہ باشد ولبس ترجیح نجس راجح است وکیفما کان حریر را بر جلد حیوان غیر ماکول وآنرا بر میتۃ حیوان ماکول وآنرا

لباس مصلی

لباس مصلی

بر میتہ حیوان غیر ماکول علی الاحوط مقدم و مغصوب را از ہمہ
موخر باید دہشت شرط سوم آنکہ مغصوب نباشد وظاہر
ہست کہ ہرگاہ در رخت غصبی کہ ساتر عورتین باشد دہشتہ
نماز بکند باطل خواہد بود ودر غصبے غیر ساتر ہم احوط بطلان است
اِنْ لَمْ نَقُلْ بِکَوْنِہٖ اَظْہَرْ شرط چہارم پاک یعنی محکوم بطہارۃ
باشد پس اگر در واقع ناپاک بودہ و مصلی ندیدانست وبعد فراغ
از نماز آگاہ شد نمازش صحیح ہست واعادہ وقضا محض احتیاط
امّا اگر پیش از نماز اطلاع بر نجاست دہشت ودر وقت خواندن
سہو کردہ در اثنائے نماز بخاطرش آمد نماز را میشکند واز سر
میگیرد واگر بعد فراغ بخاطرش رسید احوط اعادہ وقضا ہست
وَفِیْ خَبَرِ سَمَاعَۃَ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِاللّٰہِ عَنِ الرَّجُلِ یَرٰی
بِثَوْبِہٖ الدَّمَ فَیَنْسٰی اَنْ یَّغْسِلَہٗ قَالَ یُعِیْدُ صَلٰوتَہٗ کَیْ یَہْتَمَّ بِالشَّیْءِ
اِذَا کَانَ فِیْ ثَوْبِہٖ عُقُوْبَۃً لِّنِسْیَانِہٖ واگر در بین نماز نجاست را در

لباس مصلی

لباس یا بدن مشاہدہ کردو میداند کہ این نجاست مقدم است
حالا عارض نشدہ است قطع نماز و استیناف احوط است و اگر
میداند کہ پیش از نماز بودہ است پس اگر استدبار قبلہ یا فعل کثیر
لازم نیاید رخت نجس را میکند، یا می افگند، و تطہیر بدن میکند
والا نماز را از سر میگیرد و قطع و استیناف کہ در دو صورت گفتہ
شد گاہ است کہ بسبب تنگی وقت ممکن نمیشود پس ناچار رخت
را می اندازد یا نجاست را دور میکند و اگر اینہم ممکن نباشد و محتاج
بفعل کثیر یا استدبار یا صدا زدن میشود پس با رخت نجس نماز
بخواند و ہرگاہ میسر شود بازادا کند و دیگر احکام نجاست پیش
ازین ذکر شد شرط پنجم اینکہ مذہب نباشد و آنرا بعضی از علما
نظر باصل اباحت جائز داشتہ اند چنانچہ بحر العلوم در منظومہ
میفرماید شعر و اختلف الاصحاب فی المذہب و الحل اولی
باصول المذہب و لکن چون مرد را ابطال زینت کردن از

لباس مصلی

از روی حدیث ممنوع است پس ترک لباس مذهب که البته
باعث زینت است احوط بلکه اقوی است و در مونس الصلوات
گفته‌ام که الاحتیاط الترک فی المذهب فانه تزیین بالذهب
و در حدیث وارد است که برای زنان پوشیدن انگشتر طلا و
نماز کردن در آن جائز است و بر مردان اینهمه حرام و در حدیث
دیگر است لا یلبس الرجل الذهب ولا یصلی فیه لانه من لباس
الجنة و حدیث دیگر جعل الله الذهب فی الدنیا زینة النساء فحرم
علی الرجال لبسه و از اینجا حکم کفش طلائی هم مستفاد میشود که برای
مرد علی الاحوط جائز نیست مسئله احوط آنست که زر سرخ را
در نماز با خود نداشته باشد الا بضرورت مثل خوف تلف
مسئله خنثی اگر واضح است حکمش واضح و الا پس باحت
راجح و احتیاط باجتناب انسب چه در حریر و چه در ذهب
مسئله لباسی که مخصوص بزنان است بر مرد حرام است

لباس مصلی

وهمچنین بالعکس وعلی هذا القیاس + لباس شهرة بین الناس که
کسی بنقص ورسوائی برسد مثل لباس لشکری برای فقیه پوشیدن
آن ممنوع است ولیکن باعث بطلان صلوة نمیشود ولهذا
علما در شرائط ذکر نکرده اند الا شیخ جعفر در کشف الغطا علی ماحکی
عن تلمیذه فی الجواهر ولعل الاحتیاط فی الاشتراط مسئله
لباسی از قسم جوراب که پشت قدم را تماماً بپوشاند و بساق پا
نرسد بعضی از علما نماز را در آن منع کرده اند و ثابت نیست مگر
احتیاط و حنابست ظاهر است که بستن پاچه بر پشت قدم
خارج از این باب است + و جائز من غیر ارتیاب + و همچنین بطیط
که موزه بلا ساق باشد بود دال النص به عن صاحب السرداب
صلوات الله علیه مدی الاحقاب + مسئله پوشیدن زیور
برای زن در نماز مسنون است و در حدیث وارد شده که
لا تصلی المراة عطلاً و لیکن نماز + با زیوریکه آواز + داشته باشد

مثل خلخال خالی از کراهت نیست امّا لباسهائی که نماز در آن
مکروه است اوّل رخت سیاه سوای عمامه و موزه و ردا
دوم شوخ رنگ خصوصاً هرگاه سرخ باشد سوم در تهذیب
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که شخصی از آنحضرت
پرسید از نماز در پوست روباه پس حضرت از نماز در آن و در
لباسیکه متصل بآن باشد منع کرد پس سائل نفهمید که آیا مراد
آنجناب پارچه ایست که متصل بکرک[له] باشد یا به پوست پس
توقیع بخط شریف صادر شد که مراد از آن پارچه ایست که
باجامه متصل باشد و در حدیث دیگر هم ازین مسئله سوال کردند
فرمود که در لباسے که بالای آن باشد نماز مخوان و نه در جامه
که پائین آن باشد پس اجتناب از جامه که ملاصق جلد یا کرک باشد
احوط است چهارم مرد را در لباس واحد نماز کردن هرگاه نازک
باشد که ما تحت را حکایت کند و از حضرت امام موسی کاظم ع

لباس مصلی

[له] کرک بضم اول و کاف [illegible] ثانی و بفتح نیز [illegible] گویند که از [illegible] موی بز [illegible] و [illegible] پلاو [illegible] و [illegible] و شال و امثال آن بافند [illegible]

منقولست فی صحیحة علی بن جعفر سال اخاه عن الرجل
هل یصلح له ان یصلی فی سراویل وهو یصیب ثوبا قال لا یصلح
وخلاصه مفادش اینکه فرمود نماز در زیرجامه تنها با وصفی که
پارچهٔ دیگر موجود باشد سزاوار نیست وازینجا کراهت ثوب
واحد سوای زیرجامه گویا که بالاولویت پیدا میشود وهرگاه
با پارچه که حاکی لون باشد ستر عورت کند نماز دران پارچه تنها
صحیح نخواهد بود پنجم توشح وآن عبارت است ازینکه پارچه از
زیر بغل راست برآورده برشانه چپ بیندازد ششم
لنگ بالای پیراهن بسته نماز کردن که شعار جاهلیت بوده
است هفتم نماز در جامهٔ کسیکه نامتقید باشد هشتم نماز بغیر ردا
گذاردن خصوصا برای امام جماعت نهم لباسی که صورت
ذی روح داشته باشد وهمچنین انگشتر وجمیع قائل بحرمت شده
اند پس احتیاط اهم است اگرچه حرمت ثابت نیست واگر

لباس مصلی

ستر عورتین

تصویر ناقص باشد یا اینکه در آن تغیر و نقص مجدد آکند کراہت دور نشود مقدمه سادسه ستر عورتین در حال نماز و غیر آن از نظر کننده ممیز سوای زوجه و کنیز واجب ہست و در خصوص نماز اگر در خانه خالی که ناظرے نبوده باشد بخواند باز ہم ستر عورت لازم پس اگر عمداً ترک کند در بطلان نمازش شکی نیست و در صورت سهو ہم ظاہر نیست که اعاده واجب باشد و اگر در اثنای نماز مکشوف شود فرت ستر عورت بکند و بعد از اتمام اعاده احوط ہست و اگر مطلع نبوده ہست نمازش صحیح ہست اگر چه در تمام نماز مکشوف بوده باشد و اگر بعد از اطلاع سهو کرد چه در تمام نماز یا در بعض آن نمازش باطل ہست و در صورت بقای وقت اعاده و در صورت انقضا قضا و حق مستطرفات ابن ادریس نقلاً عن کتاب محمد بن علی بن محبوب قال سالته عن الرجل یصلی و فرجه خارج لا یعلم به هل علیه اعادة او ما حاله قال لا

در محاوره که حال معنے فوراً ۱۲

اعادہ علیہ و قد تمت صلوتہ مسئلہ مرادا از عورت قبل و دبر و بیضتین ہست کہ ستر آن واجب ہست و از ناف تا زانو پوشانیدن بہتر بکمام چہ در حدیث وارد است کہ ان الفخذ لیس من العورۃ و برائے زن تمام بدن بمنزلہ عورت ہست کہ پوشانیدن آن از مرد اجنبی مطلقا واجب و در نماز از محارم نیز الا صورت و کف دست ہا و ہر دو قدم کہ استثنائے اینہا ظاہرا اجماعی است و بعض علما ستر باطن قدم ہا واجب دانستہ اند و ثابت نیست بلے زن آزاد را پوشانیدن مو ہا لازم ہست و دختر و کنیز را پوشانیدن سر و گردن واجب نیست مسئلہ ستر عورت بہر چیز میسر شود از قسم پارچہ و گیاہ و برگ درخت و گل اندود کردن لازم ہست و رعایت تقدیم بحسب ترتیب

ستر عورتین

احوط یعنی تا پارچه ممکن باشد برگ درخت را بکار نبرد
وهمچنین در حالت بی برگی نوبت بگل میرسد ومختصر
باشیای مذکوره نیست کاغذ وغیره هم مابه السّتر
می تواند شد مسئله هرگاه ساتر در نجس منحصر و
تطهیرش متعسر باشد مشهور آنست که عریاناً نماز بکند
لکن اگر اجماع ثابت نشود کلامی نیست والاراجح
آنست که در لباس نجس بخواند وبعد از زوال عذر
اعاده نماید علی الاحوط مسئله هرگاه هیچ ساتری
باو نیست نماز ساقط نمی شود برهنه بخواند پس اگر
خوف ناظری ندارد ایستاده بگذارد ورکوع وسجود
را چنانچه گذشت باشاره بجا آرد والا نشسته میخواند
وعورت را بدست می پوشاند ففی صحیحة علی ابن
جعفر وان لم یصب شیئاً یستر به عورته اومأ

ستر عورتین

وهو قائم و محقق بخفی بران رفت که ایما مخصوص
بحالت جلوس میباشد و در صورت قیام نماز را
تامة الافعال بجا می آرد وله من بعض الوجوه
ترجیح ولکن الصحیح فی الاشارة صریح پس اگر وقت
گنجایش داشته باشد دو مرتبه نماز ایستاده بخواند
یکمرتبه بایما و مرة ثانیه بجمیع اسجیب و لیشترط
واگر در وقت وسعت نیست پس بیک نمط بعز
اگر بقدر استیفاے افعال است فهو الاوسط
واگر گنجایش ندارد فبالاشارة فقط وان سقط ما
سقط هذا هو الاحوط مقدمه سابعه
در مکان مصلی و در ان چند مبحث است مبحث
اول در شرائط آن بدانکه در مکان چند شرط است
شرط اول آنکه مباح باشد چه عینش مملوک باشد

ستر عورتین

مکان مصلی

باشترا یا ھبہ یا میراث وچہ اینکہ تصرف دران جائز باشد مثل خانہ کرایہ یا خانہ کسے کہ اجازت بشین وادہ کہ دران نماز بخواند یا بنشیند بطور عاریت یا مصا یا مباح بالاصل باشد مثل صحرا الکیہ و باغہا ے ماوکہ دیگرے وحمام ہا و کارم سراہا و مانند آن ہرگاہ کسے مانع نباشد۔ نماز درست است و در مکان غصبی نماز غاصب وغیر غاصب صحیح نیست الا اگر از مالک اذن حاصل شود و بر فرش غصب ہم ظاہر بطلان نماز است مسئلہ ہرگاہ در مکان مغصوب کہ حال آنرا نمیداند نماز بخواند ظاہر انماز ش صحیح است واما جاہل مسئلہ معذور نیست و کسیکہ بعد از اطلاع سہو کردہ صحت نماز او ہم دور نیست لکن احوط براے او اعادہ است

شرط دوم آنکه موضع سجده پاک باشد و موقف مصلی
و مکان نماز تماماً از نجاستی که ببدن یا لباس او متعدی
شود خالی باشد پس اگر جای پیشانی طاهر است
و جای دیگر خشک و نجاست متعدیه ندارد نماز را بجا
می‌آرد باکی نیست شرط سوم آنکه زنی پیش روی
یا در پهلوی مصلی در نماز مشغول نباشد که بنابر مشهور
بین القدما حرام است و هر چند جمعی کثیر از متاخرین مکروه
میدانند و خالی از قوت نیست لکن احتیاط در قول
اول است پس اگر زن و مرد با هم در یک آن تکبیرة الاحرام
گفته عقد نماز بسته اند نماز هر دو باطل والا نماز دومین فاسد میشود
بلی اگر در میانه هر دو تن حجابی حائل یا ده ذراع فاصل باشد باکی ندارد
و این مقتضای کمال احتیاط در نماز احتراز از جمیع محرمات است
بلکه از ارتکاب آنها در خطه حلی مظنه بطلان صلوة و وفاقاً للشیخ جعفر

مکان مصلی

له قال فی [illegible]

وان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر + فليعد من لم يتفطن
بما ذكرا ولم يذكر + وهو قضية الدليل الذي ذكره الشيخ في
تهذيب الاحكام + في غير هذا المقام وان كان مجملا للكلام
والاصوب ان هذا ليس شرطا للصحة بل للكمال + وله
مدخل في الحضور والاقبال + وهو واجب على كل حال ،
سيما وقت المثول بين يدي الله المتعال + اذ به يحسن قبول
الاعمال + كما قال في كتابه المبين + انما يتقبل الله من المتقين
فاعبد ربك حتى يأتيك اليقين + مبحث دوم در مكاناتی
كه نماز دران كراهت دارد وآن چند جا است اول در جوف
حمام + نه در جامه كن ونه بالای بام دوم در بيت الخلا در جائيكه
تعدى نجاست نباشد چه در محل تعدى نماز درست نيست
سوم در آتشخانه يا چهارم در جائيكه چراغ يا قنديلي يا آتش پيش
رو بر زمين يا در مجمر بوده باشد پنجم در آب وگل ششم فيما بين قبور

قوله ... ١٢ قال الشيخ في تهذيب
الصلوة ... في مكان مغصوب
مغصوب وجب عليه اعادة
... ذلك
الصلوة ... منهي عن
الاتلاف ... والنهي يدل
الصلوة ... عند علمائنا
على فساد المنهي عنه

مكان مصلى

... موضع وايضا فان الاخلال
ان الصلوة تحتاج الى نية القربة
وهذه الصلوة قبيحة بالاتفاق
والتقرب بالقبيح لا يصح
على كل حال ١٢ منه

و در بعض احادیث جواز نماز در میان قبور وارد شده مادامیکه
قبر را قبله قرار ندهند. و در ینصورت بعض علمای اعلام حرام
میدانند و اما نماز بطرف ضریح سید الشهداء و سائر ائمه هدی
علیهم السلام پس جائز بلکه راجح است نه مکروه و نه حرام هفتم
جاده یعنی در راهگذر هشتم در جائیکه سوراخهای موریه باشد
نهم در مجرای آب اگر چه آب انجا نباشد دهم در شوره زار
یازدهم در جای برف دوازدهم در طویله اسپ و الاغ و قاطر
سیزدهم در جای بستن شتر چهاردهم در شرابخانه امّا دیگر
و کنشت یعنی معبد یهود و نصاری پس از صادق علیه السلام
منقولست که فرمود نماز بخوان در ان بتحقیق که من مشاهده
کرده ام چه قدر پاک و پاکیزه می باشد. راوی عرض کرد که آیا
در انجا نماز خوانده شود و حالانکه آنها نماز میخوانند فرمود بلی آیا قرآن
نخوانده کلٌّ یعمل علی شاکلته پانزدهم جائیکه تصویر پیش رو باشد

مکان مصلی

واز محمد بن مسلم منقولست که خدمت امام محمد باقرؑ عرض کردم
که آیا در حالیکه تصاویر پیش روی من باشد ومن بآنها نگاه
میکنم نماز بخوانم فرمود نه می باید که پارچه بر آنها بیندازی واگر
در جانب راست یا چپ یا پشت سر یا زیر قدم یا بالای
سر تو باشد باکی ندارد واگر در جانب قبله است جامه بالای
آن بینداز ونماز بکن شانزدهم در جائیکه در برابر مصحفی کشاده
یا کاغذی نوشته نهاده باشد هفدهم جائیکه در برابر زن
محرم یا غیر محرم در خواب بوده باشد وانچه در موثقه عمار ساباطی
است وان کانت المراة قاعدة او نائمة او قائمة فی غیر صلوة فلا باس
حیث کانت علی ما فی بعض نسخ التهذیب پس محمول
بر تقیه است یا اینکه مراد از نفی باس جواز است والله یعلم هیجدهم
در جائیکه شمشیری یا سلاح دیگر بی غلاف در برابر باشد نوزدهم
در خانه که سگ باشد بیستم بروی خرمن گندم بیست ویکم

در مسلخ حیوانات بیست و دوم بر روی ریگ بیست

و سیوم در الاغزار لما ذکره فی النفلیة غیر جازم به و مستنده

غیر واضح و ذلک و ان کان فی الکراهة غیر قادح لکن

حمله علی ارض بعینها راجح فاقا للحلی فی السرائر والله العالم

بالسرائر بیست چهارم در جوف کعبه یا بالای بام شی

نماز واجب گزاردن و قولی بحرمت هم هست بیست پنجم

در مسجد نماز نافله خواندن که مظنه ریا و عجب بیباشد مبحث

سوم در احکام مسجد باید دانست که بنا کردن مسجد ثواب

عظیم دارد و از حضرت صادق علیه السلام مرویست کسیکه

مسجد بنا کند خداوند عالم براش در بهشت خانه بنا می کند و

فی الفقیه قال ابو جعفر علیه السلام من بنی مسجدا کمفحص قطاة

بنی الله له بیتا فی الجنة و مفحص بمعنی جای کندن و قطاة

طائر یست معروف و هو ضرب من الحمام یشبه القماری والیا خته

احکام مسجد

واین مبالغه ست در کوچکی مسجد یکه ساخته + امّا آداب و
سنن بنای مسجد پس چند چیز است ا آنکه بنائش بسیار
بلند و بسیار پست نباشد ب آنکه متوضا قریب دروازه
(متوضا یعنی بیت الخلا و طهارت خانه ۱۲)
مسجد باشد ج آنکه مسجد مکشوف باشد یعنی سقف نداشته
باشد و در حدیث است قال ابو جعفر ع اوّل ما یبدا به
قائمنا سقوف المسجد فیکسرها و یامر بها فیجعل عریشا کعریش
موسی د آنکه دیوار مسجد کنگره نداشته باشد و حدیث دار و
دای علی مسجدا بالکوفه قد شرف قال کانه بیعة ان المساجد
لا تشرف تبنی جمّا امّا آداب و فواید دخل مسجد از انجمله
یکی اینکه در وقت دخل شدن پای راست را اوّل پیشتر
از پای چپ بگذارد و وقتیکه از مسجد بر می آید بالعکس دوم
اینکه در وقت دخل شدن و برآمدن این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله و السلام علی رسول الله و صلوات الله و صلوات

احکام مسجد

یعنی بناء و لا تشرف ای لا تجعل شرفا ۱۲

صلی الله علی محمد وآل محمد والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته
ربّ اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک سوم اینکه وقت
داخل شدن با وضو باشد چهارم اینکه دو رکعت نماز تحیت
بجا آورد پنجم اکثار اوقات بسبب تردد کردن چه از جناب امیر المؤمنین
علیه السلام وارد است که فرمود من اختلف الی المساجد اصاب
احدی الثمان اخا مستفادا فی الله عز وجل او آیة محکمة او رحمة
منتظرة او کلمة ترده عن ردی او یسمع کلمة تدله علی هدی او
یترک ذنبا خشیة او حیاء ششم چراغ در مسجد روشن کردن
چه از جناب رسالتمآب منقول است که فرمود هر کس در مسجد چراغ
روشن کند تمام فرشتگان و حاملان عرش مادامیکه آن چراغ روشن
باشد باو استغفار میکنند هفتم مسجد را جاروب کردن خصوصا
روز پنجشنبه و شب جمعه ففی الفقیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله من کنس
المسجد یوم الخمیس ولیلة الجمعة فاخرج منه من التراب ما یذر

آداب و فواید دخول مسجد

[illegible]

آداب و فواید و خوبی مسجد

فی العقبی غفر الله له یعنی هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجد
را جاروب کند و بقدر سرمه که در چشم می کشند از خاک برآرد خداوند عالم
او را می آمرزد هشتم رو بقبله در مسجد نشستن و حمد الهی بجا آوردن
و صلوات فرستادن و حاجت خود طلبیدن اما امور مکروهه
چند امر است اول آواز در مسجد بلند کردن الا در اذان ثانی
شمشیر از نیام بر آوردن ثالث شعر خواندن و لیکن هرگاه
مشتمل بر وعظ و پند و مضامین سودمند یا بر مدح و منقبت
یا مصیبت اهلبیت عصمت یا متضمن علم و حکمت یا شاهد
لغت کتاب یا سنت باشد خواندنش کراهت ندارد بلکه عبادت
است کما نبه علی ذلک الشیخ علی اعلی الله مقامه فی تعلیقات الشرائع
رابع خواب رفتن خامس نقل و حکایات امور دنیا سادس
مجانین و اطفال را گذاشتن که داخل مسجد شوند الا طفل ممیز [illegible]
تخمین بدون عیب ندارد سابع کسی را در مسجد بستن ثامن

کشف عورتین یا ناف یا ران یا زانو در خلوت و اما در حضور
کسیکه نگاه می کند پس کشف عورتین حرام است تاسع بر دیوار
مسجد صورت غیر ذی روح مثل گل و درخت کشیدن عاشر
بلغم یا آب دهن در مسجد انداختن و اگر چنین کند بخاک بپوشاند
حادی عشر مسجد را مکتب ساختن ثانی عشر بعمل آوردن
اهل حرف پیشه خود را خصوصاً تراشیدن تیر ثالث عشر
خرید و فروخت کردن اما محرمات مسجد پس اول طلا کاری
مسجد و نقش بطلا کشیدن دوم سنگریزه فرش مسجد را بیرون
آوردن و اگر در آورده است باید بهمان مسجد یا مسجد دیگر برساند
فَاِنَّهَا تَسْبِیحٌ کَمَا فِی الْحَدِیثِ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَیْهِ السَّلَامُ سوم چیزیکه نجس
باشد بمسجد بردن هرگاه نجاستش متعدی باشد چنانکه گذشت
و بعض اعلام تعمیم کرده اند و هو احوط اما نجس العین مثلاً کافر
را اگرچه بدنش خشک باشد بمسجد جا نمیتوان داد مسئله هرگاه مسجد

محرمات مسجد

[illegible]

محرمات مسجد

از خشت هاى نجس بسازند، ظاهر آنست كه بايد آنرا ببنا اندازند،
لان النهى فى العبادة موجب للفساد فلا يصدق عليه
اسم المسجد وتحريم تبنيه بناء فاسد على فاسد مع احتمال
وابقاء البناء على حاله لان ازالة النجاسة ليست من شرائط
المسجد بل من احكامه، كما نص عليه المحقق النجفى فى جواهر
كلامه، مسئله اگر فضله خشاف مثلا با خاك و خاشاك مسجد چنان
مخلوط شود كه بغربال و غيره جدا كردن ممكن نباشد ابقا و القاى
آن هر دو مشكل است لاحتمال سقوط التكليف بالازالة
فى تلك الحالة فتطهر بالاستحالة، واحتمال سقوط وجوب
الابقاء والادامة، لعدم الانتفاع به، وصيرورته من
جنس القمامه، فيستحب الكنس بل ربما يجب الطرح والالقاء
ازالة للنجاسة وتحصيلا للنقاء، ولعل هذا الوجه اولى، ولكن لم
نسمع فى المسئلة قولا من احدهم فتدبر، كه وقف مسجد است

درغیر مسجد انداختن پنجم زمین مسجد را داخل ملک خود ساختن
ششم میت را در مسجد خاک کردن هفتم شبیه حیوان بدیوار
مسجد کشیدن هشتم در مسجد درخت نشاندن مقدمه ثامنه
در چیزیکه سجده بران میکنند بدانکه سجده[1] بر زمین و چیزیکه از
زمین روئیده است و عادت بخوردن و پوشیدنش جاری
نیست جائز است و زمین از همه اولی و اقرب الی الخضوع
للمولی و خاک که جزو زمین است و گچ خام و سنگ غیر معدنی
ظاهر است حکم زمین دارد و صندل و بیخ خطمی مثل آن که عادة ماکول
نیست الا بطریق دوا سجده بران روا و بلی زعفران و دارچینی
و مانند آن که دوا و یا اغذیه مستعمل میشود سجده بران ظاهرا ممنوع
است و چیزیکه در بعض بلاد خورده میشود و در بعض خیر لیس چنانکه
خورده میشود حتما ممنوع است و جائیکه خورده نمیشود کسیکه از حال
آن اطلاع نیست سجده بران میکند و هرگاه آگاه شد که جای دیگر

چیزیکه بران سجده کنند

[1] روی عن الصادق علیه السلام ان السجود علی الارض فریضة و علی غیر الارض سنة

در اکل مستعمل است ترکش احوط بلکه اقرب و در پنبه و کتان و قیر
اختلاف است و منع احوط و همچنین از گچ پخته و خشت و خزف و
آهک، فالاحتیاط لا یترک، و پارچه که از پنبه و کتان بافته باشند
اشهر در آن عدم جواز سجده است و زمین اگرچه گل را شامل است
لکن استقرار جبهه بر گل مشکل، و اکثر علما بعدم جواز سجده قائل، و
در کاغذ هم احوط اجتناب است الا در صورت جائز السجود بودن
اصل و عدم حائل، مثل مرکب غلیظ یا آهار اما گوشت و پوست
و موی و پر جانوران و نمک و طلا و نقره و آبگینه و سائر معدنیات
سجده بر اینها جائز نیست مقدمهٔ تاسعه در اذان و اقامت و
در آن چند جمله است جملهٔ اولی بدانکه اذان و اقامت مختص
بنماز پنجگانه و نماز جمعه است و اشهر و اظهر استحباب اذان و اقامت
است لیکن در نماز صبح و مغرب تاکید اکید وارد شده حتی که
بعض علما قائل بوجوب شده اند پس احوط آنکه ترک نشود خصوصا

[illegible]

اذان و اقامت

[illegible]

اذان و اقامت

در نماز صبح و در اوقات رخصت ترک در هیچ روایت وارد نشده پس احوط آنکه در هیچ نماز آنرا ترک نکنند و برای زنان تاکیدی در اذان و اقامت نیست بلکه اگر بر تکبیر و شهادتین اکتفا کنند مجزیست جمله ثانیه باید که موذن از جمله ذکور باشد و طفل ممیز هم اذان میتواند گفت و همچنین غلام و زن برای زنان اذان میگویند نه برای مردان و سنت است که موذن عادل و بلند آواز و بینا باوقات نماز و با طهارت باشد و تانی در اذان و حدر در اقامت بهتر است و قولی بوجوب هم است و سنت است که بر مکان بلند و بقبله ایستاده اذان گوید و بجانب راست و چپ که سنت اهل سنت است ملتفت نشود و قال فی الوقایة یحول وجهه فی حیعلتین یمینة و یسرة مسئله بر اذان گفتن اجرت گرفتن بنابر مشهور جائز نیست بلکه دعوی اجماع کرده اند و در حدیث از جناب ولایت مآب منقولست که فرمود و آخر کلامیکه

حبیب دل من یعنی پیغمبر خدا بران از من مفارقت کرد
این بود که فرمود اگر نماز جماعت بخوانی پس مثل نماز کسی
بخوان که ضعیف ترین ماموران تو باشد و هرگز چنان موذن
مقرر مکن که برای اذان خود اجرت گیرد مسئله هرگاه امام جماعت
اذان کسی را بشنود برای جماعت خود اکتفا بآن اذان میتواند
کرد اگرچه موذن اذان برای خود یا برای جماعت دیگر گفته باشد
جمله ثالثه می باید که اذان را به نیت قربت بگوید نه بقصد ریاء و
سمعت، لیقع علی وجه الکمال، ویترتب علیه ثواب واجر
من الله ذی الجلال، علی ما ورد فی حدیث بلال، وهو قوله
بلالا سمعت رسول الله یقول من اذن فی سبیل الله صلوة
واحدة ایمانا واحتسابا وتقربا الی الله عزوجل غفر الله له ما
سلف من ذنوبه ومن علیه بالعصمة فیما بقی من عمره وجمع
بینه وبین الشهداء فی الجنة وتوهم انیکه قصد اجماع باترک صفت

اذان و اقامت

جمع نمیشود فاسد است چه غرض از اینها محض اعلام است و
شهرت عبارت ازین است که آوازه و شهرت و رضاجوئی
خلق مقصود باشد. و این هذا من ذاک و این شبهه مثل شبهه
یکی از ابنای عصر است که در حزن و مصیبت جناب سید الشهدا
ریا را جائز داشته و تباکی را که در حدیث من بکی او ابکی وارد شده
ریا پنداشته می گفت که فضل و شرف گریه بر آن حضرت
بجهتیست که در اعمال دیگر ریا مذموم و موجب عقاب است و درین
عمل مورث ثواب. و نفهمیده که تباکی بیش ازین نیست که
خود را بصورت محزون داشته باشد یعنی آثار حزن و ملال
بر ناصیه حال پیدا شود و مقصودش رضای خدا و جناب
سید الشهدا و سائر ائمه هدی باشد و سببش گرفتگی خاطر تا
نه خوشنودی مردم. و این امر خصوصیت بمصیبت ندارد
بلکه نسبت بسائر اعمال صالحه می باید که صلاح ظاهر حال خود بکند

اذان و اقامت

اذان و اقامت

وزی علما را اختیار نماید که الظاهر عنوان الباطن نمایش اینکه
اصلاح باطن اهم و مقدم و مستتبع صلاح ظاهر است چه در حدیث
است من اصلح سریرته اصلح الله علانیته ــ هر که باطن را
کند آراسته ظاهرش گردد خود آراسته. خلاصه اذان از جهیم
عبادت است و عبادت خالی از نیت قربت نمی باشد علما به
وضوح و ظهور در این خصوص متعرض این امور نشده اند لیکن
از عموم معلوم مسئله کسیکه قضای نماز های پنجگانه میخواند برای نماز
اول از مقرره خود اذان و اقامت میگوید بعد از آن برای
هر نماز اکتفا باقامت می کند مسئله کسی که درمیان ظهر
یا مغرب جمع میکند اذان و اقامت برای ظهر و مغرب
میگوید و برای عصر و عشا اقامت تنها و هرگاه جمع نکند اذان
برای عصر و عشا هم میگوید و از بعض روایات چنان مفهوم میشود
که از ترک نافله بین الصلوتین جمع صدق میکند و هرگاه نافله را

در میانه بخواند جمع صادق نخواهد آمد و اولی اعتبار وقوع و عدم
وقوع فصل معتد به است تا اینکه در عرف بگویند که هر دو نماز را
یکجا خوانده یا نخوانده **مسئله** اذان پیش از وقت گفتن جائز
نیست الا در اذان صبح که در تقدیم اذان بران اذن وارد
شده و لیکن اولی آنست که ضابطه کلیه برای تقدیم آن قرار
دهند تا باعث اشتباه مردم نشود و بعد از دخول وقت اذان
را اعاده کنند **جمله رابعه** فصول اذان هیجده است الله اکبر
چهار بار اشهد ان لا اله الا الله دو مرتبه اشهد ان محمدا رسول الله
صلی الله علیه و آله دو مرتبه و همچنین حی علی الصلوة حی علی الفلاح
حی علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله و اقامت هفده فصل است
دو تکبیر در ابتدا و بعد حیعلات قد قامت الصلوة دو مرتبه و
در آخر تهلیل یکبار و ترتیب فصول بر نهج منقول شرط صحت
است و اگر در فصلی مخالفت ترتیب نماید اعاده کند تا ترتیب

اذان و اقامت

بدست آید. و سنت است که در آخر هر فصل وقف کند پس در
حیّ علی الصلوة بجای تا ها بخواند و در اذان ثانی می باید یعنی
فصول را بپایی نگوید چنانکه در اقامت میکند. و اشهد ان
علیا ولی الله شهادت حق است و جزو ایمان نه جزو اذان
مسئله سنیان که خیر العمل را ترک کرده در نماز فجر بعد از حیّ
علی الفلاح الصلوة خیر من النوم میگویند این جمله اولیات ثانی
است. و اتباع و تشبه بایشان روا نیست مسئله حرف
زدن در بین اذان بنابر مشهور مکروه است و در اقامت
کراهتش بیشتر خصوصا بعد گفتن قد قامت و بعضی درین
حالت قائل بحرمت و هو الاحوط الا عند الضرورة
مسئله حکایت اذان مستحب است چنانچه اخبار بسیار است
حکایت کرده اند و اقامت هم چنین. جمله خامسه بعد از
اذان و قبل از اقامت در میانه فصل دادن سنت است

پس بعد اذان مغرب یک تسبیح یعنی یکمرتبه سبحان الله بگوید
یا یک قدم بردارد یا قدرے ساکت باشد بعد اقامت بگوید
و در غیر مغرب بعد اذان دو رکعت نماز بخواند یا قدری بنشیند
یا یک خطوه یا یک سجده بجا آرد و جناب سید در ریاض المسائل
از فلاح السائل ناقل اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که درین سجده بگوید لا اله الا انت ربی سجدت
خاضعاً خاشعاً ذلیلاً که حقتعالی میفرماید ای ملائکه من قسم
بعزت و جلال خود هم محبت او را در دلهای مومنین و هیبتش
در دلهای منافقین داخل میکنم **رکن دوم در افعال**
واجبه نماز و آن چند چیز است اول نیت و آن اراده نماز

نیت

ظهر است مثلاً اگر در وقت شروع کردنش البته مینماید و تلفظ
و اخطار بالبال در کار نیست بلکه دران حال علم اجمالی کافی است
بلی علم بتفصیل ارکان و افعال نماز از پیشتر بطریق اجتهاد یا تقلید

نیت

یا بطریقه احتیاط باید حاصل کرده باشد و هرگاه فعل در واجب و ندب
مشترک باشد مثل دو رکعت فجر در وقتیکه هم نافله می تواند شد
و هم فریضه تعیینش لازم و اگر وقت نافله گذشت نماز صبح خود
متعین شد مسئله هرگاه آخر وقت بگمان اینکه وقت باقی
است نماز ادا می کند یا بخیال القضای وقت قضا می خواند
حاجت به نیت ادا و قضا نیست و نیت قربت در هر دو
صورت کفایت میکند و نیت قربت در همه جا کافی است
مسئله قصد ریا و سمعت مبطل نماز است و رغبت جنت
و خوف دوزخ باکی ندارد و اگر میتوانند که از شائبه این غرض
هم نیت را خالص بکنند خیلی خوب است مسئله استطرادیه
هرگاه سوره قصیره مثل انا اعطینا باین قصد میخوانند که کاری
فوت نشود یا نماز را اول وقت یا آخر وقت باین غرض که
وقت دیگر کاری پیش نظر دارد میخوانند نماز فاسد نمی شود

مبنیت گرام قلبی و متصل ارکان همان است که در هنگام تکبیر از قصد قلبی متحقق باشد پس بر است ان قیاس

از تلفظ نیست و تلفظ نیت عبارت احتیاط است لکن اعتبار نیت باعث آن و برهر دو تقدیر نیز فیست از شرائط نماز و بنا بر قول بر شرطیت رکنی است از ارکان علی القول بالجزئیة بدانکه نیت

شکیات نیّت بدانکه نیّت چونکه عبارت از قصدی است که مقارن تکبیرة الاحرام می باشد پس اگر تکبیر را گفته و اصلا در خاطرش نبوده که نماز می کند از برای خدا و بهمین صورت نماز را خواند اعاده بکند و نمازیکه آنرا صحیح دانسته است باطل است **امر دوم** استدامت حکمیه یعنی اگر قصد کرد که حرف بزنم یا پشت بقبله بکنم و از ین مقوله مثل اینکه نماز را تمام نخواهم کرد پس اگر آنچه قصد کرده آنرا العمل نیاورده و بافعال نماز مشغول ماند نیّت را تجدید بکند و الّا نمازش باطل میشود ولقد حرر السید الاستاد العلام اسکنه الله دار السلام فی للتاسع روضة الاحکام من التحقیقات الانیقة فی النیة ما خلت عنه کبار الکتب الدینیة فلیرجع الیها من اراد الاطلاع علیها ففیها شفاء للصدور وان ذلک لمن عزم الامور **امر سوم** تکبیرة الاحرام که از ارکان نماز است

شکیات نیت

واجبات نماز

ترکش عمداً یا سهواً مبطل نماز است اگرچه سهو کردنش نادر است
چراکه عادت مستمره مصلی است که نماز را شروع به تکبیر میکند و
در تکبیر واجب است که در لفظ الله اکبر هیچ حرف را زیاد
و کم نکند مثلاً گاه است که بنا بر رفع صوت الله اکبار میگویند
و سنت از نماز می شوید، و سنت است که حرف آخر
را ساکن بکند و دستها را وقت تکبیر بردارد که تاکید اکید
شده بلکه سید مرتضی رضی الله عنه قائل بوجوب است پس از
احتیاط دست نباید برداشت و حدش علی المشهور این است
که تا به گوش بلند کند. و از آن بالاتر نبرد و لکن اگر کمتر باشد باکی
ندارد و واجب است که ابتدای تکبیر با ابتدای رفع یدین و
انتهای آن با انتهای این مقارن باشد یعنی چنان نکند
که اول دستها را برداشت بعد از آن تکبیر گفت بلکه فعل و
قول معاً باشد و دستها میباید وقت بلند کردن گشاده باشد

اگرچه انگشتها باید باهم متصل و پیوسته باشد و شکم دستها مقابل قبله باشد چه بسط ید چیز دیگر است و ضم اصابع دیگر پس بسط این است که پشت نه بندد و آن با ضم اصابع منضم میتواند شد خلاصه همه انگشتها باهم متصل الا ابهام که علی المشهور باید جدا باشد

تکبیرة الاحرام

و سنت است که نماز را بهفت تکبیر شروع بکند و هر تکبیرا که خواسته باشد تکبیرة الاحرام قرار دهد و بهتر بلکه احوط آنست که برای احرام اخیره را اختیار بکند و بعد از هر تکبیری دعای هم وارد است و تکبیرات سه بار بدعا هم گفتن هم وارد و بعد از تکبیرة الاحرام بدعای توجه متوجه شود مسئله برای امام جماعت یک تکبیر کافی است و تاکیدی در هفت تکبیر گفتن نیست و بجهر گفتن سنت است بخلاف ماموم که اذکار خود را بسمع امام نرساند بهتر است مسئله مشهور آنست که هرگاه دو بار تکبیرة الاحرام را با نیت افتتاح بگوید نماز باطل میگردد

و چون بار سوم بگوید صحیح میشود و هو الاحوط شکیات تکبیر
اگر تکبیر احرام را فراموش کرد هر وقت که بخاطرش بیاید بگوید و نماز را
از سر بگیرد و اگر میخواهد که بقیت سر امام نماز بخواند و امام در رکوع
است می باید دو تکبیر بگوید یکی واجب برای احرام و دیگری
سنت برای رکوع و اگر تکبیر احرام را فراموش کند یا عمداً نگوید
نماز درست نخواهد شد امر چهارم قیام و آن واجب است
بالتمام و رکن است در دو مقام یکی در وقت تکبیر الاحرام
و دیگرے متصل برکوع یعنی جزوی از قیام که بعد آن ذو فاصله
برکوع میرود پس هرگاه تمام قیام یا یکی از این دو جزوی ضرورت
عمداً یا سهواً ترک کند نماز باطل میشود مثلاً کسے تمام رکعت
را استاده بجا آورد و چون وقت رکوع رسید نشست و پشت
خم کرده برای رکوع پاشد و رکوع را بجا آورد لکن چونکه قیام
متصل برکوع در این صورت بوقوع نیامد نماز باطل میشود

ذکر قیام

قیام

و بدانکه در قیام چند شرطست شرط اوّل آنکه راست ایستاده
شود و اگر اندکی سر فرو کرده باشد عیب ندارد و امّا زیاده ترسر
فرو کردن ، یا بطرف راست یا چپ کج نمودن گردن ، جائز
نیست شرط دوم بر هردو پا ایستادن اگرچه ثقل بدن گاهی
بر پای راست و گاهی بر پای چپ بوده باشد ولکن یک
پا را برداشتن جائز نیست شرط سوم در قیام قرار گرفتن
پس اگر روی برف یا پنبه یا گهواره یا چیز دیگر که قدم بران قرار
نمی گیرد ایستاده باشد مبطل نماز است مسئله کسیکه در جماعت
در بین رکعت امام رسید و ترسید که رکوع فوت میشود نیّت
اقتدا می کند و برکوع میرود و بصف ملحق میشود و در این صورت
ترک استقرار در قیام که واقع شد عیبی ندارد شرط چهارم
استقلال یعنی بخودی خود قائم باشد و بر چیز دیگر مثل دیوار
یا چوب تکیه نکند بحیثیتی که اگر متکا را بردارند بیفتد و احوط آنست

که مطلقاً استناد بر چیزی نکند الا در حال ضرورت مثل مرض
و عرض که اعتماد و استناد واجب است و تا میتواند که ایستاده
تکیه بر دیواری کرده نماز بخواند نمی باید که بنشیند بلکه تا میتواند
که در حالت راه رفتن نماز بخواند و در نیست که اینطور نماز
کردن از نشسته خواندن اولی باشد بلے هرگاه هیچ قسم
نمیتواند که ایستاده بماند می نشیند پس اگر عذر در تمام نماز باشد
مطلقاً برنخیزد و الا تا وقتیکه طاقت ندارد می نشیند بعد از
اینکه در خود قوتے یافت می ایستد مسئله کسیکه در ابتدای
نماز را نشسته میخواند و در حال جلوس قوت قیام بهم رساند
لکن اگر ایستاده قراءت میکند می ترسد که بسبب تعب یا ضعف
بهم رسد و قیام متصل برکوع که رکن است از دست میرود
و اگر نشسته می ماند قیامیکه در قراءت واجب است با وجود
قدرت فوت میشود پس امر مشکل و قیام بیک وجب

قیام

در واجب دیگر مخل + ظاهر اینست کہ برمیخیزد وایستادہ قرأت
می نماید دیگر ہرچہ باداباد + واللہ رؤف بالعباد + وبالجملۃ فالترجیح
للحاضر + دون المنتظر + وفی المسئلۃ اقوال اُخر + فقیل یقدّم
الموخر + وقیل انہ مخیّر + وفیہما نظر + شرط پنجم اینکہ پاہارا
ازہم اینقدر دور نگذارد کہ از ہیئت قیام بیرون رود فائدہ
قیام چند قسم است واجب رکنی و واجب غیر رکن ومندوب

قیام

و ممنوع قسم اول و ثانی مذکور شد و از جملہ قسم ثانی ہست
قیام بعد رکوع و قسم ثالث مثل قیامیکہ در قنوت میشود
چہ قنوت مستحب است پس اگر نخواند قیام ہم نمیکند خلاصہ
مندوب باین معنے است کہ ترک قیام و ترک آن عمل ہردو
یکجا میتواند کرد نہ اینکہ عمل نشستہ بکند و ازین قبیل است وضو
برائے نماز مسنون پس نماز سنتی ہم بغیر طہارت نمی تواند
خواند و قسم رابع مثل قیام در حال تشہد کہ تشہد میبایدنشستہ

قیام

بجا آرد نه ایستاده و مثل قیام با وجود عذر مانع چه هرگاه با وصف عجز از قیام ایستاده نماز بکند نمازش باطل است مسئله کسیکه ایستاده نماز میخواند هرگاه دردی یا ضعفی در خود می بیند با قرارت مشغول مانده می نشیند بخلاف کسیکه سبب عذر شرعی نشسته نماز میخواند و در خود خفتی می یابد پس او می باید که خود را از قرارت باز داشته برخیزد مسئله اسباب عجز مختلف است ۱ خوف حدوث مرضی که تحمل آن شاق باشد ب اینکه مرض کهنه دارد مثل اینکه کوزه پشت یا زمین گیر است یا مرض جدید + مثل تپ شدید + یا دوران سر + یا درد کمر + که از قیام بر وجه معتبر مانع + یا در تحملش مشقت عظیم واقع + نه درد کمر علی الاطلاق که گاه است انتصاب برایش نافع + بلکه دافع میشود ج خوف اینکه در مرضش شدت می شود یا طول میکشد د خوف دشمن هـ اینکه در چنان خانه محبوس است که سقفش

قیام

بست باشد بجدی که قیام بقسمی که می باید ممکن نشود بهر صورت
هرگاه مصلی که حال خود را بهتر میداند مظنه ضرر بهم رساند از قیام
باز می ماند و اگر خود تجربه ندارد از گفته طبیب حاذق اگرچه کافر
باشد ظن ضرر بهم رسد همین حکم دارد و در صورتیکه ظن حاصل نشود و
می ترسد که اگر امتحان میکند مرضی حادث شود که علاج پذیر نباشد
پس عمل بر شک میتواند کرد والله العالم **مسئله** اگر عمداً یا سهواً آرام
نایستد نمازش باطل است و همچنین اگر عمداً تکیه کند و در صورت
سهواً اعاده احوط است **مسئله** اگر امید زوال عذر دارد
احوط آنست که در نماز تاخیر کند تا عذر برطرف شود و اگر زائل
نشد و وقت تنگ است دیگر انتظار نکشد نماز بخواند **مسئله**
هرگاه قیام بهیچ نهج ممکن نباشد ساقط میشود و پس نشسته نماز میخواند
و جلوس را وقت تکبیر و متصل برکوع رکن میداند و در وقت قرائت
واجب و در وقت قنوت مندوب و تا میتواند نشست

ختم نشود وتا بی تکیه جلوس ممکن است تکیه نزند وتا تکیه زده نتواند نشست وراز نشود وچون اینهمه مراتب گذشت جلوس هم ساقط بر جانب راست میخوابد که ظاهرا بر پهلوی چپ ترجیح دارد و بر پهلوی چپ نماز کردن مقدم است بر استلقا یعنی بر پشت خوابیدن امر پنجم قرائت ودران چند مبحث است مبحث اوّل سنت است که در رکعت اوّل قبل از بسم الله استعاذه آهسته بگوید اگرچه نماز جهری باشد وصورت آن اشهر این است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم واین مشهور است ودر فقه الرضا باین نهج مذکور که اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم وبعد از سوره حمد قدری ساکت ماندن مستحب است وآمین گفتن حرام وطریقه عوام است و خواندن سوره فاتحه در دو رکعت اول واجب است اگرچه رکن نیست وهمچنین خواندن سوره دیگر هم بعد از الحمد واجب

قرائت

قرائت

الا در صورت ضرورت مثل خوف یا بیماری یا تنگی وقت
یا اینکه نمیداند و وقت انقدر نیست که یاد بگیرد و اگر بغیر ضرورت
ترک سوره کند نمازش علی الاشهر باطل است و همچنین تبعیض
سوره یعنی بعض آیات را خواندن و بعض را انداختن مسئله
قرائت چهار سوره که سجده در آنها واجب است در نماز واجب
جایز نیست و اگر سهواً شروع کرد بخواندن یکی از آنها و پیش
از آیه سجده متذکر شد قطع کند و سوره دیگر بخواند و اگر بعد اتمام
سوره متذکر شد برای سجود ایما کند و بعد از اتمام نماز سجده
تلاوت بجا آورد و نماز را احتیاطاً اعاده کند و همین حکم است در
صورتیکه خودش نخواند اما دیگری آیه سجده را تلاوت کرد و
او گوش داد بلکه اگر گوش هم ندهد و بشنود بنا بر همین حکم است
علی الاحوط و در صورت تعمد بخواندن یکی از عزائم حکم مذکور لازم
و ظاهراً اثم خواهد بود لثبوت الاشتغال و ترک الامتثال

قرائت

وحرمة ابطال الاعمال + وانکان لایخلو من اشکال + والله العالم

مسئله همچنین خواندن سوره طولانی که وقت را فوت میکند جایز نیست مسئله احوط آنست که سورهٔ لایلاف والم ترکیف وسورهٔ والضحی والم نشرح را در نماز فریضه نخواند لکن این احتیاط لازم نیست اگر میخواند بانصورت بخواند که سوره لایلاف والم ترکیف را یکجا با بسمله که بر سر هردو واقع است تلاوت نماید و همچنین اگر والضحی والم نشرح را میخواند با بسمله که در ابتدای هر دو تا است قرائت کند مضایقه ندارد و چون هردو تا بنا بمشهور نحو یک سوره است و همچنین این دو تا پس یکجا خواندن بجا است تا اینکه بنا بقول ثانی قران میشود که کراهت بیش نیست و در خبر مفضل بن صالح از صادق علیه السلام منقولست لاتجمع بین سورتین فی رکعة الا الضحی والم نشرح والفیل ولایلاف کذا نقل عن تفسیر العیاشی

قرائت

مسئله و سوره بعد از حمد در یک رکعت خواندن که این را قران بالکسر میگویند در فریضه مکروه است و جمعی حرام میدانند و ترکش احوط است تا یک سوره را تمام و سوره دیگر را ناقص خواندن پس ثابت نیست که از قسم قران باشد و احوط آنست که این را هم اختیار ننماید الا در صورتیکه شروع بخواندن سوره نمود و بسبب سهو نتوانست که تمام بکند پس عدول بسوره که یاد دارد می نماید و یک آیت را اگر خواندن تا اینکه درست بخواند عیبی ندارد مسئله بسم الله جزو هر سوره است الا در سوره برائت پس هرگاه میخواهد سوره بخواند بسم الله را معین کند که از فلان سوره است بلی اگر در حال غفلت بسمله وقت خواندن سوره بر زبانش جاری شد ظاهرا مضائقه ندارد مسئله هرگاه بسم الله بقصد یک سوره بخواند و بعد از بسمله سوره دیگر میخواهد بخواند می باید که حالا بسم الله را بقصد این سوره دوئین بگوید

شکیات قرائت

مسئله هرگاه سوره معینه را قصد کرد و بر زبانش سوره قل هو الله
یا سوره قل یا ایها الکافرون جاری شد از آنها رجوع بسوره دیگر
نمیکند الا در روز جمعه که بنا بر مشهور بسوره جمعه و منافقین عدول
میتواند کرد چه در حدیث علی ابن جعفر است که از برادرش موسی
بن جعفر علیهما السلام پرسید عن الرجل اراد سورة فقرء
غیرها هل یصلح له بعد ان یقرء نصفها ان یرجع الی السورة
التی اراد قال نعم ما لم تکن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
و در حدیث صحیح وارد است اذا افتتحت صلوتک بقل هو الله احد
وانت ترید ان تقرء غیرها فامض فیها ولا ترجع الا ان تکون
فی یوم الجمعة فانک ترجع الی الجمعة والمنافقین و هرگاه سوای
اخلاص و جحد کدام سوره را شروع کرد بخواندن و هنوز از
نصف سوره نگذشته بسوره دیگر عدول کرد مضائقه نیست
و بعد از نصف سوره عدول کردن خلاف احتیاط است

مسئله سوره که در رکعت اولی خواند در رکعت دوم
خواندنش مکروه است الا سوره توحید که در هر دو رکعت میتوان
خواند چنانچه در صلوة حماد که بنابر تعلیم وارشاد از صادق علیه السلام
بعمل آمده اشعارے باین مطلب است و بروایات اخر[ی] له
اوضح والمر مسئله روز جمعه در نماز فجر و جمعه و ظهرین خواندن
سوره جمعه و منافقین سنت است و صبح دوشنبه و پنجشنبه
خواندن سوره انسان و سوره غاشیه باعث امن از شر آن روز
است و از ثواب الاعمال نقل شده که حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرموده من قرء هل اتی علی الانسان فی کل غداة
الخمیس زوجه الله من الحور العین ثمانمائة عذراء واربعة الاف
ثیب وحوراء من الحور العین وکان مع محمد ذکره فی الجواهر له
مبحث دوم در قرارت و تجوید شک نیست در اینکه شناسائی
مخارج حروف باعث سهولیت تعلیم و تعلم میشود هر چند ادای

له منها عن [illegible] قال سمعت ابا عبدالله [illegible] صلوة [illegible] قال سمعت ابا عبدالله [illegible] صلوة الاوابین [illegible]

قرارت

له [illegible] عبارت [illegible] الاف [illegible] الحور العین [illegible]

چه هر حروف موقوف بران نیست چه اشخاصی که از مخارج حروف
واقف نیستند مثل اطفال عرب حروف را بخوبی ادا می کنند
پس واجب تادیهٔ حروف است و حفظ وقف تام و حسن
نیکوست و وقف تام عبارتست از وقف بر کلامیکه تعلق
بما بعد نداشته باشد نه لفظاً و نه معنیً مثل وقف در آخر
بسم الله الرحمن الرحیم و بر یوم الدین و بر نستعین و وقف
حسن وقف بر کلامی است که از روی معنی تعلق بما بعد داشته
باشد نه از روی لفظ مثل وقف بر بسم الله و بر الحمد لله و بر رب العالمین
و بر ایاک نعبد و وقف کردن بر مضاف بدون مضاف الیه
یا بر جار بغیر مجرور خوب نیست بلکه رعایت چنین امور
مثل مدّ متصل و ادغام در کلمه واحده و آنچه در لغت عرب واجب
باشد لازم است و در حدّ مدّ واجب اختلاف است و از معصوم
روایتی بما نرسیده و از عاصم منقول است که بقدر چهار الف

۷ در فاتحه چهار وقف تام است و ده وقف حسن تام ... وقف تام در آخر بسمله است و بر یوم الدین و بر نستعین و بر ولا الضالین و ده وقف حسن بر بسم الله ...

قراءت

و بر رب العالمین و بر الرحمن و بر الرحیم و بر ایاک نعبد و بر المستقیم و بر انعمت علیهم و بر المغضوب علیهم
جامع عباسی

باید باشد و در فتاوی مقدس انصاری است که بقدر دو الف کفایت میکند و زیاده تر بقدریکه از حد قرائت بیرون نرود ضرر ندارد انتهی ولا یبعد قول العاصة والله العالم

شکیات قرائت اگر حمد را فراموش کند و هنوز داخل رکوع نشده که متذکر شود پس اگر قبل از سوره متذکر شده است حمد را بخواند و بعد از آن نماز را باتمام رساند و اگر بعد از سوره یا در بین سوره بخاطرش رسیده که حمد نخوانده است حمد را بخواند و همان سوره را اعاده بکند یا سوره دیگر تلاوت نماید و اگر داخل رکوع شده بخاطرش بیاید چیزے بر او نیست الّا اینکه بعد از اتمام نماز دو سجده سهو بکند علی الاحوط و اگر در حالیکه سوره میخواند شک کند که حمد خوانده است یا نه قرار بدهد که خوانده است و اگر وقتیکه آیه را میخواند شک کند که آیه ما قبل را خوانده است یا نه احوط آنست که آیه سابقه را بقصد قربت مطلقه بخواند

شکیات قرائت

ند بقصد جزئیت و بعد از ان آیه لاحقه را که میخوانده اعاده نماید

مبحث سوم در جهر و اخفات و دران یک مقدمه و چند مسئله است **مقدمه** جهر بلند خواندن و اخفات آهسته خواندن است و در صدق هر دو اطلاق عرفی معتبر است و اگر آنقدر آهسته باشد که اطلاق نطق و قرارت نشود یعنی در دل بگذراند پس درست نیست چه قرارت واجب است **مسئله** بدانکه جهر و اخفات در قرارت حمد و سوره بنا بر مذهب مشهور بل اقوی واجب است و محل جهر نماز فجر و دو رکعت اول مغربین است و مواضع اخفات رکعات باقیه عشائین و هر چهار رکعت ظهرین الا در بسمله که در موضع اخفات هم بلند گفتنش چه برای امام و چه برای منفرد مستحب است چنانچه ذکر آن گذشت **مسئله** برای زن جهر واجب نیست بلکه در صورت رسیدن آواز بگوش اجنبی ممنوع است و در وقت امن تخییر **مسئله** اخفات در تکبیرات

جهر و اخفات

جهر و اخفات

افتتاحیه در جماعت اولی است و منفرد جهر میکند در تکبیرة الاحرام واذکار رکوع وسجود وتشهد برای ماموم اخفات خوب است وبرای امام جهر کردن مسنون ومندوب + ومنفرد مختار است بلند خواند یا آهسته مسئله در نوافل روز اخفات ودر نوافل شبانه جهر مسنون است ودر نماز شب بالخصوص روایات وارد شده چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که در جواب سائل فرمود ینبغی للرجل اذا صلّی فی اللیل ان یسمع اهله لکی یقوم القائم ویتحرک المتحرک مسئله کسیکه مسئله جهر واخفات را نمیداند اگر در موضع جهر اخفات یا بجای اخفات جهر کند اعاده نمی خواهد وجاهل مسئله بنابر مشهور وصحیح جاهل معذور نیست الا دریمقام + ودر قصر واتمام + والله العالم بالاحکام مبحث چهارم مشتمل بر پنج مسئله مسئله اولی ودر هر دو رکعت اخر از نماز چهار رکعتی ودر رکعت اخیر از نماز سه رکعتی مخیر است

خواندن تسبیحات العبعہ

سیان خواندن تسبیحات اربعہ و خواندن حمد و تسبیح افضل است
از حمد چه امام باشد و چه ماموم و چه منفرد و چنانچه در کتاب فقیه در
حدیث طویل مذکور است وصار التسبیح افضل من القراءۃ
فی الاخیرتین لان النبی لما کان فی الاخیرتین ذکر ما رای
من عظمۃ الله فدهش فقال سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر فلذلک صار التسبیح افضل من القراءۃ
وصورت تسبیحات این است سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر و استغفر الله در آخر گفتن بهتر بلکه احوط
است و باید که بهمین ترتیب و با حرف عطف بطرزیکه نوشته
شد سه مرتبه بگوید علی الاحوط مسئلہ ثانیہ اگر شک کند که دو مرتبه
گفته ام یا سه مرتبه دو مرتبه را قرار بیش خود بدهد و یکمرتبه دیگر بگوید
و زیاده از سه مرتبه خوب نیست مسئلہ ثالثہ در دو رکعت
اخیر بسمله نیست بلکه از القصد مشروعیت گفتن تشریع است

وسوره هم نیست همین تسبیحات کافی است **مسئله رابعه**
اگر تسبیحات را شروع کرد و تمام نا کرده خواست که حمد بخواند
احوط اینست که چنان نکند و همچنین در یک رکعت حمد و در
رکعت دیگر تسبیحات این هم خلاف احتیاط **مسئله خامسه**
کسیکه در دو رکعت اول حمد را سهو کرده در دو رکعت اخیر بنابر
اشهر حالا هم مخیر + واحوط آنست که درینصورت حمد را در
اخیرتین بخواند اذ لا صلوة الا بفاتحة الکتاب + والله العالم
بالصواب **امر ششم رکوع است** بدانکه رکوع در نماز رکن
است پس اگر از راه عمد یا سهو یا جهل مسئله رکوع نکند نماز باطل
میشود آرے اگر رکوع را فراموش کرد و خواست که بسجده
برود و قبل از سجده اولی بخاطرش بیاید رکوع میکند و نماز باطل نیست
مسئله رکوع عبارت از خم شدن است بحدیکه رسیدن هر دو
دستش بزانو ممکن شود اگرچه نرساند و اینقدر خم شدن واجب است

رکوع

رکوع

ورساندن کف دستها بزانو مستحب است و مرد و زن درین امر برابر
همدیگر مگر اینکه زن را در خم شدن مبالغه کردن مکروه است که
سوخر بدنش در مبالغه بلند می شود مسئله هرگاه از خم شدن
بقدر واجب عاجز باشد هر قدر ممکن باشد بعمل بیارد مثلا گوژ پشت
است پس اگر بحدیست که بحد رکوع نرسیده قدری خم میشود
که بآن حد برسد و اگر قوزش بحد رکوع رسیده است بچشم اشاره
می کند مسئله ذکر در رکوع واجب است و مشهور آنست
که اختیار دارد یا سبحان ربی العظیم و بحمده یکمرتبه بگوید یا سه مرتبه
سبحان الله و اولی آنست که سه بار تسبیح کبیر بگوید و در روایت
ابوبکر حضرمی وارد است که بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض
کردم که حد رکوع و سجود چیست فرمود سه بار سبحان
ربی العظیم و بحمده در رکوع بگوید و سه مرتبه سبحان
ربی الاعلی و بحمده در سجده پس کسیکه یکی را کم کند ثلث نماز را

رکوع

الم کرده است وکسیکه دو تا را از نماز دو ثلث نماز انداخته است و
کسیکه تسبیح ثلث نماز او هیچ نیست و از استاد علام اعلی الله
مقامه در این مقام عجب مضمون لطیف مذاکره شنیده شد
حاصلش این است که چون آدم بعضی اوقات در نماز جلدی
می کند قبل از آنکه بحد رکوع برسد تسبیح بر زبان می آرد و هنوز
ذکر رکوع را تمام نکرده است که سر برمیدارد پس سه بار تسبیح
مقرر کردند که اگر دو تا را بسبب تعجیل از دست بدهد یکی
یکی از دست نرود تا واجب ادا شود مسئله درنگ کردن
بقدر ذکر در رکوع واجب است و میباید که در آن حال اعضا و جوارح
مستقر و بحال خود آرمیده باشد و همچنین بعد از رکوع واجب است
که سر بردارد و راست ایستاده قدری درنگ بکند و آرام بگیرد
شکیات رکوع اگر رکوع را سهو کرده و قبل از سجود متذکر شد
رکوع میکند کما سبق و اگر بعد از سجده اولی یا بعد هر دو سجده

بخاطرش آمد که رکوع نکرده است نمازش باطل است چه در دو رکعت اول و چه در دو رکعت ثانی آری اگر در اخیرتین چنین اتفاق افتد که بعد از سهو کردن رکوع وقتیکه پیشانی را بر زمین گذاشت بخاطرش آمد که رکوع نکرده است احوط آنست که آن سجده را حساب نکند و برخیزد و بعد از رکوع سجدتین را بجا آرد و بعد فراغ نماز را اعاده کند و اگر قیام متصل برکوع را سهو کرد باید راست بایستد و برکوع برود و اگر قیام را بعمل آورده باشد و بعد از خم شدن رکوع را سهو کرد بصورت رکوع پا شود تا بحد رکوع رسیده و واجباتش را بعمل آورد اگرچه در این صورت احوط آنست که راست بایستد و برکوع برود و در صورت بعد فراغ نماز را اعاده کند و اگر در یک رکعت دو رکوع سهواً کند نمازش باطل است و اگر در حال قیام شک کند که رکوع کرده است یا نه رکوع بکند و اگر ایستاده است و نمیداند که این قیام قبل از رکوع است یا قیام

شکیات رکوع

بعد از رکوع باید رکوع بعمل آرد و من بعد اگر بخاطرش بیاید که آن قیام بعد از رکوع بود نمازش باطل و ہمچنین ہر جا که تدارک رکوع کرده باشد و باز متذکر شود که تلافی بیجا است در رکوع دوتا اتفاق افتاد۔ واللہ بصیر بالعباد مسنونات رکوع و آن سه قسم است قسم اوّل انچه قبل از رکوع مستحب ہست و آن گفتن تکبیر است بادابی که در تکبیرة الاحرام گذشت و احوط آنست که تکبیر را ترک نکند چه بعض قدما۔ از علما۔ بوجوبش قائل شده اند و می باید که دستها را بر داشته تکبیر بگوید و بعد از انکه دستها را فرو آورد برکوع رود قسم دوم انچه در حال رکوع سنت ہست از قول و فعل امّا قول پس خواندن دعا ماثور ہست رب لك ركعت ولك خشعت ولك اسلمت وبك امنت وعليك توكلت وانت ربي خشع لك سمعي وبصري وشعري وبشري ولحمي ودمي ومخي وعصبي وعظامي وما اقلته قدماي غير مستنكف ولا مستكبر

مسنونات رکوع

ولا متکبر ولا مستحسر[له] سبحان ربی العظیم و بحمده سه مرتبه
بتانی و هفت بار گفتن تسبیح افضل است سنت آنست عدد وتر
باشد سه یا پنج یا هفت یا زیاده و در حدیث صحیح وارد است که
در رکوع و سجود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شصت
تسبیح شمرده شد و در خبر دیگر است هر کسیکه طول دادن رکوع
و سجود قوی باشد هر قدر طاقتش وفا کند در حمد الهی و تسبیح و تمجید
و دعا و تضرع طول بدهد لکن سنت برای امام آن است که پاس
مردم ضعیف در جماعت بنا بر تخفیف بگذارد و زیاده از
سه مرتبه نگوید مگر وقتیکه مامومین طول دادن را دوست داشته
باشند چرا که از جناب امیر المومنین علیه السلام منقولست که فرمود
آخر ما فارقت علیه حبیب قلبی ان قال یا علی ان صلیت فصل
صلوة اضعف من خلفک اما فعل پس دوازده امر از ان
مذکور میشود اول دوم آنکه هر دو دست را بر زانو ها

رکوع

[له] [illegible]

باین قسم بگذارد که انگشتهاش گشاده باشد سوم اینکه هر دو
زانو را پستها بگیرد چهارم زانوها را بطرف پشت بشکند
پنجم اینکه پشت بنحوی راست کند که اگر قطره آبی بیندازند
از جا نرود ششم گردن را دراز کند هفتم اینکه گردن را
از پشت پست و بلند نکند هشتم در حال رکوع این را بخاطر
بگذراند که ایمان بتو آورده ام اگرچه گردنم بزنند چنانچه در حدیث
وارد گشته و شهید ثانی در رساله اسرار الصلوة نوشته نهم بجز
دستها هیچ عضو را بر عضو دیگر نگذارد دهم هر دو قدم را صف
بسته باشد یعنی پاها پس و پیش نباشد یازدهم تفرقه
میان قدمها یک وجب باشد دوازدهم در حال رکوع نظرش
بسوی پاهای خود باشد قسم سوم آنچه بعد از رکوع مستحب
است و آن گفتن سمع الله لمن حمده که بنا بر اشهر و اقوی
بعد از آنکه راست ایستاده شود آنرا بگوید و بعد از آن سنت است

رکوع

[illegible]

سجود

که بگوید وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَهْلِ الْجَبَرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ
وَالْعَظَمَةِ و بعد از ان اراده سجده میکند و تکبیر میگوید امر هفتم سجود
و آنهم از ارکان نماز هست و تا اینجا ارکان نماز تمام شد و بیان
حال سجود مقتضی یک مقدمه و سه موقف هست مقدمه
مجموع سجدتین علی الاشهر رکن هست نه سجده واحده و نه مسمای
سجده و به ترک یک سجده سهوا نماز باطل نمیشود و نه بزیاد کردن
یک سجده و اگر هر دو سجده را ترک کند چه از دو رکعت اول و چه
از اخیرتین یا دو سجده بیفزاید نماز باطل میشود و در معنی رکنیت
اینقدر کافی هست که زیادت و نقصان بوجه من الوجوه موجب
ابطلان میگردد و عمده اعضای سجود پیشانی هست و حدی
و مقداری معین در گذاشتنش اصلا نیست بلکه مسمی کافیست و از جناب
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که جبهه تمام از رستنگاه موی
تا ابروها موضع سجود هست پس هر قدر که بزمین برساند ای

کفایت میکند چه مقدار درهم باشد و چه مقدار سر انگشت موقف
اوّل در واجبات سجود و آن شش چیز است اوّل اینکه
بر هفت عضو سجده بکند پیشانی و هر دو کف دست و هر دو
زانو و سر دو ابهام پا و مراد از سجود بر هر دو کف اینست که
باطن آنها را با انگشتان بر زمین و مانند آن بگذارد و احوط آنست
که دماغ را بر سجده گاه بگذارد و بر خاک گذاشتن اولی است و الّا بر
هر چه سجده جائز است گذاشتن دماغ هم بران مجزیست و
در حدیث است لا یجزی صلوة لا یصیب الانف ما یصیب
الجبین دوم پیشانی را بر چیزیکه سجده بران جائز است گذاشتن
و تفصیلش سابقاً نوشته شد سوم خم شدن بحدیکه موضع
پیشانی از جای ایستادن مصلی از یک خشت که مقدار چهار
انگشت باشد زیاده تر بلند نباشد و در حدیث است اذا
کان موضع جبهتك عن موضع بدنك قدر لبنة فلا باس

واجبات سجود

حمله الشیخ علی الاستحباب دون الفرض لما رواه محمد بن مضارب قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول انما السجود علی الجبهة ولیس علی الانف سجود ومن زرارة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله السجود علی سبعة اعظم الجبهة والیدین والرکبتین والابهامین من الرجلین وترغم بانفك ارغاما اما الفرض فهذه السبعة واما الارغام بالانف فسنة من النبی ... لا صلوة لمن لا یصیب انفه ما یصیب جبینه محمول علی نفی الاجزاء والکمال

واولی آنست که جای پیشانی وجای ایستادن برابر همدیگر باشد
مسئله اگر سجده بسبب تاریکی یا غیر آن بر جای بلند تر از
مقدار چهار انگشت یا بر ما لایصح السجود علیه واقع شد[له] احوط
آنست که سر را بر ندارد بلکه پیشانی را بکشد و بر موضعی که باید
بگذارد مسئله اگر خم کردن سر میسر نشود بقدریکه طاقت داشته
باشد خم شود و اگر حاجت به بلند کردن سجده گاه افتد چیزی مرتفع
مثل میش تخته بگذارد ولکن میباید که ارتفاع آن بقدر حاجت
باشد و هرگاه اینهم ممکن نباشد ایما برای سجود بکند و در ایماء هم
مراتب است پس اگر ممکن باشد بسر اشاره کند والا بهر دو
چشم و اگر اینهم ممکن نباشد بیک چشم و درین صورت بلند کردن
چیزی و متصل ساختن آن به پیشانی مسنون است و در صورتیکه
فی الجمله انحنا ممکن باشد واجب است چهارم ذکر و آن بنابر
اشهر سبحان ربی الاعلی وبحمده یکمرتبه یا سبحان الله سه مرتبه

له فی التهذیب عن معویة بن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا وضعت جبهتک علی نبکة فلا ترفعها ولکن جرها علی الارض النبکة بالتحریک وقد تسکن اکمة محددة الراس وقیل هی ما ارتفع من الارض انتهی

واجبات سجود

فی مجمع البحرین وفی حدیث من النبک جمع نبکة وهی الاکمة المحددة الراس ۱۲

واولی اینکه تسبیح اولی را سه مرتبه بگوید پنجم درنگ کردن بقدر ذکر ششم سر برداشتن از سجده اولی تا اینکه راست شود وقرار بگیرد و زراره از جناب محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود حضرت رسالتماب صلی الله علیه وآله در مسجد نشسته بود که ناگهان مردی رسید بنماز ایستاد پس رکوع وسجود را ناتمام گذاشت پس پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که این مرد سرے برزمین زده مثل کلاغی که منقاری برزمین میزند اگر اینکس برهمین حال بمیرد برغیرملت ودین من مرده است شکیات سجود واگر هر دو سجده را فراموش کرد وقبل از رکوع رکعت لاحقه بیادش آمد سجده ها را بعمل می آرد وبرمیخیزد وبرای قیام بیجا بعد از اتمام نماز دو سجده سهو میکند ونمازش ظاهر صحیح است لیکن اعاده احوط است واگر بعد از رکوع رکعت لاحقه بیادش آمد نمازش باطل است واگر دو سجده را فراموش کرده ونمیداند که

شکیات سجود

شکیات سجود

هر دو سجده از یک رکعت بود یا یکی از یک رکعت و دیگری از رکعت دیگر نماز شباطل است
و احوط آنست که دو سجده را قضا بکند و چهار سجده سهو بجا آورد
و باز اعاده نماز بکند و همچنین اگر چهار سجده کند در نماز جماعت
تفصیلی دارد پس اگر کسی پیش از امام از رو ... و یا احتمالی الظن
برکوع یا سجود رود باید سر بردارد و وقتیکه اما ... وع یا سجود رود
متابعتش نماید احتیاط را از دست ندهد الرحمن سیکه قبل
از امام سر از رکوع یا سجود سهواً یا بگمان ... سر برداشته است
سر بردارد باز بجال رکوع و سجود بمیگیرد بنیت متابعت امام
می نماید و اگر عمداً تقدم بر امام کرده است تا وقتی امام عود
و بعد فراغ اعاده نماز میکند علی الاحوط الدین ... دوم در
مستحبات سجود و آن ده امر است الاختصار تکبیر برای سجود
که در حال قیام میگوید چنانچه گذشت و بعض علما آنرا واجب
دانسته اند پس احوط آنست که ترک نکند دوم اینکه چون بعد از

رکوع برای سجود خم نشود و اول دستها را بر زمین بگذارد و بعد
زانوها را سوم دعا بخواند اللّهمّ لک سجدتُ و بک آمنتُ
و علیک توکّلتُ سجد لک سمعی و بصری و مخّی و عصبی
و عظامی سجد وجهی البالی الفانی للّذی خلقه و صوّره
و شقّ سمعه و بصره تبارک الله احسن الخالقین چهارم
اینکه از یک تسبیح زیاده تر بگوید و طاق مثل پنج و هفت
بهتر است و برای امام از سه زیاده بهتر نیست الا رضای
ماموین و حدش تا سی و سه است یا تا شصت پنجم دعای
بین السجدتین اللّهمّ اغفر لی وارحمنی واجرنی واهدنی
انّی لما انزلت الیّ من خیر فقیر ششم تورّک یعنی نشستن
و پشت پای چپ بر زمین باشد و پشت پای راست بر
شکم پای چپ و اقعا مکروه است و آن نشستی است مثل
دو زانو و صورتش اینکه پشت پاها بر زمین بگذارد و بر پاشنه‌ها

له قوله دعا بین السجدتین وفی الفقیه ان اقول استغفر الله ربی واتوب الیه وفی شرحها ... والمحقق فی المعتبر وفیها ... فی شرحها ایضا ان فوق ذلک

مستحبات سجود

فی الفضل اللهم اغفر لی وارحمنی واجبرنی وادفع عنی ... انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین ... وفی الذکری ... تبارک الله رب العالمین

مستحبات سجود

بنشیند هفتم طمانینت یعنی بعد سر برداشتن از سجدهٔ دوم
آرامی بگیرد هشتم اینکه در سجدهٔ اولی تصور کند که خدا یا ما را
از خاک مخلوق کرده و در وقت سر برداشتن ازان اینکه از
خاک برآورده و در سجدهٔ دوم اینکه بهمین خاک ما را برمیگردانی
و در رفع راس ازان اینکه بار دیگر ازین خاک ما را بیرون
می آری چنانچه در فقیه هست سأل رجل امیر المؤمنین فقال
یا ابن عم خیر خلق الله ما معنی السجدة الاولی فقال تاویلها
اللهم انك منها خلقتنا یعنی من الارض وتاویل رفع راسك
ومنها اخرجتنا والسجدة الثانیة والیها تعیدنا ورفع راسك
ومنها تخرجنا تارة اخری ومقتضای این تصور آنست
که در دل مصلّی ونفس او در سه حال اقل تذلل وذلت پیدا
شود و در حالت چهارم خوف وخشیت وبیم و وحشت
نهم اینکه چون برای رکعت لاحقه بر می خیزد بگوید بحول الله

وقوته اقوم واقعد و هم وقت قیام باید که اوّل زانوها را
بردارد بعد دستها بخلاف وقت نهوض که مذکور شد موقف
سوم از ان دو جمله است جمله اولی مشتمل بر چهار مسئله است
مسئله اولی کسیکه بر پیشانیش مثلاً دملی باشد که تمام پیشانی
را فرا گرفته گودی در زمین یا در چوب برای سجده میکند
و دمل را وقت سجود دران داخل میکند تا قدریکه از پیشانی
سالم است بر جای سجده بگذارد و اگر متعذر باشد مثلاً دردواد
یا دمل تمام پیشانی را فرا گرفته است در چنین حال بر یکی از دو
جبین که متصل بشقیقه است سجده میکند و اگر اینهم ممکن نیست
بر زنخ سجده میکند و موهای ریش را از هم جدا کردن بهتر است
تا بشره بر سجده گاه برسد و واجب نیست مسئله ثانیه اگر
پیشانی بر غیر ما یصح السجود علیه رسید و نتوانست که آنرا کشیده
و بر ما یصح علیه السجود بگذارد احوط آنست که نماز را تمام کرده

مستحبات سجود

بازاعاده کند مسئله ثالثه صاحب نخبه نوشته که اگر در بین نماز
مفقود شود آنچه صحیح است سجده بر آن مثل آنکه طفل بردارد
مهر را یا تاریک باشد و مفقود شود نماز او باطل است مگر آنکه
وقت تنگ باشد انا قل واجب از نماز یا یک رکعت از آن انتهی
و این کلامی است مجمل فلیتامل + و صورت مسئله این است
که اگر در وقت سجود برگ از هوا ببرد + یا طفل مهر را ببرد + و
مسجود علیه دیگر بی تکلم یا فعل کثیر میسر نشود پس اگر وقت
موسع است نماز را از سر میگیرد و اگر تنگ است پس ناچار
است از اینکه سجده بر پارچه و اگر آنهم نباشد بر پشت دست
می کند والله اعلم مسئله رابعه کسیکه بر برگ درخت یا
بر گل سجده میکند گاه است که برگ بر پیشانیش میچسپد یا پیشانیش
گل آلود میشود + در صدق سجده سخن میرود + باید پیشانی را
پاک کند جمله ثانیه در سجود تلاوت عزائم و آن چهار

مستحبات سجود

ﻪ و کان ابو جعفر ... یسجد فی الصلوٰة اذا ... الحق بها الراب ... جونهم

سوره است و سجده درین ها بر مرد و زن واجب هر گاه خود
بخواند یا دیگری بخواند و این بشنود اگرچه گوش ندهد که علی الاحوط
برا و هم واجب است فوراً و وقت سجود وقت اختتام آیت
سجده است و در سوره حم سجده احتیاط آنست که بعد ایاه
یعبدون سجده کند و بعد وهم لا یسأمون اعاده سجده نماید
و ذکر خاص درین سجده لازم نیست و این ذکر کفایت می کند
سَجَدْتُ لَكَ رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا لَا مُسْتَكْبِرًا عَنْ عِبَادَتِكَ وَلَا
مُسْتَنْكِفًا وَلَا مُتَعَظِّمًا بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ و احوط آنست
که این فرا عمداً ترک نکند و درین سجود گذاشتن پیشانی از جمله اعضای
سجده ظاهراً کافی است اگرچه احوط آنست که همه اعضای
سجود را بگذارد و لیکن ظاهر آنست که پیشانی بر غیر ما یصح
السجود علیه بگذارد و طهارت شرط نیست لکن اولی بلکه احوط
است باین معنی که قبل از تلاوت آیت با طهارت باشد

مستحبات سجود

[illegible] نگاه داشت را باطل میشود که طهارت بکند چه در خصوص
فوریت از دست میرود و دیگر استقبال قبله و ستر عورت
و طهارت تمام بدن و تکبیر و تشهد رکن نیست والله العلیم
امر هشتم تشهد بدانکه تشهد در نماز دو رکعتی یکمرتبه و در سه رکعتی
و چهار رکعتی یکمرتبه بعد رکعت دوم و دو بار و بعد رکعت
اخیره واجب است و رکن نیست پس اگر عمداً ترک کند
نمازش باطل است و در تشهد پنج امر واجب است اول
شهادت بوحدانیت خدا دوم گواهی دادن برسالت حضرت
خاتم الانبیا سوم و چهارم صلوات بران حضرت و آل او
پنجم نشستن بمقدار ادای تشهد و در وقت واجب است که چیزی
بگوید و عدول ازان نکند أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و زیاده کردن فقره و تقبل شفاعته وارفع

تشهد

تشہد

درجہ مستحب ہست واذکار وادعیہ تشہد در کتب ادعیہ مذکور ہست از انجملہ التحیات للہ والصلوات الطاہرات الطیبات الزاکیات العادیات الرائحات السابغات الناعمات للہ ما طاب وطہر وزکا وخلص وصفا فللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ واشہد ان محمداً عبدہ ورسولہ ارسلہ بالحق بشیراً ونذیراً بین یدی الساعۃ واشہد ان ربی نعم الرب وان محمداً نعم الرسول واشہد ان الساعۃ اتیۃ لا ریب فیہا وان اللہ یبعث من فی القبور الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدینا اللہ الحمد للہ رب العالمین اللہم صل علی محمد وال محمد وسلم علی محمد وال محمد کما صلیت وبارکت وترحمت علی ابرہیم وال ابراہیم انک حمید مجید فائدہ جمعی از علما بر آن رفتہ اند که در غیر نماز ہم ہر وقت کہ نام آنحضرت برند درود واجب

است و از محقق ابو القاسم قمی و تلمیذ او علامه حلی ادعای اجماع بر نفی وجوب نقل کرده اند و راجح آنست که سنت و کرده است و مهما امکن ترک نشود + و فوریت هم از دست نرود و هر گاه مکرر ذکر آنحضرت بکند یکمرتبه درود گفتن در آخر کافی است و اگر دیگری نام آنحضرت میبرد در غیر صورت هم کسیکه گوش بدهد درود بفرستد بهتر است بلکه اگر آنحضرت را بکنیت یا لقب یاد کند باز هم درود بگوید و هر گاه کسی ذکر آنحضرت کند و مصلی بآن گوش بدهد احوط آنست که درود را ترک نکند لکن نظم قرآن را از دست ندهد و در میان آیت نگوید اما بعد از سلام و گفتن آن بعد تشهد فی الجمله واجب است و تا اینجا ارکان و واجبات همه تمام شد للمولف نیت شرط است و رکن پنج است تمام ٭ تکبیر و رکوع و سجدتین و دو قیام ٭ اینها و قرائت و قیام از پی آن ٭ واجب چو تشهد و درود است و سلام ٭

و صورت سلام این ست ۱ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ
رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ ۲ اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْن
۳ اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ و ازین سه صیغه صیغه
اولی سنت ست و بعضے قائل بوجوب آن شده اند و صیغه
دوم السلام علینا الخ احوط آنست که بر صیغه سوم مقدم داشته
شود و درینصورت واجب خواهد بود و صیغه سوم السلام علیکم
الخ مستحب خواهد شد ولکن می باید آنرا ترک نکند مسئله اگر مصلی
منفرد ست صیغه اخیره را روبقبله بجا آرد و بدنباله چشم اشاره
بجانب راست میکند و اگر امام ست یار وبقبله میگوید یا
مثل منفرد بجانب راست ایما می کند و اگر ماموم ست صیغه
اخیره را دوبار میگوید یکمرتبه بطرف راست و دوباره بطرف
چپ و اشاره برخساره می نماید هرگاه کسی بجانب چپ باشد
و الا بمره اولی اقتصار میکند مسئله اولی آنست که مصلی

سلام

در تسلیم خود انبیاء و ملائکه کرام + وائمه عظام و جمیع اهل اسلام + را بخاطر آرد و مخاطب میکند و امام ماموین را قصد می نماید و ماموم بانچه گفته شد رد سلام را بر امام اراده میکند و در جائیکه کسی در جانب یسارش بوده باشد پس دو سلام میگوید یکی جانب راست و دران قصد جواب امام بکند و دیگرے جانب چپ و شخصی را که حاضر ست اراده می نماید و اقوال دیگر درین مسئله هست و چونکه بغیر این قصود هم از عهده تکلیف بیرون میرود فالامر سهل

شکیات تشهد

شکیات تشهد اگر تشهد اول را فراموش کند و برخیزد و هنوز در رکوع داخل نشده که متذکر شود برگردد و تشهد را بجا آرد و بعد از تمام + دو سجده سهو برای زیادت قیام + احتیاطاً بکند و اگر بعد از داخل شدن در رکوع متذکر شود بعد اتمام نماز تشهد را قضا + و دو سجده سهو ادا + کند و اگر تشهد اخیر را سهو کرده و پیش از سلام بخاطرش آمد که نخوانده هست بخواند و اگر بعد

از سلام قبل از آنکه حدثی از و سر زده باشد بخاطرش آید تشهد را
قضا بکند و اگر بعد از سلام حدث از و صادر شد و بعد از آن بخاطرش
رسد که تشهد نخوانده بود احوط آنست که بعد قضای تشهد و
بجا آوردن دو سجده سهو نماز را اعاده بکند و اگر پیش از سلام
شک کند که تشهد بجا آورده یا نه تشهد را بجا آرد و اگر بعد از سلام
چنین شک واقع شود اعتبارے ندارد تتمیم مقارنات نماز
همین واجبات هست که نوشته شد دیگر ترتیب و موالات عرفی
باین معنی که در افکار و افعال مخالفت وضع مقرر هو مقدم
را مؤخر نکند بلکه هر یکے را بجای خود بگذارد و همه را پی در پی
بعمل آرد و چونکه ما استا است نیت را تسهیلاً للعوام جداگانه اعتبار
کرده ایم پس مقارنات یازده میشود و بنا بر آنچه فقها آنرا از نیت
و درود را در سلام داخل کرده اند ده تا المولفه مقارنات نماز
است جمله اش ده تا ۱ قیام و نیت و تکبیر پس قرات تام

یعنی قرات حمد و سوره

مقارنات نماز

رکوع و سجده و ترتیب و ایضاً موالات است و میان این دو فعل و تشهد است و سلام و بعضی از معاصرین بعد از سلام شکر را ذکر کرده اند و الامر سهل **تکمیل** بدانکه وجوب فعل عبارت از لازم بودن آنست بحیثیتی که ترکش موجب ذم و عقاب بوده باشد. و صحت فعل عبارت از درست بودن آنست باین معنی که هرچه در آن فعل شطراً و شرطاً در شرع معتبر است بعمل آید. و وجوب از احکام شرعیه و صحت از احکام وضعیه است و امر واجب هرگاه شرائط وجوبش همگی متحقق شود لازم نبوده است که صحیح باشد چه گاه است که صحتش موقوف بر شرط دیگر باشد پس شرط وجوب نماز هم برای مرد و زن بلوغ و عقل است که نماز بر طفل و مجنون واجب نیست و برای زن سوای این دو شرط خلو از حیض و نفاس هم در کار است که از حائض و نفسا نماز ساقط است و شرط

مقارنات نماز

مقارنات نماز

صحت نماز هشت چیز هست ا عقل ب خلو از حیض و
نفاس ج اسلام که نماز کافر صحیح نیست مادام که اسلام نیارد
هرچند در زمان کفر هم برا و واجب است پس اگر بر کفر بماند
و نماز نخواند معذب بود و عقاب میشود یکی بجهت کفر و
دیگری بجهت ترک نماز د پوشانیدن عورتین ه رو بقبله
کردن و مباح بودن لباس و مکان در صورت امکان و
ز طهارت از خبث و حدث ح نیت و اما بلوغ پس شرط
صحت نیست که نماز طفل هم صحیح است و خلاصه اینهمه
مضمون برای تسهیل حفظ موزون کرده شد لمولفه
نماز افضل طاعات هست پیش خدا وجوب و صحت
آنرا شرائط هست بدان بلوغ و عقل بود شرط در وجوب نماز
که ساقط است در اینها اگر بود نقصان برین شروط که
تمام است دیگری زائد خلو ز حیض و نفاس است از برای زنان

پس این امور شروط وجوب و صحت هست ۞ که حال هر دو
درین شرطها بود یکسان ۞ مگر بلوغ که آن نیست شرط صحت
که طفل نیز نمازش صحیح مثل جوان ۞ وجوب آن بود از بهر مسلم و
کافر ۞ ولیکه آمده اسلام شرط صحت آن ۞ دگر طهارت و ستر است
همچو استقبال ۞ چو نیت و چو اباحت برای ثوب و مکان ۞
ولی بوقت ضرورت نماز هست صحیح ۞ اگرچه خانه غصبی است
یا خودش عریان ۞ مگر بغیر طهارت صحیح نیست نماز ۞ وگر قضا بکند احوط
است با امکان **تذئیل** از جمله مسنونات در نماز یکی قنوت

مسنونات قنوت

است و آن در رکعت دوم از نمازهای یومیه بعد از قرائت
حمد و سوره و پیش از رکوع مستحب هست و اگر فراموش کند
بعد از رکوع بخواند و احوط آنست که قنوت را در نمازهای یومیه
عموماً و در نمازهای جهریه خصوصاً ترک نکنند و سنت هست
که قنوت را در نماز اخفاتی هم بلند بخواند و دستها را گشاده

مقابل روی بردارد باین قسم که کف دستها را بطرف
آسمان و پشت دستها را بر زمین کند وکان رسول الله
یرفع یدیه اذا ابتهل ودعا کما یستطعم المسکین و دعا
خواندن در قنوت بادعیه ماثوره[1] بهتر است واگر نه پس هر دعا که
بخواهد بخواند حتی که صدوق علیه الرحمة قنوت را بفارسی
خواندن روا داشته است ولیکن اظهر و احوط آنست که چنین
نکند و کلمات فرج فضیلت بسیار دارد و صورتش گذشت

مسنونات قنوت

لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما
بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین وقنوت
اختصاص بنمازهای یومیه ندارد بلکه در رکعت دوم از هر نماز
سنت است و در حدیث وارد است القنوت فی کل رکعتین
فی التطوع والفریضة لکن در نماز شفع شاید نخواندن احوط

[1] عن الرضا علیه السلام انه کان یقنت فی صلوة ... اللهم اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم وفی روایة قال لا اعلم فیه شیئا موقتا ۱۲

باشد دوم اینکه توجه والتفات درحالِ قیام بموضع سجود
ودرحالِ قنوت بطرف باطن دستهای خود ودرحالِ رکوع
درمیان قدمها ودرحالِ سجود بطرف دماغ ودروقتِ تشهد
بآغوش خود داشته باشد تعقیب وَاِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ
وَاِلٰی رَبِّكَ فَارْغَبْ سنت است که درتعقیب نمازهای
یومیۂ مکتوبه سه مرتبه دستها را بنحویکه درتکبیرة الاحرام گذشت
بردارد + وبرابرانها بگذارد یا قریب رانها بیارد + ودرهر
مرتبه الله اکبر بگوید وبعدازان بگوید لا اله الا الله وحده انجز وعده
ونصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد
یحیی ویمیت وهو علی کل شئ قدیر وتسبیح فاطمه زہرا
افضل تعقیبات است وازجناب صادقؑ منقولست
که فرمود تسبیح فاطمة فی کل یوم دبر کل صلوة احب الیّ
من صلوة الف رکعة فی یوم یعنی تسبیح فاطمه زہرا هرروز

تعقیب نماز

تعقیب نماز

بعد ہر نماز نزد من از ہزار رکعت نماز کہ ہر روزہ بخواند
محبوب تر و دوست تر ہست و از جناب امیر المومنین علیہ السلام
مرویست کہ فرمود کسیکہ دوست دارد کہ از دنیا باین حال
بیرون رود کہ از گناہان خود چنان خالص شدہ باشد کہ طلا از
گرد و غش پاک میشود و کسی از و طلبی و مظلمہ نداشتہ باشد باید
کہ در عقب ہر نماز نسبت رب یعنی قل ہو اللہ را دوازدہ
مرتبہ بخواند بعد دستہا را بکشاید و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ
بِاسْمِکَ الْمَکْنُوْنِ الْمَخْزُوْنِ الطُّهْرِ الطَّاهِرِ الْمُبَارَکِ وَاَسْئَلُکَ
بِاسْمِکَ الْعَظِیْمِ وَسُلْطَانِکَ الْقَدِیْمِ یَا وَاهِبَ الْعَطَایَا
وَیَا مُطْلِقَ الْاُسَارٰی وَیَا فَکَّاکَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ اَنْ تُصَلِّیَ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّاَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِیْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تُخْرِجَنِیْ
مِنَ الدُّنْیَا اٰمِنًا وَّتُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ سَالِمًا وَّاَنْ تَجْعَلَ دُعَائِیْ اَوَّلَهٗ
فَلَاحًا وَّاَوْسَطَهٗ نَجَاحًا وَّاٰخِرَهٗ صَلَاحًا اِنَّکَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ

بعد از ان فرموده هذا انما علمنی رسول الله وامرنی ان علم الحسن
والحسین وعن ابی جعفر قال اقل ما یجزیک من الدعا بعد الفریضه
ان تقول اللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَاَعُوذُ
بِکَ مِنْ کُلِّ سُوْءٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ عَافِیَتَکَ
فِی اُمُوْرِی کُلِّهَا وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَعَذَابِ الْاٰخِرَةِ
واگر دعای شیبه هذلی بعد هر نماز بخواند خوب است اَللّٰهُمَّ

تعقیبات

اهْدِنِیْ مِنْ عِنْدِکَ وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ
رَحْمَتِکَ وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکَاتِکَ که جناب رسالتماب ص
در حق او فرموده که اگر بر این دعا مداومت کند وعمدا ترک
ننماید خداوند عالم هشت در از درهای بهشت برایش
می گشاید تا از هر دریکه خواسته باشد در آید و شهید اول
به بعضی از برادران ایمانی وصیت طولانی نوشته و در ان
فرموده علیک بالمواظبة لکل یوم بخمس وعشرین مرة اللّٰهُمَّ

اغْفِرْ لِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ فَإِنَّ
فِيهَا ثَوَاباً جَزِيلاً وَلَا نَتْرُكُ الِاسْتِغْفَارَ عَقِيبَ الْعَصْرِ سَبْعاً
وَسَبْعِينَ مَرَّةً و جناب استاد علامه در تعقیبات خود که برای
من نوشته است این دعا را ذکر نموده و فرموده که کلمات
خفیفة علی اللسان ثقیلة فی المیزان و دعا این است اللّهُمَّ
اِنّي اَسْئَلُكَ تَعْجِيلَ عَافِيَتِكَ وَصَبْراً عَلَى بَلِيَّتِكَ وَخُرُوجاً
مِنَ الدُّنْيَا اِلَى رَحْمَتِكَ. خاتمه چون مصلی را بتوفیق خداوند
متعال فراغ بال از اشتغال حاصل شد باید که بقصد اعظام
وجلال منعم بیهمال ونیت امتثال سجده شکر بجا آرد که ثواب
عظیم دارد چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که فرمود کسیکه سجده شکر کند و با وضو باشد خدای بی نیاز
ثواب ده نماز باو کرامت میفرماید و ده گناه عظیم او را
می آمرزد و محلش بعد نماز است چه فریضه و چه نافله و در نماز

سجده شکر

مغرب مخیر است که بعد فریضه بجا آورد یا بعد از نافله و بعد از فریضه بهتر است اما کیفیتش بر وجه اکمل پس آنکه سینه و شکم را بزمین بچسپاند و هر دو ذراع یعنی ساق دستها را بر زمین بگذارد و اگر بر یک سجده اکتفا کند عقب آن هر دو جبین و هر دو رخساره را بر زمین بگذارد که آنرا تعفیر گویند و اگر سجده دیگر کند بهتر است و در تعفیر میان هر دو سجده بعمل آورد و در هر دو صورت سنت است که جبین یمین را بر جبین یسار مقدم دارد و همچنین خد راست را بر خد چپ و بهر حال در سجده صد مرتبه شکراً یا عفواً عفواً بگوید و اقل مرتبه سه بار شکراً لله و اگر دعاهای مأثوره را بخواند بهتر است و بعد از سر برداشتن موضع سجود را بدست راست مسح کند و همان دست را بر صورت و سینه بمالد و بعد رفع راس تکبیر بگوید و سنت است که مصلی از مصلی از طرف راست بیرون رود و تعمیم بدانکه سجده مختص بتعقیب نیست بلکه

سجده شکر

[illegible]

سجده فی نفسه عبادتیست مشتمل بر خضوع + و بهترین عملی است
مشروع + و منتهای عبادات آدمی زاد است + و غایت
خاکساری و تواضع لربّ العباد + و وقتیکه مؤمن سجده میکند
و طول دهد آن سجده شیطان فریاد برمی آرد یا ویلاه اطاعوه
و عصیت و سجدوا و ابیت و طول سجده شرطی است از
سید انس و جان + برای حصول جنان + و آدم علی نبینا
وآله و علیه السلام سه شبانه روز سجده کرد و جناب سید الساجدین
علیه السلام بر سنگ درشت و خشن سجده کرد تا اینکه هزار مرتبه
لا اِلٰه اِلّا الله حقّاً حقّاً لا اِلٰه اِلّا الله اِیماناً و صِدقاً گفت
و هرگز نعمتی را بیاد نمی آورد مگر اینکه سجده میکرد و هیچ آیه سجده
را نمیخواند که سجده نمیکرد و هیچ مکروهی یا کید کسی از و دفع نمیشد
مگر اینکه سجده میکرد و از هیچ نماز فریضه فارغ نمی شد مگر اینکه
سجده میکرد و هرگاه اصلاح ذات البین میفرمود + سجده مینمود

سجدهٔ شکر

احکام سهو

واثر ولکه سجود بر تمام مواضع سجودش بود پس ازین سبب ملقب سجاو ملقب شد خلاصه سجده شکر وقت حصول نعم و رفع نقم مستحب است رکن سوم در احکام سهو و شک و دران چهار مقاله است مقاله اولی در احکام سهو بانکه سهو رکن مبطل نماز است کما مر و امّا سهو در غیر رکن پس آن بر سه قسم است و هر چند اکثری از احکام سهو هر یکی در مقام خود نوشته شد الا اینجا نوشته میشود اگر چه تکرار ذکر بعض لعمل آید ولکن لا باس باذا تکرر تقرر قسم اوّل آنکه عفو است و تدارک برای آن در کار نیست و نه سجده سهو مثل اینکه در حال رکوع یا بعد از آن بخاطرش رسد که قرات را بالکل یا بعض آیات را فراموش کرده بود ولکن اگر سهو در دو رکعت چنین اتفاق افتاد بعضی گفته اند که در دو رکعت اخیر قرات میکنند و تسبیح نمیخوانند و مشهور آنست که مخیر است و الاولی الاحوط

ومثل کسیکه بعد از سر برداشتن از رکوع بیادش آمد که ذکر رکوع را یا دنگ کردن را در رکوع بقدر ذکر یا طمانینت را فراموش کرده بود **ومثل** کسیکه در سجدهٔ اولی بخاطرش رسد که بعد از رکوع سهواً سر برنداشته بود یا بعد سر برداشتن قرار نگرفته بود **ومثل** کسیکه بعد سر برداشتن از سجده متذکر شود که بعض اعضای سجود را سوای پیشانی بر زمین و مانند آن نگذشته یا ذکر سجود را بجا نیاورده **ومثل** کسیکه در سجدهٔ دوم بیادش آمد که بعد رفع راس از سجدهٔ اولی ننشسته یا نشسته بود و قرار نگرفته **ومثل** کسیکه بعد قیام یاد کند که در تشهد قرار نگرفته در همه این صور تنها نمازش صحیح است و تدارکی نمیخواهد **قسم** آنکه بتدارک محتاج است **مثل** آنکه قبل از رکوع بخاطرش رسد که قرارت را بالمره فراموش کرده تدارکش آنست که بخواند **ومثل** کسیکه جهر و اخفات را فراموش کند یعنی در موضع جهر اخفات یا بالعکس

احکام سهو

احکام سہو

سہواً العمل آرد و قبل از رکوع متنبہ شود احواط آنست
کہ اگر یک دو آیہ باشد تدارک بکند ہر چند ظاہر الازم نیست
ومثل آنکہ قبل از سر برداشتن از رکوع و سجود متذکر شود
کہ ذکر آنرا بجا نیاوردہ است **ومثل** آنکہ سہواً بعد رکوع
درنگ نکرد و قبل از سجود بخاطرش آمدہ است می ایستد
واندکے توقف می کند و بسجدہ میرود **ومثل** آنکہ بعد
از سجدہ اولی سہواً درست نشیند یا درنگ نکند و پیش
از انکہ بسجدۂ دوم برود بیادش آید تدارک میکند **ومثل**
آنکہ یک سجدہ را یا تشہد را فراموش کند و پیش از رکوع
بخاطرش آید کہ سہو واقع شدہ است می نشیند و بعد از ادا
سجدہ و تشہد پا می شود و قرارت از سرے گیرد
اگرچہ قرارت کردہ باشد و نمازش صحیح است للصحیح عن الرجل نسی
ان یسجد واحدۃ فذکرھا وھو قائم قال یسجدھا اذا ذکرھا و لم یرکع وان کان

تعد لم فلیمض علی صلوته فاذا انصرف قضاها وحدها
ولیس علیه سهو و اگر بعد از ایستادن بیادش آمده باشد و
سجده سهو بکند علی الاحوط[له] و در صورتیکه یک سجده را سهو کرده
اگر بعد از سجده که کرده است نشسته باشد و درنگ کرده باشد
و بعد از قیام بخاطرش آید سجدهٔ ثانیه را و قصد بعمل آن اگر
جلوس و مکث را بعمل نیاورده است اول می نشیند و
اندکی درنگ میکند بعد بسجده میرود و اگر ایستاده است هنوز
برکوع نرفته و یقین دارد که یک سجده از او فوت شده و در
سجدهٔ دوم متردد است که بعمل آورده یا نه احوط آنست که
می نشیند و یک سجده میکند به سجدهٔ دومین که مشکوک بود تدارک
نمیخواهد چرا که وقتش گذشت وهو فی تلک الحال اذکر ولکن
اعادهٔ نماز بعد فراغ احوط است و مثل آنکه سجدهٔ اخیرهٔ نماز
را فراموش کرده و هنوز تشهد نخوانده یا تشهد را فراموش کرده

[له] روایة معلی بن خنیس قال سئلت ابا الحسن الماضی فی الرجل ینسی السجدة من صلوته قال اذا ذکرها قبل ان یرکع سجدها وبنی علی صلوته ثم سجد سجدتی السهو بعد انصرافه الحدیث ذکره فی الجواهر ۱۲

احکام سهو

احکام سهو

وسلام نگفته هست تدارک میکند و اگر سلام واجب را گفته است
وحالا بخاطرش آمد که تشهد نخوانده پس تدارک تشهد قبل از
سلام مستحب واجب نیست ولیکن بعد فراغ قضای تشهد میکند
واگر هنوز قضا را بعمل نیاورده که قضا را حدثی سرزد نمازش
فاسد نمی شود واحوط آنست که وضو بگیرد و بعد تشهد را ادا
بکند. واگر بعد از سلام گفتن بیادش آید که یک سجده را یا صلوات
را سهو کرده است پس آنها را قضا کند قسم سوم سهویکه هم موجب
تدارک باشد و هم موجب سجده سهو وآن دو موضع است
اول آنکه سجده را فراموش کند ودر حال رکوع یا بعد از رکوع
متنبه شود پس حکمش آنست که بعد اتمام نماز و سلام گفتن
سجده منسیه را قضا کند و سجده سهو بجا آرد و احتیاطاً اعاده نماز
هم بکند خصوصاً در صورتیکه سجدهٔ رکعت اول را فراموش کرده
باشد دوم آنکه تشهد را فراموش کند و بعد از رکوع یا در اثنای آن

متذکر شود پس بعد اختتام نماز و سلام قضای تشهد کند و دو سجده سهو بعمل آرد و اعاده نماز احوط است مقاله ثانیه در احکام شک بدانکه شک عبارت از تردد است که در دو احتمال یا زیاده بود به نقسمی که یکی را بر دیگری رجحان در نظرش نباشد و آن بر سه نوع است نوع اول آنکه اعتبار ندارد و آن چهار است

اول شک بعد از گذشتن محل و الفری از آن در محل و موقع خود نوشته شد و ضابطش اینست که هرگاه شک در فعلی از افعال بعد اشتغال بفعل دیگر چه رکن و چه غیر رکن و چه قول و چه فعل واقع شود که آیا فعل سابق کرده ام یا نه پس پیش خود قرار دهد که آنرا بجا آورده است و ازین قبیل است شک بعد سلام و شک بعد خروج وقت با آنکه عدم اعتبار آن اولی و اوضح است دوم شک شخصی که کثیر الشک بوده باشد یعنی او را عرف بگویند که شک بسیار میکند مثل آنکه نماز خواند و هیچیک از سهو +

احکام شک

احکام شک

سلام نماند یا در یک نماز سه مرتبه سهو کرد یا در یک امر سه بار و علی ہذا القیاس پس حکم چنین کس همین است که هرگاه شک او را بهم رسد التفات بآن نکند و بفهمد که این کار را که ترکش موجب ابطال نماز است بجا آورده ام یا هرگاه شک کند که رکن را زیاده کرده است یا نه بنا بر شق اخیر میگذارد خلاصه همان احتمال را اختیار کند که دران سهولت باشد و موجب ابطال نماز نشود سوم شک امام با تیقن ماموم اعتباری ندارد و ملاحظه امام بر قول و تنبیه ماموم عمل کند چهارم بالعکس یعنی هرگاه ماموم را شکی رو دهد و امام را هیچ شک دران نیست پس باید ماموم رجوع بامام باید کند لمولفه چار شک را اعتبار نیست هر یکی زین سه بیت جلوه گر است + شک ماموم با یقین امام عکس هم مرتفع ز هم گر است + وانکه عرفا بود کثیر الشک شک او نیز غیر معتبر است + در محل چون گذشت و شک افتاد

احکام شک

نکند شک که ساقط از نظر است • نوع دوم آنکه مبطل نماز است
وآن هشت صورت است اولی شک در نماز دو رکعتی مثل صبح و
جمعه و نماز عیدین و نماز طواف و نماز قصر که بسفر تعلق دارد ثانیه شکی که در نماز
سه رکعتی مثل مغرب بهم رسد ثالثه شک در نماز چهار رکعتی
در اینکه یک رکعت خوانده است یا دو رکعت و از این قبیل هر شکی
که پای یک در میانش باشد رابعه شکی که پای دو در میان باشد
و پیش از انکه سر از سجدهٔ دوم بردارد عارض شود خامسه
شک در میان دو و پنج سادسه شک در میان سه و شش
سابعه شک در چهار و شش ثامنه شکی که دو طرف آن
مشخص نباشد یعنی نمیداند که چند رکعت خوانده است مسئله
مشهور آنست که در این هشت صورت بمجرد عروض شک
نماز باطل میشود و مقتضای ظاهر روایات همین است لکن
بعضی از سابقین و معاصرین گفته اند که بعد شک فکری بکند

تا اینقدر که سکوت طویل منافی نماز بعمل آید پس بعد چنین فکر شقی که ظن بران بهمرسد اختیار نماید و هرگاه رای او بهیچ قسم مستقر نشد باز هم مجبور و شک را مبطل نماز قرار دهد بلکه مبطلی دیگر مثل سکوت طویل یا استدبار قبله بعمل آرد انتهی این همه احتیاط است مسئله هرگاه در یکی ازین صورتها شک نباشد بلکه ظن غالب بوده باشد بعضی از علما گفته اند که باز هم نماز باطل است واحوط آنست که درینصورت شق راجح را اختیار بکند و نماز را بران بنا گذاشته باتمام رساند و باز اعاده هم بکند مسئله هرگاه در یکی ازین مقامات امام را تنها یا ماموم را تنها شک عارض شود احوط آنست که یکی بدیگری رجوع نماید و اعاده نماز هم بکند نوع سوم آنکه باطل نیست و آن پنج صورت است که همه آنها در نماز چهار رکعتی عارض شده باشد صورت اولی شک درمیان دو و سه بعد سر برداشتن از سجده ثانیه

شکیات

حکمش این است که پیش خود قرار میدهد که سه رکعت خوانده
است و رکعت چهارم بجا می آرد و بعد فراغ مخیر است یا دو رکعت
نشسته بخواند و اگر خواسته باشد یک رکعت ایستاده بخواند صورت
ثانیه شک درمیان سه و چهار بنا بر چهار میگذارد و دو رکعت
نشسته یا یک ایستاده می گذارد صورت ثالثه شک درمیان دو
و چهار بعد اکمال سجدتین کما سبق بنا را بر چهار میگذارد + و بعد
فراغ دو رکعت ایستاده بجا می آرد + و احوط آنست که دو سجده
سهو هم بکند صورت رابعه درمیان دو و سه و چهار بعد
اکمال سجدتین بنا بر اکثر میگذارد + و بعد اتمام دو نماز احتیاط بجا
می آرد + اولاً دو رکعت ایستاده و ثانیاً دو رکعت نشسته این
چهار صورت کثیر الوقوع است و اکثر علما اینها را ذکر کرده
اند صورت خامسه که نادر الوقوع است شک درمیان
چهار و پنج بعد اکمال سجدتین و قبل از قیام یعنی نشسته است

شکیات

وشک میکند که این رکعت چهارم بود یا پنجم پس بنا را بر چهار
میگذارد و نماز را اتمام میکند و بعد از ان دو سجدهٔ سهو بجا می آرد
واگر این شک بعد قیام عارض شده است یعنی رکعتی که دران
ایستاده است چهارم است یا پنجم می نشیند و بنا را بر چهار میگذارد
واگر تشهد نخوانده است بخواند و بعد از ان مختار است یا یک رکعت
ایستاده می خواند یا دو رکعت نشسته و سجده سهو هم احتیاطاً
می کند واگر این شک بعد رکوع ... بهتر احوط آنکه بعد اتمام نماز دو
سجده سهو بجا آرد و نماز را اعاده بکند این است صورتهای شکوک
بطریق مذکوره و بعض اجلای معاصرین دو صورت دیگر افزوده
وعلاج آنها باین نهج فرموده که در شک سه و چهار و پنج در حال
قیام بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و نماز را اتمام کند و بعد دو رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته بجا بیاورد بنهجیکه گذشت و در شک
پنج و شش در حال قیام بنشیند و بنا را بر چهار بگذارد و نماز را

شکیات

[illegible]

تمام کند و سجدهٔ سهو بجا آورد و فرموده که شک در غیر این مواضع
باطل است و این شک و شکهائیکه در حال قیام بود و نشست از برای جمیع ال الله
بجا و از برای قیام بجا و تسبیح اربع و تکبیر بجا اگر گفته بود از برای
هر یک دو سجده سهو احتیاطاً بجا آورد و اعاده اصل نماز بعد از
بجا آوردن عمل شک ضرر ندارد انتهی کلامه مع تغییر یسیر و عمل
بران خوب است ولکن احتیاط بسجدهٔ سهو و اعاده کما
افاده لازم والله العالم و بعضی از اعاظم معاصرین صورتی
دیگر نوشته و آن شک در میان سه و پنج در حال قیام است
پس درین صورت هم رکعت را بر هم میزند و می نشیند و بعد
از عمل احتیاط صورت ثالثه اعادهٔ نماز احتیاطاً میکند خلاصه
صور تمامی شک همگی بیست و یک هشت صورت
ازان معتبر است و حکمی در انها مقرر و چهار صورت باطل
و نه صورت مبطل کما فصل و شهید علیه الرحمه در الفیه

شکیات

[illegible]

دوازده صورت ذکر نموده یعنی بر پنج تا که سابقاً نوشته شد
هفت تا دیگر افزوده اوّل شک در میان دو و پنج دوم
میان سه و پنج بعد رکوع یا بعد سجود سوم میان دو و سه و
پنج چهارم میان دو و چهار و پنج و درین هر چهار صورت دو
احتمال است یکی بنا بر اقل چرا که آن متیقن است دوم اینکه
ازینجمله سه صورت اولی باعث بطلان نماز باشد و در صورت
چهارم بنا بر چهار بگذارند و دو رکعت احتیاط ایستاده بگزارند و دو سجدهٔ سهو
هم بعمل آرند پنجم میان دو و سه و چهار و پنج بعد سجده حکمش همین حکم
سابق است لکن دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا
می آرد ششم میان سه و چهار و پنج و دران دو احتمال
است یکی بنا بر اقل دوم بنا بر چهار و یک رکعت ایستاده و دو سجدهٔ
سهو هفتم اینکه پای شش در میان باشد و دران سه احتمال
است یکی بطلان دوم بنا بر اقل سوم اینکه حکمش حکم شکی باشد

احتمال سه و

که هیچ تعلق وارد مسئله درین صورتهای هشت گانه تردد و شک در کار نیست بلکه اندک شک است که اگر اطمینان حاصل نشد عمل بر حکم شک می نماید مسئله در شکوک منصوصه در صور مخصوصه اگر کسی عمل شک نکند و نماز را ست . باز بهم بشکند یا بعد اتمام اعاده نماید هرچند از اشتغال نماز ببطی آید لکن ظاهر آنکه گنهگار و آثم هست و توبه لازم والله العالم

شکیات

هشت صورت با عمل آنها بطریق مختصر در سلک نظم کشیده قصداً الی قلة لفظه و سهولة حفظه

در شک اول بناست اکثر — بعد از آن این عمل بفرماید
در شک دوم یا سوم بکند — چه عمل همچنین شاید
در شک سوم بر سوم هر دو — در شک چارم خود بر سوم بکار آید
در شک پنجم بعد دوم هست بجز — در شک ششم هم و سجده ها باید

حجه هجم را که مینه بر جسم | چون سجده گشت عقده بگشاید
در هوم بلکه بر کجا هدم است | احتیاطی دو سجده بنماید

شکیات

شرح مراد از الف با جیم الی دال حساب ابجد است یعنی از ابجد سوای این شش حرف که از احاد است حرفی دیگر نیامده است و را اشاره برکعت و کاف اشاره باکمال سجدتین و میم اشاره بقیام و سین اشاره بجلوس پس بجک یعنی شک در دو و سه بعد اکمال سجدتین آرم یعنی یکرکعت در قیام بزش یعنی دو رکعت در جلوس جه بهر حال اتمم یعنی شک در سه و چهار مطلقا اگر چه قبل اکمال سجدتین باشد مثل شک در بجک هست بجدک یعنی شک در دو و سه و چهار بعد اکمال سجدتین برقم یعنی دو رکعت قائما جه یعنی شک در سه و پنج در حال قیام هدم یعنی اهدم یعنی که در ان است و بک یعنی شک در چهار و پنج بعد اکمال [illegible]

نماز احتیاط

سجدہ ہا یعنی دو سجدہ سہو حتیٰ یتم الخ یعنی شک درمیان
سہ وچہار وپنج درحال قیام چون رکعتی راکہ دران ہست
برہم زند بچہار پیشود یعنی رجوع میکند بشک درمیان دو وسہ
وچہار وعلمش دربیت سوم گذشت مقالہ ثالثہ در نماز
احتیاط ودران شش مسئلہ ہست مسئلہ اولی نماز احتیاط
عبارت از نماز یست کہ برای احتیاط نقصانی کہ در نماز احتمال
دارد۔ قربۃ الی اللہ میگذارد۔ ودران ہمین نیت وتکبیرۃ الاحرام
وتشہد وسلام۔ وواجبات نماز تمام۔ درکار ہست غیر از قیام
کہ ہرگاہ نماز احتیاط را نشستہ میخواند قیام دران نیست والا
پس قیام ہم معتبر ہست وقرارت سورہ فاتحہ درین نماز
متعین ہست پس مکلف بسورہ دیگر۔ ودر قرارت وتسبیحات
مخیر نیست واخفات احوط ہست واذان واقامت و
قنوت ندارد۔ واگر درین نماز ہم شک بکند بنا بر اقل میگذارد

نماز احتیاط

مسئله ثانیه محل نماز احتیاط فوراً بعد سلام قبل از اتیان فعلی است
که منافی نماز باشد پس تا آنرا ادا نکند منافی را عمداً بعمل نیارد و
اگر سهواً واقع شود سجده سهو بکند مسئله ثالثه هرگاه در اثنای
نماز احتیاط بیادش آید که اصل نماز ناقص بوده است نماز احتیاط
را تمام کند و بعد اعاده نماز اصل نماید و همچنین در صورتیکه دو نماز
احتیاط یکی قائماً و دیگری قاعداً می بایست و بعد فراغ از
یکی نقص اصل نماز بخاطرش آید احتیاط دوئمین را بجا آرد و باید
اعاده اصل نماز بکند مسئله رابعه اگر در محلی که نماز احتیاط
واجب است آنرا ترک کند و نماز اصل را اعاده نماید کافی نیست
بلکه اگر بعد استیناف نماز احتیاط هم بخواند غیر مغنی است چه اگر
اعاده فعل کثیری است که درمیان افتاده بلی هرگاه اعاده نماز
کند پس اگر اولاً نماز را باستدبار و غیره بشکند بلکه بعد اعاده نماز
احتیاط را هم بجا آرد + البته وجهی دارد + کما اشرنا الیه و اگر وقت

گذشته است قضای نماز اصل لازم والله العالم مسئله خامسه
اگر قبل از نماز احتیاط بفهمد که نماز اصل درست بود حاجت نماز
احتیاط نیست و نمازش صحیح است و همچنین اگر بعد فراغ از نماز
احتیاط برا او منکشف شود که نماز اصل ناقص یا کامل بود
چیزی بر او نیست مسئله سادسه اگر پیش از نماز احتیاط بفهمد
که نماز اصل ناقص بوده است پس اگر هنوز مبطلی که عمداً و سهواً
نماز را میشکند مثل حدث واقع نشده است اگرچه مبطلی که عمداً
مبطل میشود نه سهواً مثل کلام واقع شده باشد هر قدر که از
نماز اصل باقی است آنرا تمام کند و اگر محل سجده سهو باشد آنرا
بعمل آورد و اگر مبطلی که عمداً و سهواً نماز را می‌شکند واقع شده باشد
نمازش باطل است مقاله رابعه در سجدهٔ سهو و در آن سه جمله است
جمله اولی در کیفیت سجده سهو صورتش اینست که نیت کند
برای فلان امر که فراموش کرده ام سجده سهوی کنم و تکبیر بگوید

نماز احتیاط

سجده سهو

و بسجده رود و بگوید بِسمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
و سر بردارد و آرام بنشیند و دوباره سر بسجده بگذارد و همان ذکر
را بجا آورد و سر بردارد و آرام بنشیند تشهد خفیف در رود بخواند
باین صورت اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ پس یکی از دو سلام واجب که بگوید
السَّلامُ عَلَینا وَ عَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحین یا السلام علیکم بعد
از سجده سهو و سجده سهو تشهد خفیف در احادیث و مصرح بیان
وارد شده پس چنانچه ظاهر اطلاق نصوص است لکن
احوط آنست که از آن عدول نکنند وفاقا للکثیر من الاعلام
کالکرباسی فی النخبة والسید العلامة فی روضة الاحکام
والمعاصر النجفی فی جواهر الکلام والشیخ المعاصر شیخ الاسلام
محی سید الساجدین علیه السلام فانه حکم بالالتزام و
خلافا للمقدس المعاصر الشیخ مرتضی فانه احتاط بتشهد الصلوة

بل جعله اقوی بجمله ثانیه در محل آن بلکه محل سجده سهو بعد تسلیم است
و آنرا برای هفت امر واجب دانسته اند و باکثر آنها سابقاً اشاره
رفته اوّل برای کلامیکه در نماز بطریق سهو یا بخیال اینکه از
نماز فارغ شده است صادر شود اما ذکر و دعا و قران پس باعث
بطلان و سجده سهو برای آن نیست دوم سلام بیجا مثلاً
در رکعت سوم از رباعیه سلام واجب بگوید و آنرا تمام کند
و اگر سلام مسنون بگوید در هر جا که باشد باعث وجوب
سجده سهو نمی شود و همچنین سلام واجب اگر ناتمام
بگوید لیکن احوط در صورت آنست که سجده بکند سوم هر گاه تشهد را
که در رکعت ثانیه و رابعه میخوانند فراموش کند تماماً یا چیزی
از آن بخواند و چیزی سهو کند چهارم درود را سهواً جائیکه واجب
است نگوید پنجم سهو یک سجده در نماز که باعث دو سجده سهو
بعد فراغ میشود ششم هر گاه جائیکه می باید نشست نه نشست

سجده سهو

احتیاط نماز

وبرخواست یا جائیکہ قیام می بایست قعود سہواً العمل آورد واحوط
آنست کہ سجدۂ سہو بکند ہفتم شک درمیان چہار و پنج بعد
اکمال سجدتین کما سبق • وبعضی کہ ہر زیادت ونقصان سجدۂ
سہو را واجب میدانند وہو بالاحتیاط اوفق جملۂ ثالثہ در
وجوب واستحباب سجدۂ سہو اختلاف است و وجوب خالی
از قوت نیست وہمچنین فوریت عرفیہ پس اگر عمداً یا سہواً تاخیر
کند باز ہم فوریت ساقط نمیشود چراکہ در حدیث عمار است کہ
از صادق علیہ السلام پرسید کہ شخصی در نماز از وی سہوے
واقع شد وسجدۂ سہو را ہم فراموش کرد فرمود یسجدھما متی
ذکر ولکن اگر سجدتین را عمداً یا سہواً بالمرہ بعمل نیاورد نماز غیر
علی المشہور باطل نمیشود خاتمہ در چیزیکہ مبطل وقاطع نماز
است وآن دوازدہ چیز است اول حدث اصغر واکبر اعم از اینکہ
عمداً باشد یا سہواً اختیاری باشد یا اضطراری دوم تکفیر یعنی دست بست

بر دست چپ گذاشتن چنانکه سنت اہل سنت است و نزد اکثر علمای شیعه اگر عمداً باشد مبطل نماز است و بر عدم جواز در نماز اجماع منقول است و از جناب امیر المومنین علیه السلام مرویست که فرمود لا یجمع المومن یدیه فی صلوته و هو قائم بین یدی الله یتشبه باهل الکفر یعنی المجوس سوم التفات بطرف یمین یا شمال که منافی استقبال باشد بدانکه صورتهای انحراف بطرف خلف و یمین و یسار بسیار است اگر همگی بقلم رود رساله مفرده میشود چرا که عدد آنها را بعضی از اصحاب بشش صد رسانده بلکه از انهم گذرانده و حیث لا یستوکثره فلنذکر قله اذ ما یدرک کله لا یترک کله و آن سی و شش صورت است چه التفات یا از روی عمد است یا از سهو یا از اجبار و عدم اختیار و بر هر تقدیر یا بکل بدن است یا بصورت تنها یا بچشم تنها و بهر صورت یا بجانب راست است یا چپ یا ما بین چپ و راست یا به پشت بهر سه صورت

مبطلات نماز

مبطلات نماز

اول یا در سه صورت بعد ذکر کردیم ثابت شد و چون اینها را و چهار زدیم سی و شش بر آمد و حکم اینها آنست که انحراف بتمام بدن پشت سر عمداً مبطل است و همچنین در صورتیکه تنها روی را عمداً جانب پشت بگرداند اگرچه خیلی بعید فرض جدید است گرداندن روی تنها عمداً به یمین و شمال هم قریب بابطال و اگر از روی سهو یا باجبار و اضطرار باشد مبطل نیست لکن در صورت سهو و بقای وقت اعاده احوط است و اما التفات بچشم تنها پس مکروه است چهارم کلام و کلام بعض اصحاب درین باب خالی از اضطراب نیست و تحقیق آنست که آنچه غیر از دعا و قران است اگرچه یک حرف با معنی یا دو حرف بمعنی باشد تعمداً آن موجب بطلان است بلی حرف که در سرفه و تنحنح پیدا میشود معنی ندارد و در حدیث وارد شده که از جناب صادق علیه السلام پرسیدند که شخصی در نماز آه از کسی ازو شنید پس

تنحنحی کرد تا کنیز یا اهلیه اش بیاید و این کس اشاره کند که برو بر
بین برو کیست فرمود باکی نیست و دیگرے از آنحضرت
پرسید که در محل سجده غباری بوده باشد پس وقت سجده
پف میتوانم کرد قال لاباس فائده هرگاه چیزی از کلام الله
برای تنبیه دیگرے بر کاری و مطلبی می خواند می باید که تصرفی
در الفاظ و معانی قرانی نکند و این بر دو نهج است یکی اینکه مثلاً
آیه را با آواز بلند بخواند تا کسی بیاید و کارش برآرد و یا از حرکتی که
نهی از آن مقصود مصلّی است باز ماند و درینصورت گاه است
آیتی از سوره که میخواند کفایت میکند لیکن در آیتی که اخفا نشر
واجب است جهر نکند و اگر آیت دیگر که مُخل نظم نشود و در وقت
قرائت و غیر آن بکند بخواند مضایقه نیست دیگر اینکه با معنی
قرانی مطالب خود را باراده اعلام و افهام بطریق توریه و
ابهام منضم کند نه بقصد اقتباس که در کلام ناس داخل است

تلاوت بطور توریه

مثلاً بگوید لا تجهر بصلوتک یا اقرأ کتابک یا ادخلوا الباب یا واد کعی مع الراکعین یا فادخلوها بسلام آمنین بحیثی که قرآن را قرآن بودن قصد نمی‌کند و ضمیمه آن، قرار دهد یا اینکه معنی ثانی بمعنی قرآنی منضم نشود بلکه معنی قرآنی بحال خود باشد و از ایهام آن قصد نماید که سامع آن را بر معنی ثانی حمل کند ولعل به الطریق المتعارفه والایهام وهو اسلم من الدخول فی المنهی من الکلام، ولکنه دقیق بعید من اذهان العوام، واما از تلاوت و قرآنیت دست برداشتن، و تنها مطلب خود را پیش نظر داشتن، مثل اینکه بگوید أننا غداً و مقصودش همین باشد که ناشتا زود بیارند بخورد پس مشکل، بلکه مجل، و همین حکم ذکر و دعاست که بی قصد دعائیت نارواست، و لکن الاقوی جواز تدخیل تلاوت غیر الکلام بقصد توریه و ایهام از معصومین علیهم السلام در نماز و غیر نماز

مبطلات نماز

بالعكس ظهرا از واقع شده است چنانچه در تهذيب در جمله حديثے
از جناب صادق عليه السلام منقول است كه فرمودند ان عليه
كان في صلوة الصبح فقراء ابن الكوا وهو خلفه ولقد اوحي
اليك والى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك
ولتكونن من الخاسرين فانصت ثم قال فاصبر ان وعد الله
حق ولا يستخفنك الذين لا يوقنون ثم اتم السورة ثم ركع
پس ملاحظه فرمايند كه چنانچه از قرات ايت اولى مقصود
آن مردود العياذ بالله خطاب وعتاب تكفير جناب امير
همچنين حضرت نيز آيت ثانيه را در بين نماز بقصد آن
بے امتياز تلاوت فرمودند ابن ابي الحديد نيز اين حديث را
نقل كرده وصاحب مطالب السؤل در حديث طولاني در
قصه صفين آورده فقال معويه لاصحابه من خرج منكم
الى هذا يعني العباس فقتله فله عندي من المال كذا

تلاوت بقصد توريه

کذا فوت بدجاهن نجمیان وخلاصه اش انیست که در معرکه
صفین روزی عباس در لشکر امیرالمؤمنین ع کار نمایانی کرد
پس معویه برای قتل او دو کس را از بنی لخم فرستاد و اجبت
برای شان قرار داد پس آنها عباس را بمبارزت طلبیدند
عباس گفت که من از آقای خود اجازت بگیرم بیایم و خدمت
آنجناب آمد حضرت لباس عباس را بگیرد و بمجلس نبرد برآمد
بحیثیتی که با عباس التباس میشد پس آنها نشناختند و گفتند
که آیا از صاحب خود اجازت طلبیدی حضرت این آیه
را خواندند اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا
وَإِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ پس ملاحظه کنند که درین مقام
چه توریه و ایهام بعمل آورده پنجم خنده و قهقه درصورتیکه متذکر
نماز باشد و عمداً اختیاراً خنده زند نمازش باطل میشود و اگر بخندد
و صدائی برنیاید احتیاطاً نماز را اعاده نماید و همچنین اگر

مبطلات قهقهه

خندہ را انضباط کند و تغیری در احوالش بہم رسد بلکہ تبسم مبطل نماز نمیشود اگرچہ آنہم غالباً خلاف آداب طاعت و منافی شان عبادت ہست و در فقیہ در حدیث مرسل از جناب صادقؑ منقول ہست کہ فرمود لا یقطع التبسم الصلوٰۃ و تقطعھا القہقہۃ ششم گریہ و نالہ بسبب مردن کسے یا تلف شدن مال دنیا ہرگاہ عمداً باشد مبطل نماز ہست بلکہ اگر بجہت طلب رزق و امر دنیوی باشد احوط از ان ہم احتراز + و اما گریہ و زاری + از خوف باری + و بیم دوزخ و شوق بہشت پس بہترین اعمال + و موجب تقرب بدرگاہ ذو الجلال ہست اگرچہ یک حرف دران پیدا شود و در حدیث ہست ان بکی لذکر جنۃ او نار فھو افضل الاعمال فی الصلوٰۃ و ان کان لذکر میت لہ فصلوتہ فاسدۃ و در حدیث دیگر کسے از صادق علیہ السلام پرسید کہ شخصی

مبطلات نماز

خوش الصورت گریه آورد تا اینکه بگریه قال قرة عین والله فقال اذا کان ذلك فاذکرنی عنده و در حدیث دیگر در باب تباکی است پنجم بنج و لوشل داس الله باب هفتم خوردن و آشامیدن چیزی بین نماز اگر عمداً و اختیاراً باشد نماز را باطل میکند و همچنین هرگاه مخل قرائت یا باعث محو شدن صورت نماز باشد که آنهم مبطل است و امّا اگر سهواً اتفاق افتد و در نیست که ضرر نداشته باشد چه نماز آخر مثل روزه نیست و حالانکه اکل و شرب سهواً روزه را هم نمی شکند و همچنین اگر شکر یا نبات توی دهنش بوده باشد و آبش را نماز یا بقیه غذا را که بیخ دندانش بوده فرو برد هشتم فعل کثیر که از افعال صلوة نباشد[له] امّا قلیل مثل عمامه برسر گذاشتن و مار یا عقرب را بیک ضرب کشتن مضایقه ندارد بلکه در بعض احادیث وارد شده است که جناب پیغمبر خدا در مسجد مشاهده کرد که بلغم افتاده است پس قدری

مبطلات نماز

[له] پس طول دادن رکوع و سجود باعث ابطال نیست ۱۲

مبطلات نماز

راه رفت و بشاخی از شاخهای درخت خرما که ابن طاب آنرا گویند چنگ کرد و برجست قهقری برگشت و به نمازیکه مشغول بود بنا گذاشت و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که اگر کسی رکعات نماز را بانگشت یا بسنگ ریزه بشمار کند باکی ندارد و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع پرسیدند که پیشانی را که بخاک آلوده باشد در نماز پاک بکند فرمود بلی و امام موسی کاظم ع را دیدند که در نماز ایستاده بود و در پهلویش پیر مردی بود که میخواست برخیزد و عصای خود را بگیرد حضرت که در قیام بود خم شد عصا بدست آن مرد پیر داد و بجای خود برگشت و از صادق علیه السلام منقول است که در حق کسیکه نماز میگذارد و میخواهد که قدمی پیش بگذارد فرمود که در حال راه رفتن قرارت نکند تا اینکه بمقامیکه میخواهد برسد و حق این است که چون در صلوة موالات شرط است و فعل کثیر باعث فوت

موالات بشود اینست که مبطل نماز هست و از اینجاست
که انگشتها را برای رکعات یا تسبیحات حرکت دادن مبطل
نماز نیست چرا که موالات از دست نمیرود نهم چیزیکه محو کنندۀ
صورت نماز باشد مثل اینکه در نماز از جای خود بر جهد دهم زیاده
کردن چیزی در نماز بقصد جزئیت مثلا یک نماز را چهار قنوت
یا بسته تشهد خواندن یازدهم نقصان یعنی چیزی را از واجبات
آن عمداً ترک کردن اگرچه یک لفظ از سوره فاتحه وغیر آن بوده
دوازدهم آمین گفتن بعد از حمد بلکه احتیاط آنست که در قنوت
هم نگوید و بعضی از علمای اعلام دعائی را که مشتمل بر آمین باشد
چه در قنوت و چه در سجود مطلقاً منع کرده اند و مبطلات دیگر
در شکیات و شرائط گذشت رکن چهارم در مکروهات
و مسنونات و آداب صلوة و آن مشتمل بر سه مقاله هست
مقاله اولی در مکروهات و آن چند چیز است اول التثاءب

مبطلات نماز

یعنی دہن درہ دوم نمطی یعنے کمان کشی واگر بگویند کہ
این عوارض اختیاری نیست پس وجہ کراہت آنہا چیست
گفتہ شود اماعقلاً پس اینکہ منشا این اعراض غالباً ثقل است
وکسل وھو مکروہ فی العمل منافٍ للرغبۃ فی طاعۃ اللہ
عزّوجلّ واما نقلا پس اینکہ در حدیث در جواب سوال از این
ہر دو امر وارد شدہ است ھو من الشیطان بلکہ این حدیث
دلیلی است نقلی وعقلی یکجا کما لا یخفی علی اھل الحجی سوم
مدافعت بول وبراز وریح ودر حدیث است لا صلوۃ لحاقن
ولا حاقنۃ وھو بمنزلۃ من ھو فی ثیابہ واما مدافعت ریح
پس ہر چند حدیث صریح دران بنظر نرسیدہ ولیکن در حدیث
غمز ایما ورمز باین مطلب ہست عبدالرحمن بن حجاج
میگوید از ابوالحسن علیہ السلام پرسیدم از کسی کہ در شکمش غمز
یعنی دغدغہ پیدا شود واو قادر بر ضبط کردن آن بودہ باشد

مبطلات نماز

آیا نماز در انحال بخواند یا نه فرمود ان احتمل الصّبر ولم یخف
اعجالاً عن الصلوة فلیصبرَ لیصبر **مقاله ثانیه** در مسنونات
نماز بدانکه از جمله اموریکه در نماز جواز بلکه ثواب وارد یکی این است
که هرگاه مصلی عطسه زند حمد الٰہی بجا آرد و همچنین هرگاه دیگری عطسه
زند و مصلی بشنود چنانچه از صادق علیه السّلام منقول است
که فرمود اذا عطس الرّجل فی صلوته فلیحمد اللّٰه و در خبر ابی
بصیر وارد است واذا عطس اخوك وانت فی الصّلوة
فقل الحمد لله وصلّ علی النبی وآله وان کان بینك وبین صاحبه
الیمّ یعنی وقتیکه برادر ایمانی تو عطسه زند و تو در نماز باشی
پس بگو الحمد لله و درود بر نبی و آل بفرست اگرچه درمیان تو
و صاحب تو دریا حائل باشد و دیگر تسمیت یعنی دعا برای
دیگری که عطسه زند و از جناب امیر المومنین علیه السلام منقول است
که فرمود اذا عطس احدکم فسمّتوه قولوا یرحمك اللّٰه وهو

مسنونات نماز

مسنونات نماز

یقول یغفر الله لکم و یرحمکم قال الله عزّوجلّ واذا حُیّیتم بتحیة
دیگر جواب سلام پس هرگاه کسی بر مصلی سلام کند مصلی باید
که در جواب سلامش سلام علیکم بگوید و علیکم السلام نگوید
دیگر جائز است که در بین نماز دعائیکه مشتمل تسبیح و تحمید یا بر
طلب چیزی مباح از امور دنیا و آخرت باشد در حالت قیام
و قعود و رکوع و سجود بکند و اگر چیزے حرام را طلب کند نمازش
باطل است **مقاله ثالثه** در آداب نماز و آن بسیار است
واهم و اشمل آنها خشوع و خضوع + و ریختن دموع + و قیام
مصلی رو بروی خداوند قهار + مثل ایستادن غلام ذلیل
و خوار + و بنده خاکسار + پیش روی آقای مختار + و پادشاه
جبار + و حضور قلب و عجز و نیاز + و فهم معانی و اسرار نماز +
و خواندن نماز بطریقیکه گویا نماز را وداع میکند و این نماز آخر
حیات اوست که بعد ازین نماز نخواهد کرد و از حدیث زراره

وحدیث تمام آداب نماز بتفصیل یاد گیرند و بران عمل نماید
رکن پنجم در نماز جماعت و دران یک مقدمه و هفده مسئله است
مقدمه در فضیلت نماز جماعت و آن از حد
حصر زیاده است و بر چهار حدیث اکتفا میشود **اوّل** مرویست
که نماز جماعت از نماز منفرد که در مسجد کوفه بخواند افضل است
حالانکه یک نماز در مسجد کوفه برابر هزار نماز است **دوم** کسیکه
بمسجد بقصد جماعت برود هر قدمیکه برمیدارد بازای آن هفتاد
هزار حسنه برای او ثبت میشود و همین قدر درجات بلند میگردد
واگر بران حال بمیرد حقتعالی هفتاد هزار فرشته برای او موکل
میکند که در قبرش بروند و او را بشارت دهند و در تنهایی
مونس او باشند و برای او تا وقتیکه مبعوث شود استغفار
کنند **سوم** از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم منقول است
که از همسایگان مسجد بشرط وعده برای حضور نماز گرفته بود

فضیلت نماز جماعت

فرمود کسانیکه حاضر نماز نمیشوند باید از ین فعل باز آیند و الّا
من موذّنی را امور میکنم که اذان و اقامت بگوید و یکی را از
اہل بیت خود که علی ابن ابیطالب باشد میفرمایم که خانہای
این شخاص را بہیمہ بسوزاند چراکہ اینہا نماز حاضر نمیشوند چہارم
جناب رسالتمآب فرمود کہ غیبت کسی روا نیست الّا
غیبت کسیکہ خانہ خود نماز بخواند و از جماعت ما پرہیز کند و کسیکہ
از جماعت مسلمانان بپرہیزد و مسلمین غیبتش واجب است
و عدالتش ساقط و مفارقت و جدائی ازو واجب و ہرگاہ
پیش امام ببرندش امام او را تخویف و تحذیر میکند پس اگر
حاضر جماعت مسلمانان شد بہتر والّا خانہ را برو می سوزانند

فضیلت نماز جماعت

مسئلہ اوّل جماعت در نماز جمعہ و عیدین ہرگاہ شرائط
وجوب مجتمع شود واجب است و در کسوف و مانند آن
مستحب و در نماز یومیہ سنت موکدہ و در نماز مستحبی جائز نیست

احکام جماعت و شرائط امام جماعت

مگر در دو جا یکی نماز استسقا که مسنونست و با جماعت خوانده شود
و دیگر نماز عیدین هرگاه شرائط وجوب آنها متحقق نباشد
خواندن سنت است چه بانفراد و چه بجماعت مسئله دوم
اقل جماعت این است که دو کس باشند یکی امام و دیگرے
ماموم چه هر دو مرد و چه هر دو زن و چه اینکه امام مرد و ماموم
زن باشد و عکس این جائز نیست و اگر امام بالغ و ماموم غیر
از طفل نابالغ نباشد احوط آنست که باو اکتفا نکنند مسئله سوم
در امام چند شرط است اول بلوغ دوم عقل سوم
طهارت مولد یعنی باید که ولد زنا نه باشد چهارم ایمان
یعنی امامی مذهب باشد پنجم عدالت پس امامت فاسق
جائز نیست و در عدالت بعضی ملکه را اعتبار می کنند و
برخی بحسن ظاهر اقتصار + ومنهم من اکتفی بظاهر الاسلام
والثانی لایخ عن قوة و احکام + والاول لعله مذهب

اکثر العلماء الاعلام + وهو الاحوط سیما فی الامام فان الاحتیاط فیه واجب لشدة الاهتمام + وتنقیح المرام + یقتضی من البسط فی الکلام ما لا یسعه المقام ولا یتحمله العوام + وکسیکه پیش خود فاسق است و دیگران با و حسن ظن دارند اقتدا باو بکنند که ثواب جماعت می یابند و احوط براش آنست که در صلواتی که مشروط بجماعت نیست ایستاده شود و خودش بے قصد امامت بخواند و دیگران بہ نیت اقتدا و تجمیع نکنند یعنی امام جمعه نشود الا اینکه قبل از اقامت نماز توبه بکند کما نقل عن بعض الاعاظم + هر چند پیشتر فقیر خالی از تامل نیست لانه بحصول الملکة غیر جازم + و توبه بهر حال لازم + والله العالم + و توهم نشود که تحفظ از سائر ذنوب و سلامت از جمیع عیوب متعسر بلکه متعذر است و هیچکس خود را عادل نمیتواند گفت بلکه اگر بگوید باید فاسق بوده باشد اذ لا معصوم الا من عصمه الرحمان فیحرم التجمیع علی الجمیع + و

احکام امام جماعت

احکام جماعت

وحصول الملکة امی بدایم + زیراکه ارتکاب عصیان +
فی حین من الاحیان + منافی ومزیل آن نمیشود وچنین کسان
که صاحب ملکه اند واحیانا زلتی و معصیتی از ایشان صادر
می شود وجود شان متیسر + بلکه متکثر ست + نه متعسر ششم
کسیکه همه مرد یا یک مرد در جماعت او هست باید مرد باشد
پس زن امامت درین دو صورت نمیتواند کرد بلی اگر ماموان
همه زنان باشد زن امامت شان میکند مسئله چهارم در جماعت
سنیان تقیه شریک شدن جائز بلکه مسنون هست لکن
بران نماز که در حالت تقیه خوانده هست اکتفا نکند بل احوط
اعاده نماز هست الا در صورت ضرورت واضطرار مسئله
پنجم اگر بسبب مرض نشسته نماز میخواند کسانی را که صحیح سالم
وقائم هستند درانحال پیشنمازی نکند مسئله ششم کسیکه
از قرارت واجب کلاً یا بعضاً عاری هست + کسی که قاری است

احکام جماعت

امامت نکند مسئلہ ہفتم ہرگاہ ماموم مرد باشد باید کہ میان او و امام حائلی نباشد کہ از دیدن امام یا دیدن کسی کہ امام را می بیند مانع شود مسئلہ ہشتم نباید ماموم از امام اینقدر دور باشد کہ در عرف بگویند پشت سر امام ایستادہ ہست و امام پیش روی او ایستادہ و دوری ازین ہم زیادہ نباید بودہ باشد بلکہ احوط آنست کہ جای سجدہ ماموم از جای ایستادن امام + زیادہ از یک گام + نباشد مسئلہ نہم جای ایستادن امام بقدر معتدّبہ از موقف ماموم بلند نباشد و بالعکس مضایقہ ندارد و اگر زمین سرشیب باشد بلندی موقف امام ہم جائز ست مسئلہ دہم می باید کہ در نماز یکہ میخواند امام یکی باشد پس اگر دو کس پیش روی ماموم ایستادہ باشند ضرورست کہ یکی را معیّن بکند و اگر یکے پیش روی او استادہ ہست و گمان برد کہ فلانی ہست + و در حقیقت دیگری بود نمازش

احکام جماعت

روانیست واگر دو کس یکجا نماز بخوانند وہر یکے بگوید کہ من بتو اقتدا کردہ ام نماز ہر دو فاسد است واگر ہر یکی خود را امام دیگرے فہمیدہ باشد نماز ہر دو صحیح است وکل من الحکمین واضح المبانی + بنسبۃ الد ورد خاو صلوتھما عن السبع المثانی + فی الفی من الاول دون الثانی . وللنص ففی الفقیہ فی جملہ حدیث فان علیاً قال فی رجلین اختلفا فقال احدھما کنت اماماً وقال الآخر کنت اماماً قال صلوتھما تامۃ وان قال احدھما کنت أئتم بک وقال الآخر کنت أئتم بک فصلوتھما فاسدۃ فلیستانفا مسئلہ یازدہم ماموم در صلوٰۃ جہریہ ہرگاہ آواز قرارت امام را شنود حتی کہ ہمہمہ یعنی صدائی خفیف ہم باو نرسد قرارت میکند والا قرارت ماموم در جہریہ واخفاتیہ مکروہ است از جناب صادق ؑ منقولست کہ فرمود اذا کنت خلف اماماً تتولی بہ فی صلاتہ

یجهر فیها بالقراءة فلم تسمع قراءته فاقرأ انت لنفسک و
ان کنت تسمع الهمهمة فلا تقرء و در حدیث دیگر از امام محمد باقر ع
یا از حضرت جعفر صادق ع مرویست که فرمود اذا کنت خلف
امام تأتمّ به فانصت وسبّح فی نفسک و در خبر دیگر از حضرت
صادق ع منقولست که در جواب سوال قرات فرمود اذا
کنت خلف امام تولاه و تثق به فانّه یجزیک قراته وان
احببت ان تقرء فاقرء فیما یخافت فیه فاذا جهر فانصت قال الله
تعالی وانصتوا لعلکم ترحمون مسئله دوازدهم ادراک جماعت
و فضیلت آن در صورتیست که ماموم بامام قبل از رکوع
یا در حال رکوع ولو بعد الذکر ملحق شود و بعد از آنکه امام از
رکوع سر برداشت ملحق نمیتواند شد الّا در رکعت لاحقه مسئله
سیزدهم سابق اشاره باین امر رفته است که اگر کسی امام
را در رکوع بیابد و نترسد که تا بصف میرسد امام سر بر میدارد

احکام جماعت

قوله واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون ۱۲ ... عن الرجل ... [illegible] ... فقال ... [illegible]

احکام جماعت

درجائیکہ مستحب ہست ہرگاہ مانع از اقتدا مثل حائل یا بلندی امام
نباشد و ہمانجا بعد از تکبیرۃ الاحرام برکوع رود و بصف در
حال رکوع یا بعد رکوع ملحق شود و احوط آنست کہ در حال ذکر
درحال قیام رکعت لاحقہ ۱۲
حرکت نکند مسئلہ چہاردہم اگر ماموم در اول حاضر نبود و بعد
از انکہ امام در نماز داخل شد در رسید پس در ہر رکعت کہ ملحق شدہ است ۱۲
ہمون را اول نماز خود قرار میدہد اگرچہ امام در رکعت دوم
یا سوم یا چہارم بودہ باشد پس اگر در دو رکعت اوّلِ امام ملحق
شدہ است قرارت نمیکند و اگر در دو رکعت اخیر ملحق شدہ
آہستہ قرارت میکند و اگر حمد و سورہ را نمیتواند بخواند بسبب
اینکہ امام در رکوع میرود پس تنہا حمد را بخواند و اگر حمد را ہم نمیتواند
خواند ہر قدر میتواند بخواند و متابعت امام نماید یا اینکہ متابعت
نماید بلکہ نیّت انفراد بکند و در صورت اوّل بعد فراغ نماز را
احتیاطًا اعادہ کند مسئلہ پانزدہم ہرگاہ در دو رکعت اخیر

احکام جماعت

ملحق شدہ باشد چون امام نماز را تمام کند ماموم پا شود و بقیہ نماز خود را منفرداً بجا آرد و درین بلاد دیدم کہ بعض عوام + در متابعت امام نماز چہار رکعتی را نا تمام + و سہ رکعتی را بر چہار اختتام می نمایند و نمیدانند کہ متابعت امام + درین مقام نیست + و این بکمال بیخبری از امر دینی است مسئلہ شانزدہم در اقتدا کردن برابر بودن نماز امام و ماموم در عدد رکعات و نوع و صنف نماز در کار نیست پس اگر امام مغرب میخواند و ماموم عشا یا او در نماز فرض است و این در نافلہ اقتدا میتواند کرد مثلاً امام نماز نکردہ باشد و ماموم پیش از امام نماز خواندہ بود استحباباً در فریضہ امام ملحق شود مسئلہ ہفدہم میباید کہ اولاً امام تکبیرۃ الاحرام بگوید بعد ازان ماموم و اگر امام بعد از تکبیرۃ الاحرام کہ ماموم بآن داخل نماز شدہ است تکبیرۃ الاحرام دیگر بگوید ماموم نیت را از نیت اقتدا بفرادی عدول نماید تتمہ در بعض صفات

احکام جماعت

وآداب یکه برای امام مستحسن ست بدانکه از صفات فاضله امام یکی اینست که در هجرت بر ماموم مقدم باشد و هرچند هجرت مختص بزمان جناب رسالتمآب بود لیکن بعید نیست که درین زمان از قریه ها بدار العلم برای تحصیل علم رفتن بمنزله هجرت باشد دوم اینکه در قرارت افضل و در علم بیشتر باشد سوم اینکه در سن و سال بزرگتر باشد و از جمله آداب برای امام اینکه در دعا ماموین را با خود شریک کند چه از کتاب دعائم الاسلام از جناب صادق علیه السلام منقولست که فرمود یأم القوم اقدمهم هجرة فان استووا فاقرأهم فان استووا فافقههم فان استووا فاکبرهم سناً و در کتاب فقیه از جناب رسالتمآب منقولست که فرمود من صلّی بقوم فاختص نفسه بالدعاء دونهم فقد خانهم و ایضاً در مرفوعه فقیه ست قال رسول اللّٰه من صلّی بقوم و فیهم من هو اعلم منه لم یزل امرهم الی سفال الی یوم القیامه

رکن ششم در نماز جمعه و دران سه فصل است فصل

اوّل درانچه تعلق بنماز دارد و آن چند امر است اوّل وقت

و کیفیت نماز باید دانست که وقت این نماز از اوّل زوال

تا وقتی است که سایه برابر شاخص گردد و احوط آنست که

از زوال تاخیر نکند الّا بقدر اذان و خطبه و مقدّمات آن مثل

بالا رفتن منبر و جلسه خفیفه و غیر ذلک و آن دو رکعت است

و در رکعت اوّل بعد از حمد سوره جمعه و بعد از ان قنوت

بخواند مثلا باین نحو اَللّٰهُمَّ اِنَّ عَبِیْدًا مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِیْنَ

قَامُوْا بِکِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِیِّكَ فَاَجْزِهِمْ عَنَّا خَیْرَ الْجَزَاءِ و در رکعت

دوم بعد از حمد سوره منافقین بخواند و برآین قنوت جناب

سید سندؒ و دیگر فقهای این بلاد مواظبت داشتند و آن در روایت

معلّی بن خنیس وارد است قال سمعت اباعبد الله یقول

لیکن من قولکم فی قنوت الجمعة اللّهم انّ عبید الی ذکرها

احکام نماز

نماز جمعه

فی مصباح المتهجد و در تهذیب از عبد الله الحلبی روایت کرده قال فی قنوت الجمعة اللهم صل علی محمد و علی ائمة المؤمنین اللهم اجعلنی ممن خلقته لدینک و ممن خلقته لجنتک عرض کردم که نام شان ببرم فرمود نام شان ببر و ایضاً در تهذیب از جناب صادق علیه السلام منقول ست القنوت یوم الجمعة فی الرکعة الاولی بعد قراءة تقول فی القنوت لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد کما هدیتنا به اللهم صل علی محمد و آل محمد کما اکرمتنا به اللهم اجعلنا ممن اخترته لدینک و خلقته لجنتک اللهم لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و ازین حدیث و احادیث دیگر واضح میشود که در جمعه یک قنوت

در رکعت اول است فقط و شیخ مفید و صاحب مدارک همین
را اختیار کرده اند و هو المحکی عن السید ابن علی السرائر و مشهور در قنوت است
بل نقل علیه الاجماع عن الخلاف و اختاره الشیخ محمد حسن
فی الجواهر، و هو غیر بعید فی الظاهر والله العالم بالسرائر
امر دوم وجوب نماز بدانکه نماز جمعه در زمان غیبت قائم
ظاهراً واجب تخییری است یعنی مخیر است در اینکه نماز جمعه بخواند
یا نماز ظهر و هرگاه بعد از نماز جمعه ظهر را به نیت قربت بخواند احوط
است و نماز جمعه از هشت نفر ساقط است اول زن دوم
غلام سوم مسافر شرعی چهارم نابینا پنجم پیر عاجز ششم
زمین گیر یا شلی که از رفتن عاجز باشد هفتم کسیکه از تا جائیکه نماز
جمعه خوانده میشود زیاده از دو فرسخ فاصله باشد هشتم کسیکه
ادای نماز جمعه در حق او باعث عسر و حرج او بوده باشد
چه از تقیه و چه غیر آن لکن ازین هشت نفر اگر کسی بتکلف در وقت

له قال محمد بن ادریس والذی یقوی عندی ان الصلوة لایکون فیها الا قنوت واحد ایة صلوة کانت هذا الذی تقتضیه مذهبنا و اجماعنا فلا نرجع عن ذالک باخبار الآحاد التی لا تثمر علماً و لا عملاً ۱۲ سرائر

وجوب نماز جمعه

نماز حاضر شود باید نماز را بخواند الا زن که به تقدیر حضور هم معذور است و سوای این اشخاص که مذکور شد بر هر مرد بالغ عاقل واجب است ولکن مشروط است بوجود امام جامع الشرائط و تحقق جماعت پس اگر امام جامع الشرائط نباشد یا باشد و عدد معتبر در جماعت بهم نرسد نماز جمعه صحیح نخواهد بود امر سوم اینکه اقل عدد آن پنج است چهار تا ماموم و پنجمین امام و از این کمتر کافی نیست امر چهارم اینکه درمیان دو جا که نماز خوانده شود کمتر از سه میل مسافت نباشد و الا پس اگر هر دو جمعه در یک وقت و یک آن شروع شده هر دو باطل و الا جمعه که متاخر است فاسد میشود فصل دوم درانچه تعلق بامام دارد و آن این است که می باید امام متصف بعدالت و صفات امام جماعت و قادر بر ایقاع خطبه بوده باشد و مجنون و مجذوم و مبروص و غیر مختون و ولد الزنا نباشد

احکام نماز جمعه

احکام نماز جمعه

و در حدیث وارد است خمسة لا یامون الناس علی کل حال
المجذوم والابرص والمجنون وولد الزنا والاعرابی والاعمی
فصل سوم در آنچه تعلق بخطبه دارد و آن چند امر است
اوّل خطبه را باید بر نماز مقدم بخواند دوم در حال خطبه خواندن
از حدث وخبث در لباس و بدن طهارت داشته باشد
بلکه با جمیع شرائط نماز سوای استقبال خطبه را بخواند سوم
در حال خطبه خواندن ایستاده باشد چهارم باید که امام خود ش
خطبه بخواند علی الاحوط الاوسط پنجم پیش از زوال خطبه نخواند
ششم در حال خطبه مستقر ور است بوده باشد و به چپ
و راست بی ضرورت ملتفت نشود که دغدغه بطلان نماز
است چه آن دو خطبه بمنزله دو رکعت است که از ظهر ساقط
شده هفتم در میان هر دو خطبه قدری بنشیند واگر بمقدار
خواندن سوره توحید بنشیند بهتر است هشتم در انتهای خطبه

تکلم نکند نه امام و نه کسی از ماموین بلکه ماموان بخطبه گوش
بدهند نهم اینکه خطبه را بلند بخواند که اقلاً چهار کس از ماموان بشنوند
دهم وقتی که سر منبر رود و متوجه مردم شود بر آنها سلام بکند
و وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا عصا یا کمان تکیه زند ولیکن
شیخ الطایفه و دیگران مثل سید در مدارک در استحباب سلام
کلام کرده اند و نزدیک من نظر بتسامح فی ادلة السنن
سلام گفتن مضایقه ندارد و بر ماموان جواب آن کفایة
لازم والله العالم یازدهم اینکه متعمم باشد و چادر دوش بگیرد
و در حدیث از ابی عبدالله منقولست که فرمود اذا کانوا
سبعة یوم الجمعة فلیصلوا فی جماعة ولیلبس البرد والعمامة
ولیتوکا علی قوس او عصی ولیقعد قعدة بین الخطبتین
ویجهر بالقراءة ویقنت فی الرکعة الاولی منهما قبل الرکوع
دوازدهم کیفیت هر دو خطبه اینست که در خطبه اولی

احکام نماز جمعه

وبالقول الثالث الاکثر الاصحاب والمستند فیه ما رواه عمرو بن جمیع رفعه عن علی علیه السلام انه قال من السنة اذا صعد الامام المنبر ان یسلم اذا استقبل الناس وقال فی المدارک وعلیه عمل الناس وقال الشیخ فی الخلاف لا یستحب لان الاصل براءة الذمة ... الی ان قال ... فی المدارک وقال ... الحدیث ... فی الجواهر ... ۱۲

الجماز التسلیم لکل وارد واخر اذا صعد فانتهی الی الدرجة التی تلی موضع القعود واستقبل الناس فسلم علیهم باجمعهم قال ولا یسقط بالتسلیم الاول لانه مختص بالقریب من المنبر والثانی عام و محل نحبث ... انتهی بحذف یسیر ۱۲

احکام نماز جمعه

حمد الهی بجا آرد و احوط آنست که بلفظ الحمد لله بگوید و همچنین
درود بر جناب رسالت پناهی بلفظ صلوة احوط است
و اولی آنست که شهادت برسالت هم اداکند و بعد ازان
وعظ و پند و امر بتقوی و پرهیزگاری نماید و در آخر سورهٔ کوچک
بخواند نه سوره طولانی و در خطبه ثانیه این همه امور را بجا آرد
و علاوه آن درود بر ائمه طاهرین علیهم السلام بفرستد و استغفار
برای مومنین و مومنات نماید مسئله اذان ثانی از اولیات
ثالث است و بدعت در عبادت حرام و مراد ازان اذانی است
که روز جمعه در زمان عثمان پیش از بر آمدن امام جماعت گفته
میشد ازین راه اذان اول است و ثانی باعتبار حدوث و ثالث
باعتبار اینکه اقامت را هم تغلیباً اذان میگویند و قد ذکرنا
اخبارهم فی الشعلة الجوّالة + و هو خارج عن موضع هذه
الرسالة + رکن هفتم در نماز عیدین و دران سه فصل است

فصل اوّل در وجوب آن بدانکه هرگاه شروط نماز جمعه که
تکلیف و ذکورت و حریّت و حضر و سلامت از کوری و
زمین گیری + و مرض و عجز پیری + و دوری زائد از فرسخین
و عدد معتبر و امکان خطبتین و وجود امام علیه السّلام باشد
همه مجتمع و متحقق شود نماز عید واجب است عیناً و آنرا بجماعت
ادا میکنند و امّا در زمان غیبت پس اختلاف است و جناب
سید العلما مائل بوجوب عینی بوده و جمعی از غابرین و معاصرین
سنت میدانند و احوط آنست که به نیّت قربت ادا کرده شود
و مهما امکن ترک نکنند و اگر با جماعت نخوانند فرادی خواندن هم
خوب است فصل دوم در کیفیت و آن مثل نماز صبح است
لکن در رکعت اول بعد از فاتحه و سورهٔ والشمس که مسنون
است پنج تکبیر میگوید غیر از تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و در رکعت
دوم بعد از حمد و سورهٔ غاشیه که سنت است چهار تکبیر و بعد از

احکام نماز عید

نماز آیات

از هر تکبیر قنوت میخوانند که مجموع قنوتهای رکعتین نه تا می شود
وظاهر اقنوت خواندن واجب است و همچنین تکبیرات و در
قنوت اولی آنست که چنین بگوید اللهم اهل الکبریاء والعظمة
واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی
والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا
ولمحمد صلی الله علیه ذخرا و شرفا وکرامة ان تصلی علی
محمد وال محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وال محمد
وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا وال محمد صلواتک
علیه وعلیهم اجمعین اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک به عبادک
الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون و بعد فراغ
از نماز دو خطبه میخوانند بقسمی که در جمعه گذشت ولکن تقدیم خطبتین در اینجا
بر نماز نیست و در خطبه عید فطر احکام زکوة فطره و در خطبه عید اضحی آنچه
تعلق بقربانی دارد ذکر آن مسنون است فصل سوم در مسنونات از آنجمله

یکی آنست که موذن سه بار بگوید الصلوة دیگر آنکه روز عید فطر
پیش از رفتن چیزی بخورد و در عید اضحی بعد مراجعت از انچه قربانی
بکند بخورد رکن ہشتم در نماز کسوف و خسوف و آیات مثل
زلزله و بادهای سیاه و سرخ و آن هم مشتمل بر چهار فصل است **فصل**
اول در وجوب آن بدانکه هرگاه یکی از کسوف وغیره از آیات
مخوفه در آسمان و زمین پیدا و باعث خوف برای خلق خدا

نماز آیات

شود بر مرد و زن و خنثی ادای این نماز واجب است و
کسوف و خسوف اعم است از اینکه تمام افتاب یا ماه بگیرد
یا بعض آن و کسیکه از کسوف اگاه نشود مثلا خواب رفته
باشد و بعد از انجلا اگاه شود قضا بر ذمه او نیست ولیکن اگر
ماه یا آفتاب تماما گرفته باشد قضا بکند و همچنین اگر از کسوف
اگاه بود و عمدًا یا سهوًا نماز نخواند پس قضا بر او لازم میشود
اگرچه ماه یا آفتاب تمام نگرفته باشد و وقت نماز کسوف

ابتدای گرفتن قرص است تا وقتیکه بالکل انجلا یا شروع بانجلا
بکند پس اگر بگیر دوزود منجلی شود نماز واجب نیست و همچنین
باد سیاه مثلاً اگر زود بگذرد و وقت گنجایش نداشته باشد امّا
زلزله پس سبب نماز است نه وقت آن بلکه وقتش تمام
عمر است و هر وقت که بخواند اداست واحوط آنست که فوراً
بخواند وعمداً تاخیر نکند **فصل دوم** در کیفیت وآن بر چند طریق
است دو تا ذکر میشود یکی اینکه بعد از نیّت حمد ویک سوره
بخواند و برکوع رود و سر بردارد و باز حمد و سوره دیگر بخواند
و همچنین پنج مرتبه **دوم** اینکه تبعیض سوره نماید یعنی بعد از حمد یک
سوره را بر پنج رکوع تقسیم کند مثلاً در قیام اول بسمله سورۀ توحید بخواند
و در قیام دوم قل هو الله احد و در سوم الله الصمد و در چهارم لم یلد و لم یولد
و در پنجم و لم یکن له کفواً احد و اگر سوره ده آیه دارد پس در هر قیام دو آیه بخواند یا
پانزده دارد پس سه تا و اگر کم و زیاد بکند مضایقه نیست لکن

نماز آیات

اینقدر ملحوظ داشته باشد که در هر قیامی که سوره را بیک آیه
رسانده است در قیام بعد از جائیکه قطع کرده است بخواند
و چون یک رکعت بیکی ازین ترتیبها تمام شد رکعت دوم را
بهمان ترتیب که بنا گذشته بود بخواند و بعد از سجدتین و تشهد
سلام بدهد طریق اول افضل و احوط است **فصل سوم**
در مسنونات بدانکه درین نماز چند امر مستحب است **اول** اینکه
بجماعت ادا کرده شود **دوم** اینکه نماز را بقدر زمان کسوف طول
دهد و هرگاه قبل از انجلا فارغ شود اعاده کند اگرچه دو سه بار چنین
اتفاق افتد **سوم** اینکه اگر وقت وسیع باشد سوره های طولانی
بخواند **چهارم** اینکه در هر مرتبه که سر از رکوع برمیدارد تکبیر بگوید و سمع الله لمن حمده نگوید الا در
دهم **پنجم** اینکه قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند
و دعای مخصوص برای آن نیست **ششم** اینکه رکوع
و سجود و قنوت را بقدر قیام طول دهد **هفتم** اینکه این نماز

مستحبات نماز

رازیر آسمان بجواند و در مسجد خوب است و اگر منکشوف باشد
یا در رکوع[له] خوانده شود بهتر **فصل چهارم** در احکام و آن
مشتمل است بر چهار مسئله **مسئله اولی** اینکه هر گاه کسوف در
وقت نماز فریضه اتفاق افتد پس اگر وقت فریضه تنگ است
فریضه را مقدم باید داشت و بالعکس و اگر هر دو تنگ باشد
کسوف مؤخر و اگر وقت هر دو وسیع باشد مصلّی مخیر و
تقدیم یومیه احوط و بهتر **مسئله ثانیه** اگر وقت نافله شب ماه
بگیرد نماز کسوف بخواند اگرچه وقت نافله بگذرد و نافله را قضا
میکند که در قضایش تاکید از خود نافله زیاده است **مسئله ثالثه**
درین نماز جهر و اخفات هیچیک واجب نیست و لیکن بجهر خواندن
مستحب است چه کسوف باشد و چه خسوف و چه دیگر امر مخوف
مسئله رابعه کسیکه به نیّت اقتدا بعد از تکبیر احرام در ابتدا
ملحق شود بی عیب است و اما در بعض رکوعات اولی یا ثانیه

نماز کسوف

[له] یعنی دهم و پنجم [illegible] ۱۲

ملحق شدن پس خالی از تامل نیست واحوط آنست که چنین نکند رکن نهم در قصر واتمام وآن مشتمل بر دو مقدمه و هفت مسئله است مقدمه اولی باید دانست که قصر یعنی اقتصار بر دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی در سفر بهشت شرط واجب است شرط اوّل اینکه سفر از مسافت کمتر نباشد و مسافت هشت فرسخ است که بحساب اینجا تخمیناً شانزده کروه میشود پس اگر سفری که پیش نظر است + بالیقین کم از مسافت معتبر است یا اینکه شک دارد و هیچگونه شک برطرف نمیشود در هر دو صورت نماز تمام میکند شرط دوم اینکه مسافت مذکوره در رفتن فقط یا در رفتن و برگشتن در همان روز بوده باشد پس اگر چهار فرسخ مثلاً یکروزه راه رفت و همان روز برگشت البته قصر میکند و اگر روز دیگر پیش از انقضای ده روز مراجعت کرد احوط آنکه درمیان قصر واتمام جمع کند واولاً نماز بطور قصر

قصر واتمام

قصر و اتمام

بخواند و ثانیاً بطریق اتمام شرط سوم اینکه مسافر اراده مسافت
مذکوره داشته باشد پس اگر عقب دزد یا غلام گریخته یا جانور رمیده
یا فرزند گم گشته و مانند آن بی قصد مسافت برود و ندیداند
تا کجا خواهد رفت یا اینکه دیوانه است و در حال جنون رفته
و باز بهوش آمده درین صورتها اگر بی قصد رفته است
اگرچه طول بکشد در مسافت محسوب نیست بلی وقت مراجعت
اگر هشت فرسخ یا زیاده شده باشد قصر میکند شرط چهارم
استمرار قصد مسافت پس اگر در بین مسافت خواهست
که برگردد یا متردد شد که برود یا برگردد در هر دو صورت
اتمام میکند و اگر از شهر بقصد مسافت برآید و در اثنای راه
از برایش چنان اتفاق افتد که انتظار رفیقی بکشد و رفتن او موقوف
شود برین که رفیق همپای او برود پس اگر بقصد چهار فرسخ
نرفته است اتمام میکند و اگر چهار فرسخ یا زیاده رفته است

قصرواتمام

قصر می نماید وجمع احوط است الا در صورتیکه قصد کرد که همین جا
ده روزه بماند یا تا سی روز متردد بماند ورای او بر چیزی
قرار نیافت که درین هر دو صورت اتمام میکند شرط پنجم
آنکه قطع سفر در بینش نباشد و قاطعی در راه هم عارض
نشود و قواطع سفر دو تاست یکی وصول بوطن دوم نیّت
اقامت ده روزه پس هرگاه با قصد مسافت اینهم قصد
کرده باشد که ده روزه در بین مسافت اقامت خواهد کرد
یا یک دو روز در وطن خواهد ماند یا اینکه از اول قصد نکرده بود
و بعد خروج چنین اتفاق افتاد و هر دو صورت نماز را اتمام
میکند ششم اینکه سفرش مباح باشد مثل زیارت والدین
یا اکتساب رزق حلال برای خود و عیال یا طلب علم و تال
که موجب هدایت باشد نه ضلال پس اگر سفر معصیت بود
باشد نماز را اتمام میکند و سفر معصیت بر دو نهج است یکی سفری

که شرعاً ممنوع است مثل گریختن غلام و کنیز و زن ناشزه و دوم
سفری که غرض و غایت مسافر از آن سفر فعل محرم است مثل
سفر یکه برای راه زنی یا شکار افگنی بطریق لهو و لعب یا
دزدی یا اعانت ظالمی در ظلم و ستم بوده باشد و اگر شکار برای
قوت خود و عیال است حلال است و قصر درینصورت واجب
امّا سفر مباحی که در اثنای راه از صاحبش گناه سر زند مثلاً
غیبت مومن یا تکلم بکذب و دروغ بکند باعث اتمام نمیشود
لیکن توبه از اثم برو لازم شرط هفتم اینکه کثیر السفر و خانه بدوش
مثل بدوی و قاطرچی و ساربان و همیشه کشتی و قاصد و کشتیبان
نباشد که اینها هر گاه پی کار خود ها سفر کنند باید اتمام بکنند آرے
اگر یکی از اینها در ما سوای عمل خود سفر کند مثلاً اینکه برای حج یا زیارت
برود قصر میکند و همچنین اگر تعب شدید و سفرے سخت برای
او بهم رسد اگرچه برای عمل خودش بوده باشد باز هم قصر میکند۔

قصر و اتمام

قدر اتمام

درینصورت جمع احوط است شرط هشتم اینکه هرگاه مسافریکه جامع این شرائط باشد بحد ترخص برسد نماز را قصر میکند و حد ترخص عبارت از جائی است که از شهر یا قریه که از انجا بر آمده است دور باشد بحدیکه دیوار هارا نه بیند و آواز اذان را نشنود و باوجودیکه شرائط سمع و بصر مجتمع باشد و در صدای موذن و چشم ناظر و گوش سامع حد توسط و اعتدال معتبر است و اگر مثلاً غوغای و شور مردم مانع از رسیدن آواز یا صاحب سفر کور یا کر بوده باشد تقدیر و فرض میکند که اگر مانع نمی بود می شنید و می دید یا نه و در بلاد عظیمه مثل ابن بلد مبدا التقدیر محله این شخص است نه تمام شهر و حد ترخص چنانکه وقت ذهاب معتبر است در ایاب هم معتبر است مقدمه ثانیه وطن عبارت از بلده یا دیهی است که در عرف انرا وطن بگویند مثل اینکه مولد او و محل توطن والد او باشد و استیطان ظاهرا عبارت از اقامت شش ماهه است چنانچه در صحیحه ابن

ابن بزیع از امام رضاؑ منقولست سئلته عن الرجل یقصر فی
ضیعة فقال لا باس ما لم ینو مقامه عشرة ایام الا ان یکون
له فیها منزل یستوطنه فقلت ما الاستیطان فقال ان یکون
له فیها منزل یقیم فیه ستة اشهر پس اگر در موضعی سوای
وطن اصلی خود منزل مملوک داشته باشد که هر سال شش ماه
دران اقامت نماید هرگاه بآنجا میرسد اتمام میکند و اما اگر شخصی
بطریق تجارت یا طلب علم مدتی اقامت کرد و قصد دوام و
استمرار نداشت پس اگرچه سالها بماند وطن او نیست پس هرگاه
بعد از سفر درانجا وارد شود بمجرد رسیدن اتمام نمیکند بلکه قصد
اقامت ده روزه درکار است مسئله اولی رباعیه را چنانچه
اشاره بان رفته قصر میکند و صبح و مغرب بحال میماند مسئله
ثانیه هرگاه در حضر وقت نماز داخل + و شرائطش حاصل شده
بود و نماز ناخوانده تدارک سفر دید و از حد ترخص گذشت و

قصر و اتمام

قصر و اتمام

دریصورت میان علما اختلاف عظیم هست و همچنین در صورتیکه وقت نماز در بین سفر در رسید و قبل از انقضای وقت و ادای نماز بوطن داخل شد. و راجح در صورت اولی قصر است و در ثانیه اتمام ولا ینبغی ان یترک الاحتیاط بالجمع فی مثل هذا المقام کما اعترف به شیخ الاسلام فی جواهر الکلام مسئله ثالثه اگر تا بلد راهی بقدر مسافت یا زیاده باشد و راه دیگر کمتر از ان و مکلف راه دور و دراز اگرچه به قصد قصر نماز اختیار نماید قصر بکند چنانچه میخواهد پس تکلیف آدمی کاهد و تکلیف راه می افزاید مسئله رابعه هرگاه قصد مسافت محدوده بوده باشد پس اگرچه کمتر از یک روز سیر بکند قصر لازم است الا در صورتیکه بسیار اندک راه رود مثل یک پرتاب تیر که در این تقادیر اتمام میکند ولا مفر لعدم صدق السفر العرفی در مرکب دخانی ساخته قوم نصرانی که مسافت بعیده

قصر و اتمام

در ساعت عدیده بسرعت شدیده طی میکند چنانچه دریک روز از وطن بغربت و از غربت بوطن تردد می نماید تردد است و منشا آن تحقق مسافت معتبر و شک در صدق سفر و استصحاب حکم حضر که اول مستدعی قصر است و ثانی و ثالث مقتضی اتمام فالاحوط الجمع فی مثل هذا المقام والله العالم بالاحکام مسئله خامسه مکلف اگر در محل قصر با وجود علم بوجوب قصر اتمام نماید ولو تبرعاً نمازش باطل است و اگر باصل حکم قصر و اتمام آگاه نیست و بجای قصر اتمام کرد مغتفر و اگر اتفاقاً قصر کرد غیر معتبر باید که باز نماز را بقصر اعاده کند لان ما قصده فقده وما وجده لم یکن قصده واوضح من ذلک ما اذا قصر مع الجهل والارادة فقد حاد الله فیما اراده والقربة شرط فی العبادة فما خلا عنها فما ابین فساده و اگر باصل حکم آگاه است و محل قصر یا بدیگر احکام آن جاهل است یا اینکه مقامیکه

قصر و اتمام

اتمام واجب ہست بسبب جہل بوجوب آن قصر کند نمازش باطل ہست + و اگر مسئلہ قصر را میدانست و بوقت نماز خواندن سہواً اتمام کرد پس اگر وقت باقی ہست اعادہ کند و الّا قضا نیست مسئلہ سادسہ چون مسافر بوطن یا بموضع استیطان خود برسد بمجرد رسیدن اتمام میکند کما عرفت و اگر ببلدے دیگر برسد پس اگر نیّت اقامت دہ روز نماید اتمام میکند و الّا قصر و اگر بعد از عزم اقامت دہ روزہ فسخ عزم و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز رباعی آوردہ باشد باقی نمازہا را کہ دران موضع میکند با تمام بخواند و الّا بطور قصر و اگر متردد بماند تا سی روز نماز بقصر میخواند + ہر گاہ تا اینمدت در تردد بگذراند و بعد ازان اتمام می نماید مسئلہ سابعہ در مکہ معظمہ و مدینہ منورہ و مسجد جامع کوفہ و حائر کربلا در میان قصر و اتمام تخییر است علی الاحوط الاول + و الثانی افضل + و حائر حسین ع مکانیست کہ سور مشہد

ومسجد انرا احاطه کرده است نه سور شهر یعنی صحن آستان ملک
آشیان با عمارتیکه دران است همه اش حائر است
و حائر ازین جهت میگویند که در ایامیکه متوکل
حکم کرد که آب فرات را بر ضریح مقدس جاری کنند تا خراب شود
حوالیش جاری نشد و آب برد ور آن زمین پاک روی هم ایستاده
سراسیمه وار گشت و یکقطره بآن محل شریف نرسید لمولفه در
زندگی و تشنگی شاه شهید یک قطره آبی بلب او نرسید این است
که چون بر قدش سر و اد نه حیران شده آب و منفعل گردید
رکن دهم در نماز طواف و نذر و عهد و یمین بدانکه نماز طواف
دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد سوره حجد و در ثانیه
سوره توحید سنت است و می باید که بعد فراغ از طواف و قبل
شروع در سعی بجا آورد و فوریت بهتر است پس اگر طواف
واجب است مقام این نماز مقام ابراهیم علیه السلام است

نماز طواف و نذر

نماز طواف و نذر

والا هر کجا از مسجد الحرام خواسته باشد بگزارد و اما نذر و عهد و قسم پس
هر سه با هم در احکام یکسانند و در صیغه فرق است پس صیغه نذر
لله علیّ ان عوفیت ان اصلّی رکعتین مثلاً و صیغه عهد عاهدت
الله علی هذا و صیغه قسم والله لاُصلّینّ رکعتین یوم الخمیس مثلاً
و اینقدر باید که منظور و مرعی باشد که نماز منذور بتفتیش کیفیت
نماز شرعی باشد نه هیئت غیر مشروع مثل دو رکعت بچهار
رکوع و نماز عید یا کسوف را نذر کردن که در غیر وقتش بخواند
ظاهر اصحیح نیست و اگر مطلق نذر بکند و قید مکان و زمان نکند
نذر منعقد میشود در هر مکانی و زمانی که خواسته باشد بجا
می آرد و احوط آنست که یک رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت
بیک سلام نذر نکند و اگر بعمد درست که شش رکعت نذر
کرده بود یا هشت رکعت شش رکعت بسه سلام کفایت
میکند و هشت رکعت بچهار سلام احوط است و هرگاه نماز را

نماز طواف و نذر و غیره

با وجود تحقق شرائط انعقاد نذر کند و عمداً العمل نیارد کفاره لازم میشود
و کفاره یمین اطعام ده مسکین یا کسوت ایشان یا آزاد کردن یک
بنده و اگر ممکن نباشد پس روزه سه روزه است و در اطعام یک مد
طعام که در قیمت متوسط باشد و در کسوت یک لباس کافی
است و در بنده ایمان معتبر است و در صیام روزه ها را پی در پی
نگاه داشتن در کار است و کفاره نذر و عهد نزد بعضی همین کفاره
یمین و نزد اکثر علماء کفاره روزه ماه صیام یعنی عتق رقبه یا اطعام
شصت مسکین یا روزه دو ماه پی در پی میباشد و الثانی
صح کونه احوط لنقل علیه الاجماع فلا بد من الاتباع رکن یازدهم
در بعض نمازهای مندوبه مرغوبه و در آن هفت فصل است فصل
اوّل در نماز شب و آن یازده رکعت است و در رکعت
اول آن در هر رکعتی بعد از حمد سی مرتبه سوره توحید و در شش
رکعت باقیه سور طوال مثل انعام و کهف هر گاه وقت وسعت

نمازشب

داشتہ باشد وخواندن سورہ طولانی در رکعت اولی وسورہ مختصر در ثانیہ مسنون ہست وچون ہشت رکعت باین نہج بجا آرد دو شفع ووترکہ مجموع سہ رکعت ہست وقل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس وقل ہو اللہ احد یا در ہر سہ رکعت قل ہو اللہ بخواند وعن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال کان ابی یقول قل ہو اللہ احد یعدل ثلث القران وکان یحب ان یجمعھا فی الوتر لیکون القران کلہ ودر رکعت دوم از شفع قنوت نیست ودر قنوت وتر ہفتاد مرتبہ استغفار موکد ہست باین طریق کہ استغفر اللہ واتوب الیہ یا استغفر اللہ ربی واتوب الیہ یا استغفر اللہ لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی فی امری واتوب الیہ وہفت مرتبہ بگوید ھذا مقام العائذ بک من النار و سنت ہست کہ در حال استغفار دست چپ را بلند بگیرد و بدست راست بشمار دو سہ صد مرتبہ العفو بگوید ومشہور ست

کما از برای چهل شخص یا بیشتر از برادران مومن بانطریق دعا
بکند اللهم اغفر لفلان و فلان و اضعف الناس سید محمد عباس
از جمیع احباب و طلاب التماس دارد که فقیر را بخاطر آرند +
وحیًا و میتًا از دعا محروم نگذارند + و مراعات ترتیب یعنی اوّلاً
برای مومنین و ثانیًا استغفار و ثالثًا العفو گفتن خوبست
وعن معویة بن عمار قال سمعت ابا عبد الله یقول فی
قول الله عز وجل و بالاسحار هم یستغفرون فی الوتر فی
اخر اللیل سبعین مرة و توظیف دعا را مستندی ذکر ننموده
اند لکن از عمومات معلوم است که دعا فی نفسه خصوصًا در چنین
وقت و چنین حال البته مندوب است و اگر دیر بیدار شود
بسه رکعت شفع و وتر اکتفا بکند

فصل دوم در نماز اوّل ماه

نماز شب

و آن دو رکعت است در رکعت اوّل بعد از فاتحه سی مرتبه
قل هو الله احد و در دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلنا بخواند

و ہر چہ میسر شود تصدق کند و باین عمل سلامت تمام ماہ را می خرد
و بعد از نماز بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِي الْاَرْضِ
اِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِيْ كِتَابٍ
مُّبِيْنٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَاِنْ يَّمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ
لَهٗ اِلَّا هُوَ وَاِنْ يُّرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهٖ يُصِيْبُ بِهٖ مَنْ
يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ وَهُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
سَيَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُّسْرًا مَا شَآءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ حَسْبُنَا
اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ وَاُفَوِّضُ اَمْرِيْ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ
وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ رَبِّ اِنِّيْ
لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيْرٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِيْ فَرْدًا وَّاَنْتَ
خَيْرُ الْوَارِثِيْنَ **فصل سوم** در نماز تحیت مسجد و آنہم دو رکعت
است بہر سورہ کہ خواہد و اکتفا بحمد ہم میتواند کرد و باین نماز
کراہتی کہ در عبور کردن از مسجد ست دور میشود و دور نیست

نماز تحیت

که اگر نماز فریضه یا نافله مخصوصه را بخوانند کار نماز تحیت بکند

فصل چهارم در نماز شکر و آنهم دو رکعت است عن الصادق علیه السلام قال اذا انعم الله علیک بنعمة فصل رکعتین تقرأ فی الاولی بفاتحة الکتاب و قل هو الله احد و تقرأ فی الثانیة بفاتحة الکتاب و قل یا ایها الکافرون و تقول فی الرکعة الاولی فی رکوعک و سجودک الحمد لله شکراً شکراً و حمداً و تقول فی الرکعة الثانیة فی رکوعک و سجودک الحمد لله الذی استجاب دعائی و اعطانی مسئلتی

نماز استخاره

فصل پنجم در نماز استخاره و بیان آن مستدعی چند مطلب است مطلب اول در معنی استخاره بدانکه استخاره چند معنی دارد یکی طلب خیر از خداوند عالم باینصورت که امری را پیش خود مشخص کرده است و عزم بران دارد لکن دعا از جناب باری میکند که خداوندا این امر را برای من نیک و خوب بگردانی و دران برکت کرامت کنی دوم طلب عزم یعنی بر امری از امور

که مشخص نیست میخواهد که خداوند عالم براش توفیق کرامت فرماید
تا آنرا بعمل بیارد سوم اینکه در امرے از امور تردد دارد که بکند
یا نکند یا اینکه اگر کند بچه کیفیت کند مثل اینکه تدارک سفر به بیند یا نه بیند
یا اینکه از راه خشکی برود یا از دریا و میخواهد که ترددش رفع شود و یک
امر متعین گردد و در زمان سابق استخاره بدو معنی اوّل مشهور بود
و دعاهای آن ماثور هست و درین زمان استخاره بمعنی اخیر مروج
شده مطلب دوم در اقسام استخاره و آن چند قسم هست یکی

نماز استخاره

استخارهٔ ذات الرقاع دوم بقرآن سوم به تسبیح و در اینجا قسم
اول مذکور میشود از جناب صادق علیه السّلام منقول هست که
فرمود وقتیکه اراده امرے داشته باشی پس شش رقعه بگیر
و بر سه رقعه از ان بنویس بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم خیرة من اللّٰه
العزیز الحکیم لفلان بن فلانة افعل و بر سه رقعه دیگر همچنین با لا
تفعل و همه رقعات را زیر مصلای خود بگذارد و دو رکعت نماز

بکن پس چون فارغ شوی پس سجده برو و صد مرتبه بگو استخیر الله برحمته
خیرة فی عافیة بعد درست بنشین و بگو اللهم خر لی واختر لی
فی جمیع اموری فی یسر منک و عافیة و بعد بر رقعات دست
بزن و آنها را پراگنده بکن و یک یک را برآر پس اگر سه رقعه
افعل برآید کاری که میخواستی بکن و اگر سه رقعه لا تفعل برآید مکن و اگر یکی
افعل و دیگری لا تفعل برآید پس تا پنج رقعه برآر و بر اکثر
آن عمل بکن یعنی اگر سه تا افعل است و دو تا لا تفعل آن کار را بکن
و اگر سه تا لا تفعل است مکن و رقعه ششمی را بگذار که حاجت بآن
نیست و شهید علیه الرحمه در نفلیه نوشته که غسل بکند بعد رقعات
را بنویسد و ذکر غسل در اصل روایت نیست کما سمعت و لیکن
چونکه غسل فی نفسه راجح است پس ازین مگر گفته باشد که مستحب است آنرا
بملاحظه اینکه غسل در اجابت دعا مدخلیت دارد بجا آرد یا نظر
باینکه استخاره از جمله حاجات است و غسل در نماز حاجت منصوص است

استخاره

بلکه در خبر سماعه وارد شده که غسل الاستخاره مستحب و از فقه رضوی
منقول است و غسل الاستخاره و غسل طلب الحوائج من الله
تبارك وتعالی و سید ابن طاوس بر استخاره ذات الرقاع
دعوی اجماع کرده و گفته است که نماز استخاره را بطریقی بخواند
که در امر خود متحیر است و بشدت اضطرار دارد و میداند که
مصلحت کار او را بغیر عالم الغیب کسی نمیداند و بتوجه تام و خضوع
و خشوع و نیت پاک و خالص نماز را بجا آرد و گفته است که اگر
پی در پی سه رقعه امر برآید خیر محض است و اگر پیهم سه رقعه
نهی برآید شر محض است و اگر متفرق برآید خیر و شر هر دو در آن
کار باختلاف زمان خواهد بود **مطلب سوم** در احکام استخاره
و در آن چند فائده است فائده اولی مخالفت استخاره شرعاً
حرام نیست ولکن نحوست وارد چنانچه ضعیفه در خصوص عروسی
دختر خودش با جوانی که صاحب مال و جمال و کمال و قاری قرآن

استخاره

واز زمرهٔ متقیان و پرهیزگاران بود واز فقیر التماس استخاره کرد
استخاره خوب نیامد حیرت وسست داور زمانی نگذشت که
آن مرد بیچاره مرحوم شد و مصلحت استخاره معلوم و همچنین
بارها در کارها منافع و مصالح بظهور آمد که ذکرش بطول
می انجامد فائده ثانیه اگر استخاره مطلق کرده است یعنی قید
صفتی و تاریخی نیست و ممانعت برآمد دیگر آن کار را نکند
واگر مقید بوده است پس در غیر آن تاریخ و آن صفت آن فعل
را بی استخاره و با استخاره میتواند کرد فائده ثالثه استخاره بر فعل
واجب یا حرام کار عوام و بی محل است واگر میکند واجب یا
ترک حرام را واقع نمیتواند کرد آری اگر فعل واجب را مقید
بقیدی بکند مثل اینکه نذر مطلق را استخاره بکند که فردا بجا آرد
مضایقه ندارد فائده رابعه اولی آنست که استخاره خود بکند
واز دیگری التماس کردن هم عیب ندارد چرا که در میان علما

وصلحا مرسوم بوده است وچون استخاره استشاره است و استخاره حاجت
ازخداست ودیگرے را که ازخود بهتر وصالح تر میدانند شفیع
میگردانند و بعض علما بر جواز این فعل وه دلیل نوشته اند و
خواب بعض صلحا را حکایت کرده اند ولکن درصورتیکه التماس
از دیگرے کرده است خودش خشوع وخضوع بدرگاه الهی
بکند وآن شخص دیگر باین نیت استخاره کند که آیا مشوره باین شخص
ملتمس بدهد تا که خیر وخوبی براش کار حاصل شود **فصل ششم**
در نماز غفیله وآن دو رکعت میان مغرب وعشا است
واحوط آنست که دو رکعت را از نافله مغرب باین کیفیت
بکند ودر رکعت اولی بعد از حمد وذا النون اذ ذهب مغاضباً
فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم
وکذلک ننجی المومنین ودر دوم وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها

نماز غفیله

الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها
ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین و دستها را بردارد و بگوید اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب
التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تقضی عنی
دینی یا هر حاجتی که داشته باشد ذکر کند و بگوید اللهم انت
ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد و آله
واله علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی **فصل هفتم** در نماز جعفر
طیار و آنرا نماز تسبیح و صلوة حبوة هم میگویند و بسیار فضیلت دارد
فعن ابراهیم بن ابی البلاد قال قلت لابی الحسن یعنی موسی
بن جعفر ع ای شی لمن صلی صلوة جعفر قال لو کان علیه مثل
رمل عالج و زبد البحر ذنوبا لغفرها الله له قال قلت هذه
لنا قال فلمن هی الا لکم خاصة و اگر هر روز نتواند هر جمعه یا هر
ماهی یا هر سالی بکند و آن چهار رکعت بدو سلام است و در رکعت

نماز جعفر طیار

اول بعد از حمد سورهٔ اذا زلزلت و در دوم والعادیات و در سوم
اذا جاء نصر الله و در چهارم سوره اخلاص و در هر رکعت بعد از
قرائت حمد و سوره پانزده مرتبه سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر و در هر رکوع و سجود و هر رفع راس چه از
رکوع و چه از سجود ده مرتبه همین تسبیحات اربعه را بخواند و از روایت
فقیه قنوت در هر دو رکعت قبل از رکوع واضح میشود و در رکوع
و سجود ذکر معین آنجا را گفتن احوط است و اگر بعد فراغ از
دو رکعت کاری داشته باشد جائز است که برود و بعد دو رکعت
باقیه را بخواند و در سجده آخر نماز بگوید یا من لبس العز والوقار
یا من تعطف بالمجد و تکرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له
یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن والفضل
یا ذا القدرة والکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک و
منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعلی وکلماتک التامات

نماز جعفر طیار

اسئلك ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد وان تفعل بی كذا وكذا
یا ارحم الرّاحمین و وجه تسمیه این نماز بنماز تسبیح واضح است چه
در هر رکعت هفتاد وپنج مرتبه تسبیحات اربعه را میخوانند که همگی سه
صد تسبیح در رکعتی ویکهزار و دو صد تسبیح در چهار رکعت میشود
وصلوة حبوه از ان جهت میگویند که حبوه بمعنی عطا کردن است
وجناب رسالتماب این نماز را بجعفر بن ابی طالب عطا کرده
و فرموده اَلَا اَمْنَحُكَ اَلَا اُعْطِيكَ اَلَا اَحْبُوكَ رکن دوازدهم

نماز قضا

در قضا و آن مشتمل بر چهار فصل است فصل اوّل در سبب فوت نماز
فصل دوم در کیفیت قضا فصل سوم در احکام قضا
فصل چهارم در قضاے نمازهای میّت فصل اول
بدانکه فوت نماز بسبب صغر سن یا جنون یا حیض و نفاس
یا کفر اصلی یا فقدان طهارت مائیه وترابیه یا غیر این ها است
پس این امر هفت امر است در پنج امر اوّل بالاتفاق قضا نیست

نماز قضا

و در امر ششم اختلاف است و احوط قضاست و در امر هفتم قضا واجب است پس اگر نماز یومیه را عمداً یا سهواً یا بسبب خواب رفتن باوجود تحقق شرائط تکلیف و وجوب و صحت نخواند قضا میکند و مراد از جنون جنون مستوعب است و غشی که تمام وقت نماز را فرا گیرد و در نیست که در حکم جنون باشد و اگر از اول زوال مثلا عارض شد و آخر روز برطرف گردید یا بالعکس قضای نماز ظهرین لازم است و اگر خود ش بسبب شراب خورد یا چیزے منیم یعنی آنچه خواب می آرد تناول کرد و باین سبب نماز فوت شد قضا لازم میشود و هرگاه مسلمان زاده بعد بلوغ از دین حق العیاذ بالله برگشت پس قتلش در شرع واجب است و توبه اش درینصورت مقبول نمیشود و اگر حاکم شرع براو مسلط نشد و او توبه کرد توبه اش علی الاقوی در میان خود و خدا مقبول است و نمازهای را که در زمان ارتداد نخوانده است

قضا می کند و ہمچنین اگر کافر حربی اسلام آورد و مرتد شد و باز
باسلام رجوع کرد فوائت زمان ردہ را قضا میکند و اگر سنی مستبصر
شود نماز ہائیکہ در ایام تسنن بر طریق حق نخواندہ ہست قضا
ندارد و ہمچنین غالی بلے انچہ سنی بر طریق خود نخواندہ باشد آنرا
بر طریق حق قضا میکند مسئلہ ضرور نکردہ ہست ہر نماز واجبی
کہ فوت شود قضایش واجب بودہ باشد فان القضاء بلا مر
جدید، ولا قضاء للجمعۃ والعید، **فصل دوم** در کیفیت
قضا بدانکہ در قضا ترتیب نماز ہا بر نہجیکہ فوت شدہ ہست
در صورت علم واجب ہست و اگر نداند کہ کدام نماز اول فوت
کردہ ہست پس دور نیست کہ ترتیب در ینصورت واجب
نباشد ولیکن احوط آنست کہ مکرر بخواند تا ترتیب حاصل شود
و ہمچنین احواط آنست کہ نماز قضا را بر نماز ادا مقدم دارد
و ادا را تا آخر وقت موخر کند خصوصًا ہر گاہ یک نماز بر ذمہ او

نماز قضا

او بوده باشد لاسیّما در صورتیکه نماز همان روز قضا شده باشد
چه یک نماز وچه زیاده و اگر در حضر فوت شده است تمامًا قضا میکند
اگرچه وقت قضا در سفر بوده باشد و همچنین بالعکس یعنی اگر نماز
در سفر فوت شده است پس در حضر شکسته قضا می کند و اگر در حضر
وقت نماز داخل شد و نماز ناخوانده سفر کرد و باز نماز نخواند تا آنکه
وقتش گذشت باید بطور قصر قضا بکند و اگر در سفر با وجود دخول
وقت نماز نکرد و در حضر هم وقت باقی بود و نخواند بعد انقضای
وقت تمامًا قضا بکند و قضا را وقتی معین نیست با ینمعنی که
قضای نماز ظهرین را هنگام شب و قضای مغربین را روز انه
بجا میتواند آورد چنانچه در حدیث است لکن جهر و اخفات صلوة
فائته را نگاه میدارد و اگر از نمازهای پنجگانه حضر یک نماز از اَش
فوت شده است و نمیداند که کدام یکی است سه نماز میکند یک
نماز صبح و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی به نیت ما فی الذمه

نماز قضا

بنا علی المشهور الموافق لاصول المذهب والمسلک . ولکن الاحتیاط بالجمع تمامًا لا ینبغی ان یترک . کما افاده الشیخ محمد حسن . و بحسن الحسن فیما یظن ۱۲ منه . فی تهذیب عن موسی بن بکر عن الباقر قال سئل عن رجل دخل وقت الصلوة و هو فی السفر فاخر الصلوة حتی قدم و هو یرید ان یصلیها اذا قدم الی اهله فنسی حین قدم الی اهله ان یصلیها حتی ذهب وقتها قال یصلیها رکعتین صلوة المسافر لان الوقت دخل و هو مسافر کان ینبغی ان یصلی عند ذلک ۱۲ منه عفی عنه . لان المعتبر فی القضاء وقت الفوت کما علیه الاکثر والاجود . الجمع کما فی الریاض والاحوط . نظرًا الی عموم من فاتته الخ و عدم المخالف . من جهة وقت الوجوب . معتبر ۱۲ منه

و مخیر است که این رباعیه را بجهر بخواند یا باخفات و اگر مال سفر است یک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی به قصد آنچه در ذمه اوست بس است و لکن احوط آنست که چهار نماز دو رکعتی و یک سه رکعتی بخواند و اگر نمیداند که از حضر است یا سفر سه نماز میکند دو رکعتی و چهار رکعتی و سه رکعتی و در جهر و اخفات ثنائیه و رباعیه اختیار دارد

فصل سوم در احکام قضا

احکام قضا

بدانکه قضای نماز نافله از نوافل یومیه استحباب موکد و ثواب عظیم دارد چنانچه گذشت و اگر نمیتواند عوض هر دو رکعت یک مد تصدق بکند و وزن مد در مسنونات وضو گذشت و اگر بر این هم قدرت ندارد پس عوض مجموع نوافل هر روزه یک مد بدهد و در وجوب قضای نمازهای واجبه خلاف عظیم است بعضی قائل بتوسعه مطلقا و برخی بتضییق مطلق حتی که از مباحات منع میکنند پس غذا هم نخورد الا بقدر سد رمق و اگر نمازهای بسیار داشته باشد هی بخواند تا اینکه وقت حاضره تنگ شود و جمعی گفته اند که اگر یک

نماز فوت شدہ است خواہ از ہمین روز و خواہ روز گذشتہ در
قضا تضیق است واگر نماز ہای متعدد فوت شدہ توسع است
و قول رابع این است کہ نماز امروزہ را قضا مضیق است و از
روز سابق قضایش وسعت دارد و محقق صاحب شرائع گویا
کہ قائل بقول ثالث است و جناب سید علی طباطبائی بقول
ثانی و خود ش ہم نماز ہای فائیتہ بر ذمہ داشت و یکجا میخواند
و نظر بتضیق مطلق چیز میخورد الا بما یمسک الرمق و مختار قول
اول است لکن احتیاط در قول اخیر و بہتر آنست کہ ہمیشہ عزم
قضا داشتہ باشد و کسیکہ نمیداند کہ چند نماز بر ذمہ او ست باید
اینقدر قضا بکند کہ اطمینان کامل بشود و برارت ذمہ حاصل و
کسیکہ متردد است کہ مثلاً نماز دو سال فوت کردہ است یا سہ
سال دو سال را قضا بکند فارغ میشود انشاء اللہ المتعال و اگر
سہ سال را قضا بکند احوط است تحصیلاً للبرائۃ عن الاشتغال

احکام قضا

فصل چهارم در قضائی نمازهای میت وآن مشتمل است بر دو مقاله مقاله اولی در قضای نماز هاے پدر و دان چند مسئله است مسئله اول هرگاه شخص مومن نماز را بسبب عذرے ترک کرده باشد پسر بزرگتر را می باید که آنرا قضا بکند پس اگر دختر ازو بزرگتر باشد براو قضا واجب نیست و در پسر بزرگ شرط نیست که وقت فوت پدرش حاضر و بالغ بوده باشد پس اگر در حین فوت طفل نابالغ بوده است یا اینکه غائب بوده بعد از یک دو سال خبر شده درین هر دو صورت قضای نمازها پدر براو واجب است و اگر شخصی نماز را بی عذر ترک کرده و وقت مرگ وصیت هم نکرده دور نیست که بر ورثه قضاے نماز هایش واجب نباشد ولیکن احوط وجوب قضا بر ولی است - بلکه فی الجملہ این قول قوی است - مسئلہ دوم اگر کسے تبرعاً نماز میتے را قضا بکند میت هم فارغ الذمه

قضای نماز میت

نمیشود و قضا از ولی هم ساقط مسئله سوم اگر ولی نماز میت را خودش بجا نیاورد و کسی را اجیر بگیرد مضایقه ندارد و خصوصاً هرگاه قضا کردن بر ود دشوار باشد یا در اشغال مهمه گرفتار مسئله چهارم اگر شخصی نماز اجاره بر ذمه دارد و او انکرده قضا کند بر ولیش قضای آن نماز استیجاری واجب نیست مقاله ثانیه در استیجار می باید که ورثه نماز میت را بلکه مطلق عبادات بدنیه محضه را اگر وصیت کرده باشد از ثلث مالش استیجار نمایند و وصیت در زیاده از ثلث بی اذن و امضای ورثه جاری نمیشود مسئله هرگاه شخصی نمازهای فائته خود بر ذمه دارد احوط آنست که قضای دیگر را اجیر نشود مسئله هرگاه مرد قضای زنی را اجیر شود صلوات جهریه را بجهر میخواند و اگر مقدمه بالعکس است یعنی زن قضای مرد را اجیر شده است احوط براش این است

قضای نماز میت

که در جهریه هم اخفات بکند الا در صورتیکه از استماع مرد اجنبی ایمن باشد مسئله در نمازهائیکه باجاره گرفته میشود مراعات ترتیب احوط است هرچند دور نیست که نظر باستخلاص میت ترتیب ساقط شودہ

تمت

خاتمہ

اور واسطی سند کی مہر اور دستخط مالک مطبع کی ثبت کیے گئے



الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا

للہ الحمد والمنہ کہ جلد ثانی از مجلدات خمسہ

عبقات الانوار فی امامۃ الائمۃ الاطہار ع

تصنیف فاضل معجب التقریر مبهر التحریر المحامی عن ذمار الائمۃ المعصومین الذاب عن
حریم السادۃ الطاهرین قاصم ظهور الجاحدین خافض رؤس المعاندین المحلی بکل زین
المبرا عن کل شین السید حامد حسین لازالت اقمار افاداتہ طالعۃ
وشموس تحقیقاتہ لامعۃ کہ مشتمل بر رد باب هفتم تحفہ اثنا عشریہ تالیف امام
الجماعۃ السنیہ رئیس تلک الفرقۃ السنیۃ افخر علمائهم العظام اشرف
فضلائهم الفخام شاہ عبد العزیز صاحب دهلوی حشرہ اللہ مع
من تولاہ وولاہ ما تولاہ حسب فرمایش جناب مستطاب
حاوی الفضائل الوضیہ جامع المناقب العلیہ مولوی سید
شریف حسین خان صاحب دام
مجدهم الشریف وعزهم المنیف محض
بعنایت پروردگار ولطف ائمہ
اطهار علیهم الصلوٰۃ والسلام
ما تتابع اللیل والنهار در سنہ ۱۳۰۲ھ
در شهر لکهنؤ محلہ
اسمٰعیل گنج
در مطبع اشرف الاخبار باهتمام سید واجد علی بلگرامی حلیۂ انطباع پوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

۴

قال الفاضل المحدث المحقق واما احادیث که بآن درین مدعا تمسک کرده اند پس همگی دوازده روایت
است اول حدیث غدیر خم که بطرق بسیار در کتب ایشان مذکور میشود و آنرا نص قطعی درین مد
انگارند حاصلش آنکه بریده بن الحصیب الاسلمی روایت کند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غدیر خم که بر
مراجعت از حجة الوداع میان مکه و مدینه باین موضع رسید جماعه مسلمین را که در رکاب آنجناب بودند حاضر فرمود
خطاب کرد که یا معشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت م
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و گویند که مولی بمعنی اولی بتصرف است و او
بتصرف بودن عین امامت است اول غلط درین استدلال آنست که اهل عربیت قاطبة انکار کرده اند
مولی بمعنی اولی آمده باشد بلکه گفته اند که مفعل بمعنی افعل هیچ جا در هیچ ماده نیامده چه جای این ماده علی الخ
الا ابو زید لغوی که این را تجویز نموده و متمسک او قول ابو عبیده است در تفسیر هی مولیکم ای اولی
لیکن جمهور اهل عربیت درین تجویز و تمسک تخطیه کرده اند و گفته اند که اگر این قول صحیح باشد لازم آید
بجای فلان اولی منک مولی منک گویند و هو باطل منکر بالاجماع و نیز گفته اند که تفسیر ابو عبیده به
حاصل معنی است یعنی النار مقرکم و مصیرکم والموضع اللائق بکم نه آنکه لفظ مولی

حدیث غدیر خم

بمعنی اولی است دوم آنکه اگر مولی بمعنی ولی هم باشد صله او را بالتصرف قرار دادن از کدام لغت منقول خواهد شد
چه احتمال است که اولی بالمحبة و اولی بالتعظیم مراد باشد و چه لازم که هر جا لفظ اولی بشنویم مراد اولی بالتصرف
گیریم قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین امنوا پیداست
که اتباع حضرت ابراهیم اولی بتصرف در آن جناب نبوده اند سیوم آنکه قرینه قابعه صریح دلالت میکند که مراد
از ولایت که از لفظ مولی یا اولی هر چه باشد فهمیده میشود بمعنی محبت است وهو قوله اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه و اگر مولی بمعنی متصرف فی الامر یا مراد از اولی اولی بتصرف میشد توقع این بود که میفرمودند که بار
خدایا دوست دار کسی را که در تصرف او باشد و دشمن دار کسی را که در تصرف او نباشد دوستی و دشمنی او را ذکر کردن
دلیل صریح است بر آنکه مقصود ایجاب دوستی او و تحذیر از دشمنی اوست نه تصرف و عدم تصرف و ظاهر است
که پیغمبر علیه الصلوة والسلام ادنی واجبات را بلکه سنن بلکه آداب قیام و قعود و اکل و شرب را بوجهی ارشاد فرموده که
آن معانی مقصوده از الفاظ او در فهم هر کس از حاضر و غائب بعد از معرفت لغت عرب بی تکلف حاصل میشود
و در حقیقت کمال بلاغت هم در این است و مقتضای منصب ارشاد و هدایت نیز همین در این مقدمه پس عمده اگر بر
مثل این کلام اکتفا فرماید که اصلا موافق قاعده لغت عرب آن معنی از وی بر نتوان داشت در حق نبی قصور گویائی و ۳
بلاغت بلکه سلبیت در تبلیغ و هدایت ثابت کردن است والعیاذ بالله پس معلوم شد که منظور آنجناب افاده همین
معنی بود که بی تکلف از این کلام فهمیده میشود یعنی محبت علی فرض است مثل محبت پیغمبر و دشمنی او حرام است
مثل دشمنی پیغمبر و همین است مذهب اهل سنت و جماعت و مطابق است فهم اهل بیت را ابو نعیم از حسن مثنی ابن
حسن سبط رضی الله عنهما آورده که از وی پرسیدند که حدیث من کنت مولاه آیا نص است بر خلافت علی رض گفت اگر
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدان خلافت را اراده میکرد هر آینه برای مسلمانان واضح میگفت چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
افصح الناس و واضح گوترین مردم بود هر آینه میگفت یا ایها الناس هذا ولی امری والقائم علیکم بعدی
فاسمعوا له واطیعوا بعد از آن گفت قسم خداست اگر خدا و رسولش علی را جهت این کار اختیار میکردند و علی امتثال
امر خدا و رسول نمیکرد و اقدام بر این امر کار نمیفرمود هر آینه بسبب ترک امتثال فرموده حق تعالی و حضرت سید الوری اعظم
الناس از روی خطا میبود شخصی گفت آیا نگفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه
حسن گفت آگاه باش قسم خداست اگر اراده میکرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلافت را هر آینه واضح میگفت و تصریح
میکرد چنانچه بر صلوة و زکوة کرده است و میفرمود یا ایها الناس ان علیا ولی امرکم من بعدی والقائم

حدیث غدیر خم

فی الناس بامری ونیز درین حدیث دلیل صریح است بر اجتماع ولایتین در زمان واحد زیرا که تقیید بلفظ بعد واقع نیست
بلکه سوق کلام برای تسویه ولایتین است فی جمیع الاوقات ومن جمیع الوجوه چنانچه بر ظاهر است و پیدا است که
شرکت امیر با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تصرف در حین حیات آنحضرت ممتنع بود پس این ادل دلیل است بر آنکه
مراد وجوب محبت اوست زیرا که در اجتماع محبتین محذوری نیست بلکه یکی مستلزم دیگری است و در اجتماع تصرفین
محذورات بسیار است وان قیدناه بما یدل علی امامته فی المآل دون الحال فرحبا بالوفاق لان اهل السنة
قایلون بذلک فی حین امامته و وجه تخصیص حضرت مرتضی این خواهد بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوحی معلوم
شد که در زمان امامت حضرت مرتضی بغی و فساد خواهد شد و بعضی مردم انکار امامت او خواهند نمود و طرفه آنست که بعضی
از علماء ایشان در اثبات آنکه مراد از مولی اولی بتصرف است تمسک کرده اند بلفظیکه در صدر حدیث واقع است وهو
قوله الست اولی بالمؤمنین من انفسهم باز همان سخن است که هر جا لفظ اولی می شنوند اولی بتصرف مراد میگیرند
چه ضرورست که این لفظ را هم بر اولی بتصرف حمل نمایند بلکه درینجا هم مراد همین است که الست اولی بالمؤمنین
من انفسهم فی المحبة بلکه اولی درینجا مشتق از ولایت است که بمعنی محبت است یعنی الست احب
الی المؤمنین من انفسهم تا تلایم اجزاء کلام و تناسب جمل متسقة النظام حاصل شود و حاصل معنی این خطبه چنین باشد ۴
که ای گروه مسلمانان مقرر است که مرا از جان خود دوستر میدارید پس هر که مرا دوست دارد علی را دوست دارد بار خدایا دوست
دار کسی را که دوست دارد او را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد او را عاقل را باید که درین کلام مربوط غور کند و حسن انتظام
او را دریابد و این لفظ پیغمبر الست اولی بالمؤمنین من انفسهم ماخوذ از آیت قرآنی است و از همین راه او را از
مسلمات اهل اسلام قرار داده بروی تفریع حکم نموده فرموده و در قرآن این لفظ جائی واقع شده که معنی اولی بالتصرف
درینجا اصلا مناسبت ندارد وهو قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولو
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله پس سوق این کلام برای نفی نسبت متبنی به متبنی است و بیان آنست
که زید بن حارثه را زید بن محمد نباید گفت زیرا که نسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجمیع مسلمانان نسبت پدر شفیق بلکه زیاده
بر آنست و زنان پیغمبر همه مادران اهل اسلام اند و اهل قرابت در نسبت احق واولی می باشند از غیر ایشان اگر چه شفقت
وتعظیم دیگران زیاده تر باشد پس مدار نسبت بر قرابت است که در متبنی و متبنی مفقود است نه بر شفقت وتعظیم و
همین است کتاب الله یعنی حکم خدا و معنی اولی بتصرف درین مقصود اصلا دخلی ندارد پس درینجا هم مراد همان معنی است
که در حدیث اراده کرده باشد واگر بالفرض صدر حدیث را بمعنی اولی بتصرف کردانیم نیز حمل مولی بر اولی بتصرف

حدیث غدیر خم

بتصرف مناسبت ندارد زیرا که در آن صورت این عبارت برای تنبیه مخاطبین است تا بکمال توجه و اصغا تلقی کلام آینده نمایند و اطاعت این امر ارشادی را واجب دانند مانند آنکه پدر در مقام وعظ و نصیحت به پسر خود بگوید که آیا من پدر تو نیستم و چون پسر اقرار کند او را آنچه منظور دارد بفرماید تا بحکم پدری و پسری قبول نماید و بر طبق آن عمل کند پس الست اولی بالمؤمنین درین مقام مثل الست رسول الله الیکم یا الست نبیکم واقع شده مناسبت یک لفظ از کلام آینده برای این عبارت جستن و در خواستن کمال سفاهت است تمام کلام را با این عبارت ربطی که هست کافیست و ازین طرفه آنکه بعضی از مدققین ایشان بر نفی معنی محبت و دوستی دلیل آورده اند که افاده دوستی حضرت امیر امری است که در ضمن آیه والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء ثابت شده بود پس از حدیث نیز اگر افاده همین معنی نماید لغو باشد و نفهمیده اند که افاده دوستی شخصی در ضمن عموم چیزی دیگر است و ایجاب دوستی همان شخص بالخصوص امری دیگر اگر شخصی بجمیع انبیاء الله و رسل الله ایمان آرد و بالخصوص نام محمد رسول الله صلعم منکر شود اسلام او معتبر نیست اینجا دوستی ذات حضرت امیر رض بشخصه منظور افتاده و در آیت دوستی بوصف ایمان که عام است مفاد شده بود و بر تقدیر اتحاد مضمون آیت و حدیث با آنچه قباحت شد کار پیغمبر خود همین است که تاکید مضامین قران و تذکیر آنها میکرده باشد خصوصا هرگاه وهنی و سستی از مکلفین در عمل بموجب قران دریابد قوله تعالی وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و هیچ مضمون در قران نیامده الا همان مضمون را در چند آیت تاکید فرموده اند باز از زبان پیغمبر تاکید و تقریر آن کنانیده اند تا الزام حجت و اتمام نعمت کرده باشند و هر که قران و حدیث را دیده باشد مثل این کلام پوچ نخواهد گفت والا تاکیدات و تقریرات پیغمبر در باب روزه و نماز و زکوة و تلاوت قران همه لغو خواهد شد و نزد خود شیعه نص امامت حضرت امیر را بار بار گفتن و تاکید کردن همه لغو و بیهوده خواهد بود معاذ الله من ذلک و سبب فرمودن این خطبه چنانچه مورخین و اهل سیر آورده اند صریح دلالت میکند که منظور افاده محبت و دوستی حضرت امیر بود زیرا که جماعه از صحابه که در مهم ملک یمن با آنجناب متعین شده بودند مثل بریده اسلمی و خالد بن الولید و دیگر نامداران هنگام مراجعت از آن سفر شکایتهای بیجا از حضرت امیر بحضور عرض نمودند چون جناب رسالت پناه دیدند که این قسم حرفها مردم را بر زبان رسیده است و اگر من یک دو کس را ازین شکایتها منع خواهم نمود محمول بر پاس علاقه نازکی که حضرت امیر را با جناب او بود خواهند داشت و ممتنع نخواهند شد لهذا خطبه عام فرمود و این نصیحت را مصدر ساخت بکلمه که منصوص هست در قران الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی هرچه میگویم از راه شفقت و خیر خواهی میگویم محمول بر پاسداری کسی نه نمایند و علاقه کسی را با من در نظر نیارند محمد بن اسحاق و دیگر اهل سیر تفصیل این قصه را آورده اند

اقول و مستعین بلطف المسدد الموفق بر ناقدان بصیر و متتبعان خبیر مثل سفیده صبح منیر لائح و مستنیر است که آنچه شاه
صاحب با وصف مرجعیت خواص و عوام و ادعای کمال حذاقت و مهارت در مقابله خصام حصر احادیث حضرت خیر الانام علیه و
آله آلاف التحیة و السلام که اهل حق بآن استدلال بر خلافت وصی مطلق می نمایند در دوازده فرموده اند از اکاذیب بارده و دعاوی
فاسده است و چنین دعوی باطل با وصف این همه لاف و گزاف هوش از سر می رباید و هر چند امعان نظر و انعام فکر در آن
بکار می رود جز حیرت بر حیرت نمی افزاید بار خدایا این کدام حصر است عقلی یا استقرای عقل را خود در امثال این امور دخلی نیست
و اما استقرا پس حال آنهم از استقرا ظاهر که آنچه از احادیث این مطلب شریف در کتب متداوله اهل حق مسطور است بلا شبهه
اضعاف مضاعف این عدد است خصوصاً نظر باینکه در جمله آن احادیث هم داخل که از آن افضلیت جناب امیر علیه السلام
ثابت میشود که آن مستلزم امامت است و این قسم احادیث خارج از حد و احصا و بیرون از حیطه استقصا است و جمیع
از علمای اعلام و فضلای فخام اهل حق لا تصریحاً و لا تلمیحاً این حصر باطل را ذکر نفرموده و از مخالفین هم کسانیکه از کذب و
افترا استحیا دارند چنین جسارت که مفضی بخسارت است بکار نبرده و اینک کتب اهل حق حاضر و در اکناف و اطراف
دائر و سائر فقد ار المتعنت متوجه گردیده ملاحظه آن فرمایند و سعی مامی نمایند که علمای اخیار و اعلام ابرار در مقام احادیث
٦ این مرام چه قدر ایراد نموده اند باوصفیکه بطور مشتی نمونه از خرواری و اندکی از بسیاری ذکر کرده اند و از اینجا است که
خواجه کابلی از افتضاح و دار و گیر اهل حق اندیشیده از تصریح صریح باین حصر باطل اعراض ورزیده لیکن از ایهام و اشعار
کانهم عند الامعان بمنزله تصریح است خود را باز نمیدارد و میگوید المطلب الرابع فی ابطال استدلال الروافض علی
ص ان الامام بعد النبی علی باحادیث اهل السنة و هی اثنا عشر الخ مگر شاه صاحب پرده از روی کار گرفته حیا را بر طاق
گذاشته زیادة للفرع علی الاصل بکلمه یکی از دوازده است تصریح صریح بر حصر فرموده و از ارتکاب دروغ فضیح نیندیشیده تا
حال شاه صاحب در همچو امور واضح و بین که صدق و کذب آن بادنی التفات ظاهر میشود پس غور باید نمود که در
امور یکه محل التباس و اشتباه میباشد چه قسم اکاذیب و افترا آت را تدسیس فرموده باشند و چها دغل و تلبیس در آن بکار
برده و العجب کل العجب که شاه صاحب تقریر شیعه را در استدلال باین حدیث بعنوانی عجیب و طرزی غریب نقل کرده اند
که چنین حدیث متواتر را فقط به بریده اسلمی منسوب ساخته اند و از اشعار بتواتر آن لا اقل بتکثر طرق آن اعراض کرده خواجه
کابلی لفظ غیره را بعد بریده از خدا شرم کرده افزوده بود دل شاه صاحب نداد که بذکر آنهم بپردازند حالانکه بر ارباب تتبع و
بحث و اصحاب تفحص و استقرا بر خیر احتجاب و استتار و خفا نیست که این حدیث بطرق متعدده و اسانید متکثره در کتب
فریقین از جمعی کثیر از صحابه عظام مروی گردیده و اضعاف مضاعفه شرط تواتر در آن متحقق گشته احصای جمیع طرق آن

ان درين وجيزه متعسر لهذا بذكر اقوال ناصه بر تعدد طرق آن مي پردازم پس بدانكه ابو الحسن مغازلي كه جلالت قدرش
از مطالعه انساب سمعاني وتراجم الحفاظ ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني ظاهر است در كتاب المناقب على ما نقل عنه جناب
العدة رحمه الله تعالى گفته قال ابو القاسم الفضل بن محمد هذا حديث صحيح من رسول الله صلى الله عليه وسلم
وقد روى حديث غدير خم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم نحو من مائة نفس منهم العشرة وهو حديث ثابت
لا اعرف له علة تفرد علي بهذه الفضيلة لم يشركه فيها احد انتهى واين كلام قطع نظر از دلالت بر كمال تواتر و
استفاضه حديث غدير كه صد صحابه كه از جمله ايشان عشره مبشره اهل سنت اند آنرا روايت كرده اند دال است برآنكه اين حديث
برامامت يا افضليت آنجناب كه مستلزم امامت است دلالت دارد زيراكه عدم مشاركت ديگري جناب امير عليه السلام را
درين فضيلت دليل صريحست بر اختصاص آنجناب باين فضيلت پس اگر اين فضيلت امامت است فذاك المطلوب واگر
غير امامت است پس باز هم چون ديگران ازآن بهره ندارند جناب امير عليه السلام افضل از ايشان باشد وابن عقده كه از اعاظم
حفاظ معتمدين ومشاهير محدثين معتبرين اهل سنت است وتحفظ واتقان او بجائي رسيده كه على ما صرح به الدارقطني باجمع
اهل كوفه حافظ تر از او از عهد ابن مسعود تا زمانش ديده نشده كتابي مستقل در جمع طرق اين حديث واسناد روات اين حديث
از صحابه تصنيف فرموده حيازت اجر جميل نموده وقريب صد كس صحابه را نام برده وجمله طرق آن ذكر ساخته چنانچه علماي
اعلام ما رضوان الله عليهم اجمعين بآن تصريح نموده اند واگر متعصب عنيدي را وساوس ظلمانيه وهواجس نفسانيه
درگيرد وعدم تيسر كتاب ابن عقده را درين بلاد غنيمت شمرده بانكار وجود واصل آن برخيزد اينك بحمد الله تعالى مهر سكوت
برلب بزده واري اورنم وتصريحات اعلام اهل سنت متضمن ذكر كتابش ذكر كنم ابن تيميه كه فضائل جليله ومناقب
جميله او برناظر درر كامنه ابن حجر عسقلاني وفوات الوفيات صلاح الدين وغير آن مخفي نيست در منهاج السنه كه آنرا
جواب كتاب منهاج الكرامه علامه حلي عليه الرحمه گمان ساخته در ذكر اين حديث گفته وقد صنف ابو العباس بن عقدة
مصنفا في جمع طرقه وحافظ ابن حجر عسقلاني كه حضرات اهل سنت را نازش وفخار بتبحر وتحقيق اوست تصريح فرموده
بانكه اكثر اسانيد ابن عقده صحاح وحسان است چنانچه نور الدين سمهودي كه مناقب عاليه ومحامد غاليه او از ضوء
لامع سخاوي وجذب القلوب شيخ عبد الحق دهلوي لمعان ظهور دارد در جواهر العقدين نقل كرده حيث قال
قال الحافظ ابن حجر حديث من كنت مولاه فعلي مولاه اخرجه الترمذي والنسائي وهو كثير الطرق جدا
وقد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد وكثير من اسانيدها صحاح وحسان وچون باصل فتح الباري
شرح صحيح بخاري كه بعنايت باري نزد حقير موجود بود رجوع كردم درآن يافتم كه او در مناقب جناب امير عليه السلام

باب مناقب علي بن ابي طالب من ابي المظفر نسخه احمد حسن خان

واما حديث من كنت مولاه فعلي مولاه اخرجه الترمذي والنسائي وهو كثير الطرق جدا وقد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد وكثير من اسانيدها صحاح وحسان انتهى ومسعود سجستاني كه از اكابر روايان اهل سنت است چنانچه بر متتبع خبير پوشيده نيست نيز كتابي مفرد در بيان حديث غدير تصنيف كرده واز صد و بيست صحابه اين حديث شريف را روايت نموده وآنرا به كتاب الدراية في حديث الولاية مسمى ساخته چنانچه سيد علي ابن طاوس در اقبال ارشاد فرموده اعلم ان نص النبي صلعم على مولانا علي بن ابيطالب صلوات الله عليه يوم الغدير بالامامة ما يحتاج الى الكشف وبيان لاهل العلم والامانة والدراية وانما نذكر تنبيها على بعض من رواه ليقصد من شاء ويقف على معناه فمن ذلك ما صنفه ابو سعد مسعود بن ناصر السجستاني المخالف لاهل البيت في عقيدته المتفق عند اهل المعرفة على صحة ما يرويه لاهل البيت وانه صنف كتابا سماه كتاب الدراية في حديث الولاية وهو سبعة عشر جزءا روى فيه حديث نص النبي صلعم بتلك المناقب والمراتب على مولانا علي ابن ابيطالب عن مائة وعشرين نفسا من الصحابة انتهى ومحمد بن جرير طبري كه از اكابر محدثين وائمه مجتهدين اهل سنت است نيز كتابي در طرق اين حديث تصنيف كرده چنانچه صاحب عمده عليه الرحمه فرموده قد ذكر محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ خبر يوم الغدير وطرقه في خمسة وسبعين طريقا وافرد له كتابا سماه كتاب الولاية انتهى وابن كثير شامي على ما نقل ذكر محمد بن جرير الطبري گفته اني رايت كتابا جمع فيه احاديث غدير خم في مجلدين ضخمين وكتابا جمع فيه طرق حديث الطير بعد تحرير اين مقام كتاب معجم الادباء ياقوت حموي كه نسخه صحيحه آن كه از نظر سيوطي گذشته بعنايت سرمدي بدست اين هيچمدان افتاد از ملاحظه آن ظاهر گرديد كه وجه تصنيف طبري كتاب طرق حديث غدير آن بود كه بعض مشايخ بغداد روي خود را بتكذيب حديث غدير سياه كرده بودند واز راه مزيد جسارت كه جزايشان نصيب احدي از اهل اسلام مباد اين تكذيب را منظوم كرده وعياذا بالله حديث غدير را كذب عظيم وزور جسيم ناميده وچون اين بابكي او بطبري رسيد او اين كتاب را تصنيف فرمود قال في المعجم وكان قد قال بعض الشيوخ ببغداد بتكذيب غدير خم وقال ان علي ابن ابيطالب كان باليمن في الوقت الذي كان رسول الله صلعم بغدير خم وقال هذا الانسان في قصيدة مزدوجة يصف فيها بلدا بلدا ومنزلا منزلا ابياتا يلوح فيها الى معنى حديث غدير خم فقال ثم مررنا بغدير خم كم قايل فيه بزور جم على علي والنبي الامي وبلغ ابا جعفر ذلك فابتدأ بالكلام في فضائل علي وذكر طريق حديث خم انتهى ولنعم ما كتب بعض ناظري هذا المقام من هذا الكتاب لعنة الله على الكاذبين والمعاندين والمنكرين وكتب آخر جزاه الله خيرا

صـ
ترجمه محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الطبري
۳۱۶ ورق جلد ثالث

صـ
فصل في نبذ من اخبار من رأى النبي صلى الله عليه وآله من باب ثلاثة الى ... آخر الكتاب

صـ
في ذكر سنن الدار قطني
۳۲۱ ورق

صـ
في ذكر حديث رد الشمس من كتاب المناقب
۳۲۲ ورق

صـ
باب فضل صحابته وافضل واولين ورد الشمس على علي من كتاب المناقب

صـ
حرف الطاء المهملة من التنسيب والالقاب آخر الكتاب ورق
۳۱۶

خیر اقف وانظر بنظر الانصاف و الاعتبار علی حد العداوة والانکار انتهی وکلام ذهبی در تذکرة الحفاظ که در ما بعد منقول می
شود درباره این حدیث شریف اسماع نظر امیدوار هست مسیفر باید که من بر کتابیکه طبری در آن طرق این حدیث جمع کرده واقف شدم پس
بملاحظه کثرت طرق آن مدهوش کردیدم و ازین جا است که ذهبی با وصف آنهمه تعصب و عناد که در بسیاری از احادیث صحیحه
قدح کرده تا آنکه حدیث طیر را هم بهواجس و وساوس ظلمانیه که بطلانش از کلام خودش ظاهر است موضوع و انسته تصریح بجودت
طرق این حدیث شریف نموده و کتابی مفرد در ان تصنیف فرموده کما فی مفتاح کنز الدرایه و غیره و ابن کثیر شامی از
ابو المعالی جوینی علی ما نقل نقل کرده اند کان یتعجب و یقول شاهدت مجلدا ببغداد فی ید صحاف فیه روایات
هذا الخبر مکتوبا علیه المجلدة الثامنة والعشرون من طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و یتلوه المجلد التاسع والعشرون
زیاده ازین تواتر و استفاضه بخیال نمیگنجد که صرف در نقل طرق آن بست و هشت جلد یا زیاده تصنیف شده هرگز خبری در
اهل اسلام چنین تواتر و استفاضه متعارف نیست که زیاده از صد صحابه روایت آن کرده باشند و اکثر اسانید آن صحاح و
حسان باشد و علمای اعلام اهلسنت در جمع طرق آن کتب تصنیف کرده باشند تا آنکه بعضی بست و هشت مجلد محض در طرق
آن نوشتند و ازهمین جا است که اکابر محدثین اهل سنت که حظی از انصاف داشتند تصریح بتواتر آن کرده اند چنانچه شیخ حافظ
محمد بن الجزری الشافعی در رساله اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علی ما نقل عنه اثبات تواتر این حدیث از طرق کثیره
نموده و منکر آن را بعصبیت و جهل منسوب ساخته و شیخ جلال الدین سیوطی نیز که از اکابر محدثین متاخرین اهلسنت
است در رساله قطف الازهار علی ما نقل صاحب الحجج الباهره نص بر تواتر این حدیث فرموده و نیز سیوطی در رساله الازهار
المتناثرة فی الاخبار المتواتره که در خطبه آن این عبارت نوشته و بعد فانی جمعت کتابا سمیته الفوائد المتکاثرة
فی الاخبار المتواترة اوردنا فیه ما رواه من الصحابة عشرة فصاعدا مستوعبا طرق کل حدیث و الفاظه فجاء
کتابا حافلا لم اسبق الی مثله الا انه لکثرة ما فیه من الاسانید انما یرغب فیه من له عنایة بعلم الحدیث و اهتمام عال
وقلیل ما هم فرایت تجرید مقاصده فی هذه الکراسة لیعم نفعه بان اذکر الحدیث و عدة من رواه من الصحابة مقرونا
بالعزو الی من خرجه من الائمة المشهورین و فی ذلک مقنع للمستفیدین و سمیته الازهار المتناثرة فی الاخبار
المتواترة حدیث غدیر را از متواترات شمرده چنانچه و احادیث مناقب جناب امیر نموده حدیث من کنت مولاه فعلی
مولاه اخرجه الترمذی عن زید بن ارقم و احمد عن علی و ابی ایوب الانصاری و البزار عن ابی هریرة و طلحة و عمارة
و ابن عباس و بریدة و الطبرانی عن ابن عمر و مالک بن الحویرث و حبشی بن جنادة و جریر و سعد بن ابی وقاص
و ابی سعید الخدری و انس و ابو نعیم عن جندع الانصاری و اخرجه ابن عساکر عن عمر بن عبد العزیز قال حدثنی عدة

انهم سمعوا رسول الله ص یقول من کنت مولاه فعلی مولاه[18] واخرج ابن عقدة فی کتاب الموالاة عن زر بن حبیش قال قال علی من ههنا من اصحاب محمد فقام اثنا عشر رجلا منهم قیس بن ثابت[19] وحبیب بن بدیل بن ورقا[20] فشهدوا انهم سمعوا رسول الله ص یقول من کنت مولاه فعلی مولاه واخرج ایضا عن یعلی بن مرة[21] قال لما قدم علی الکوفة نشد الناس من سمع رسول الله ص یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فانتدب له بضعة عشر رجلا منهم یزید او زید بن شرحبیل[22] الانصاری انتهی بلفظه وقول سیوطی بتواتر حدیث دیگر علمای اهلسنت هم نقل کرده اند در شرح جامع صغیر عزیزی مذکور است

(حرف المیم مع النون)

من کنت مولاه فعلی مولاه حم عن البراء بن عازب حم عن بریدة بن الحصیب ت ن والضیاء عن زید بن ارقم (ای مسند احمد حنبل ۱۲ ای الترمذی ۱۲ ای النسائی ۱۲) قال المؤلف حدیث متواتر ومحمد بن اسمعیل در روضه ندیه شرح تحفه علویه گفته وحدیث الغدیر متواتر عند اکثر ائمة الحدیث قال الحافظ الذهبی فی تذکرة الحفاظ فی ترجمة من کنت مولاه الف محمد بن جریر فیه کتابا قال الذهبی وقفت علیه فاندهشت لکثرة طرقه انتهی وقال الذهبی فی ترجمة الحاکم ابی عبد الله بن البیع واما حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه فله طرق جیدة افردتها بمصنف قلت عده الشیخ المجتهد نزیل حرم الله ضیاء الدین صالح بن مهدی المصلی فی الاحادیث المتواترة التی جمعها فی اتحاف الاعنی لفظ من کنت مولاه فعلی وهو من ائمة العلم والتقوی والانصاف انتهی وملا علی قاری نیز باوصف آنکه در مقام مقابله شیعه ابطال

(فی شرح بیت ...)

تواتر این حدیث شریف خواسته بل از غایت بی باکی کلام در صحت آن نموده لیکن در مقام دیگر آنرا صحیح قطعی دانسته از بعض حفاظ تواتر اینحدیث شریف نقل کرده کما سیجئ وانکاری بر آن نکرده بلکه دلیل آن وارد نموده وجمال الدین محدث هم در اربعین خود تصریح بتواتر اینحدیث شریف نموده کما سیجئ وثناء الله پانی پتی تلمیذ جناب شاه صاحب داد انصاف داده کما بیی در دیده آورده نتوانسته که بمسلک جناب شان در اخفای تعدد طرق حدیث غدیر وتواترش بر رود ور ونق دین وایمان بانهماک در تعصب برد ناچار بتکثر وتعدد طرق آن تصریح نموده وگفته که سی کس از صحابه روایت آن کرده اند وبدرجه صحت رسیده وجمهور محدثین آنرا در صحاح وسنن ومسانید روایت کرده اند بلکه تنصیص بر تواتر آن مکررا وموکدا فرموده چنانچه در سیف مسلول برای مفرقین دین جناب سید المرسلین وجاحدین ومنکرین ارشادات جناب ختم النبیین شمشیر ابدار از غلاف برمی آرد واین عبارت می نگارد اول حدیث بریدة بن حصیب وغیره جماعتی از صحابه روایت میکنند از نبی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غدیر خم که جائیست میان مکه ومدینه خطبه خواند وگفت یا ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المؤمنین وانا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی علیا این حدیث بدرجه صحت بلکه بدرجه تواتر رسیده وسی کس از اصحاب منهم علی بن ابی طالب[1] وابو ایوب[2]

(مقاله سیوم ... منتهی ... مطبوعه ...)

حدیث غدیر خم

ایوب و زید بن ارقم و براء بن عازب و عمرو بن مرة و ابو هریرة و ابن عباس و عمارة بن بریدة و سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و
انس و جریر بن مالک بن حویرث و ابو سعید خدری و طلحه و ابو الطفیل و حذیفه بن اسید و غیره مروی گشته و جمهور محدثین
این حدیث را در صحاح و سنن و مسانید روایت کرده اند و در بعضی روایات آمده من کنت اولی به من نفسه فعلی
ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه روافض این حدیث را نص جلی بر استخلاف علی میگویند و میگویند که مولی بمعنی
اولی بالتصرف است فهو الامام و روافض بر الفاظ این حدیث متواتر زیادة روایت میکنند و هو الخلیفة من بعدی
و هو ولیکم بعدی و این زیادة منکر و موضوع است الخ و بعد چنین تواتر و استفاضه که مخالفین هم معترف باشند
کسیکه منکر تواتر و ثبوت صحت آن باشد در حق او چه باید گفت نمیدانم که انحضرات با صحاب سفسطه و مباهتین میل کرده و دیده و
دانسته از عقل دست بردار شده اند یا تعصب قلب و سمع ایشان را مطبوع ساخته لا یعقلون شیئا و لا یهتدون و حیرتم می آید
که اثبات معجزات خاتم الانبیا بچه طور خواهند کرد و سبحان الله بر انشاری تواتر اهل اسلام که در آن اوشان شریک نیستند
و با جمعهم بتکذیب آن می پردازند حجت باشد و برین گروه نصفت پژوه هیچ حدیثی متواتر حجت نباشد که در نقل و روایت
آن خود هم شریک اند بلکه بتواترش معترف و لنعم ما قال السید المرتضی اما الدلالة علی صحة الخبر فما یطالب بها الا
متعنت لظهوره و انتشاره و حصول العلم لکل من سمع الاخبار به و ما المطالب بتصحیح خبر الغدیر و الدلالة ١١
علیه الا کالمطالب بتصحیح غزوات النبی الظاهرة المنشورة و احواله المعروفة و حجة الوداع نفسها لان ظهور الجمیع
و عموم العلم به بمنزلة واحدة و بعد فان الشیعة قاطبة تنقله و تتواتر به و اکثر رواة اصحاب الحدیث ترویه
بالاسانید المتصلة و جمیع اصحاب السیر ینقلونه عن اسلافهم خلفا عن سلف نقلا بغیر اسناد مخصوص کما نقلوا
الوقائع و الحوادث الظاهرة و قد اورده مصنفو الحدیث فی جملة الصحیح و قد استبد هذا الخبر بما لا یشرکه فیه سائر
الاخبار لان الاخبار علی ضربین احدهما لا یعتبر فی نقله الاسانید المتصلة کالخبر عن وقعة بدر و خیبر و الجمل و الصفین
و ما جری مجری ذلک من الامور الظاهرة التی یعلمها الناس قرنا بعد قرن بغیر اسناد و طریق مخصوص و الضرب
الآخر یعتبر فیه اتصال الاسانید کاخبار الشریعة و قد اجتمع فی خبر الغدیر الطریقان معا مع تفرقهما فی غیره من الاخبار
علی ان ما اعتبر فی نقله فی اخبار الشریعة اتصال الاسانید لو فتشت عن جمیعه لم تجد رواته الا الآحاد و خبر الغدیر
قد رواه بالاسانید الکثیرة المتصلة الجمع الکثیر فمزیته ظاهرة و اگر ناظر غیر متعصب از قول فقیر متحیر شود و در نسبت انکار
تواتر این حدیث شریف بحضرات اهل سنت تکذیب من نماید اینک شواهد این معنی ذکر میکنم و با ثبات میرسانم که انکار تواتر
درجه حساب انحضرات قناع حیا را بر گرفته بانکار صحت آن پرداخته اند و تکذیب و تغلیط آن ساخته فخر رازی در نهایة العقول

حدیث غدیر

صح
فی عبقات الأنوار المنهج الثانی
فی اثبات حدیث الغدیر
فی المسئلة التاسعة فی الأخبار
علی النصوص من المقصد من
الأصل العشرین

از تحقیقات نهایة العقول است غایت ذهول اکار شد شده سفرنامیدا تا دعوا هم العلم الضروری بصحتها فهی مکابرة
لا انا نعلم انه لیس العلم بصحته کالعلم بوجود محمد علیه السلام وغزواته مع الکفار وفتح مکة وغیر ذلک من المتواترات
بل العلم بصحة الاحادیث الواردة فی فضائل الصحابة اقوی من العلم بصحة هذا الحدیث مع انهم یقدحون فیها واذا
کان کذلک فکیف یمکنهم القطع بصحة هذا الحدیث وایضا فلان کثیرا من اصحاب الحدیث لم ینقلوا هذا الحدیث
کالبخاری ومسلم والواقدی وابن اسحاق بل الجاحظ وابن ابی داود السجستانی وابو حاتم الرازی وغیره من ائمة الحدیث
قدحوا فیه واستدلوا علی فساده بقوله علیه السلام قریش والانصار وجهینة ومزینة واسلم وغفار موالی دون
الناس کلهم لیس لهم موالی دون الله ورسوله والثانی وهو ان الشیعة یزعمون انه علیه السلام انما قال هذا الکلام
بغدیر خم فی منصرفه من الحج ولم یکن علی مع النبی فی ذلک الوقت فانه کان بالیمن انتهی پس تعصب انحضرت بنظر انصاف
ملاحظه فرمودنی است که مثل انحدیث متواتر ومشهور که زیاده از صد کس صحابه روایت آن کرده اند واکثر طرق آن صحیح وثابت وحسن
ودر صحاح قوم مروی وکتب عدیده در تعدد طرق آن مصنف شده در معرض مقابله اهل حق از معرض اعتبار ساقط سازند وبقدح
آن می پردازند وجمیع احادیث وارده در فضایل صحابه که بنذری از آن باعتراف ثقات اثبات موضوع است اقوی از انحدیث
گویند چه الف ولام که بر احادیث در کلام رازی داخل است مشعر است بر آنکه جمیع احادیث فضایل صحابه اقوی ازین حدیث باشد
علی ما افاده الرشید ولو تنزلنا فلا اقل من کون اکثرها اقوی وبطلان نیز یفا لا یخفی علی اولی النهی حالانکه
اقوی بودن جمیع فضایل صحابه یا اکثر آن از حدیث غدیر کذب وبهتان بحت است هرگز یک حدیثی هم از فضائل صحابه بقوت
انحدیث نمیرسد وبهپایه آن نیست چه جا که جمیع آن خرافات یا اکثر آن قوی تر ازین حدیث باشد وبر مدعی لازم است که جمیع
احادیث فضایل صحابه نقل نماید وبعد آن مروی شدن آن از اکثر ازین صحابه که حدیث غدیر را روایت کرده اند ثابت سازد وبعد آن
ثابت فرماید که اکثر اسانید آن مثل اسانید حدیث غدیر بلکه زیاده از آن صحیح وحسن ست وبا اینهمه کلفت ومعارضت وادعای
اقوی بودنش وقتی تمام شود که جمیع احادیث فضائل صحابه یا اکثر آنرا از طرق شیعه بچنین اسانید قویه کثیره بلکه زاید از آن ثابت
نماید وبا زخیانچه نزد شیعه حدیث غدیر متواتر است ومروی از طرق بسیار همچنان تواتر آن احادیث را از طرق خویش
وکثرت اسانیدان ثابت فرماید وبا اینهمه از راه تبرع بر رازی واولیای او که در نصرت باطل کذب لاعلی الاطلاق حلال
بلکه مستحسن شمرده اند تنگ گیری نمیکنیم ومجال را بر ایشان دشوار نمی نمائیم وطریقه مجاملت ومساحت ومساهلت می پیمائیم
ومیگوئیم که تصدیق دعوای خود را در اکثر یا کل احادیث فضائل صحابه گذاشته مساوات بعض احادیث فضائل صحابه را اگر چه
ده یا پانزده بلکه پنج یا شش باشد با حدیث غدیر در قوت ثابت فرمایند فضلا از آنکه اقوی بودن آنرا از انحدیث شریف منقصه

۱۳
صح
فی الایضاح فی ذکر آیة
التطهیر من القسم الثالث
۳۲۶ / ۳۳۰ ق

بنص ظهور رسانند واما ادعای این معنی که دعوی علم ضروری بصحت این حدیث مکابره است پس مکابره بیش نیست چه ادعای
سنیه ادعای تواترش وعلم ضروری بصحت آن کنند باشد حدیث غدیر در وصف قوت وصحت مثل آن یا بهتر از آن خواهد
بود وجود منع وامثال این امور غیر کافی والامیر سد که مانعی بنیه وجود مکه ومدینه ووجود جناب رسالت مآب هم کند ودر محض منع
اکتفا نماید آری اگر فارق لائق قبول در حدیث شریف ودیگر متواترات بیان کنند توجه بجواب آن کرده شود ولنعم ما افاد
مولانا الهمام في عماد الاسلام حيث قال لا شك في ان كل من تامل وانصف في كثرة طرق الحديث واشتهارها
بين الخاصة والعامة مع وفور الدواعي الى الكتمان وكثرة الصوارف عن النقل يحصل له العلم الضروري
بصحة هذا الحديث كيف وقد يحصل للمسلمين القطع واليقين في كثير من الامور الدينية التي هي
ادون مرتبة في باب التواتر من هذا الحديث كآيات التحدي والتهديد بها على رؤس الاشهاد من الكفار
واعداء الدين مع وجود الدواعي الى المعارضة وعدم وجود الموانع وهكذا صدور المعجزات ونحو ذلك مع
ان الكفار كانوا ينكرون ذلك كله ويدعون ان اهل الاسلام كلهم تواطؤا على الكذب واختراع هذه الاخبار
لان كلهم من ارباب الاغراض والدواعي الى وضع تلك الاخبار كما ان اهل الاسلام يدعون كذلك في باب الاخبار
المخصوصة باهل المذاهب الفاسدة من اليهود والنصارى والصابئين وعبدة النيران والاوثان وسائر ١٣
المشركين فكيف يسوغ لمسلم منصف ان ينكر التفاوت بين العلمين فعلى تقدير التسليم يكون حاله كحال
التفاوت بين البديهيين فانه قد يكون احدهما اجلى من الآخر كيف ولو لم يكن الامر كذلك يلزم ابطال كثير
من المتواترات انتهى وحیرتها از افادات نادره امام رازی برمی دارم که قول او وایضا فلان الخ چه کلام بی مغز است که اگر قول
فاضل رشید رشوکت عمر پرا است باشد وجناب او در علم حدیث بپایه ای که اصلا خبری از آن نبوده باشد وبتجربه اسماء علم
درایت هم بهره برده فکیف التبحر پر ظاهر این چه قدح است که بخاری ومسلم وواقدی آن را روایت نکرده اند کدام کس از اصحاب
علوم حدیث عدم اخراج این اصحاب ثلثه یا چند کس دیگر از روایتی را قادح صحت یا تواتر آن روایت گفته چنین عالم متبحر
هیچ حرف واهی جز تعصب مذهب محلی ندارد آیا روایت احادیث صحیحه منحصر است در اخراج شیخین وثالث ایشان واقدی
ولله الحمد که عبد الحق دهلوی با آنکه از ایراد قدح ابی حاتم رازی وغیره در حدیث غدیر خود را باز نداشته ومسلک مبتذل قدح بحت
حمایت باطل شتافته لیکن اندک استحیا را کار فرموده باین سفسطه که بعدم اخراج بخاری ومسلم وواقدی متمسک گردیده لیکن بجای
مواخذه اهل حق وکشمکش الزام ایشان چاره از آن ندیده که بعدم قدح شیخین در صحت حدیث غدیر
مابعد سید ... وچه ... که عدم اخراج بخاری ومسلم حدیثی را قادح ...

در جواب وجه دیگر فائده او گفته امام رازی را از ... عقلیه ... ساختن ... قرین ...

الفصل الثانی
الباب الاول

الا بر علمای سنیه و محققین ایشان صحاح احادیث منحصر در صحیحین نیست بلکه از خود بخاری و مسلم ثابت شده که اوشان تصریح
کرده اند که احادیث صحیحه را ما استیعاب نکرده ایم بلکه قصد جمع جمله از احادیث نموده اند چنانچه فقیهی که در فقه تصنیف میکند قصد
او جمع جمله از مسائل فقهیه باشد نه آنکه جمیع مسائل فقهیه را در آن حصر کند قال النووی فی شرح صحیح مسلم بعد ذکر
الزام الدارقطنی و غیره الشیخین اخراج احادیث ترکا اخراجها قائلین ان جماعة من الصحابة رووا عن رسول الله
ورویت احادیثهم من وجوه صحاح لا مطعن فی ناقلیها و لم یخرجا من احادیثهم شیئا فیلزمهما اخراجها ما هذا
لفظه و صنف الدارقطنی و ابو ذر الهروی فی هذا النوع الذی الزموهما و هذا الالزام لیس بلازم فی الحقیقة
فانهما لم یلتزما استیعاب الصحیح بل صح عنهما تصریحهما بانهما لم یستوعباه و انما قصدا جمع جمل من الصحیح کما یقصد
المصنف فی الفقه جمع جملة من مسائله الخ و قطع نظر از اینهمه اگر مسلم و بخاری حدیث غدیر را در صحیحین خود روایت
میکردند باز هم حضرات متعصبین و جاحدین و معاندین را چه فائده می بخشید و این زمره سینه را که آب در دیده ندارند کی مانع
از قدح و جرح و انکار و ابطال آن میگردید چه عنقریب بیدانی که حدیث منزلت را با وصفیکه جناب شیخین در صحیحین خود
روایت کرده اند بارها متعصبین سنیه دست از قدح آن نکشیده و نقاب حیا در ابطال آن از رخ برکشیده آمدی در آن قدح
کرده و آنرا صحیح ندانسته و ابن حجر هم این هفوه واهی او را ذکر نموده دل خوش میکند و عضدی هم اتباع آمدی پیش میگیرد و شارح
طوالع هم درین خبط عمیا گرفتار شده و قوشجی هم اشعار بعدم صحت آن نموده و تفتازانی هم آنرا لائق اعتبار ندانسته و همچنین
حدیث تخلف جناب امیر از بیعت ابی بکر را که در صحیحین مذکور است رد نمایند و تضعیف آن پردازند و روایت ابن حبان
را که تردد ائمه قوم ملحد و زندیق بوده بر این روایت ترجیح دهند کما یظهر من الصواعق و نیز حدیث مهاجرت حضرت فاطمه ابی بکر را
تا وفات و عدم مکالمه با او که در صحیح بخاری مذکور است باطل پندارند که اثبات رضای آنحضرت از ابی بکر باهتمام تمام نمایند
چنانچه از تحفه و صواعق و غیر آن ظاهر است و ابن حزم ظاهری که جلائل فضائل او بر متتبع کتب این حضرات غیر مخفی است نسبتی از احاد
صحیحین را موضوع دانسته کما فی التقیید و الایضاح و ابن الجوزی هم بعض احادیث صحیحین را در موضوعات داخل ساخته کما
یظهر من کتابیه الموضوعات و اللآلی المصنوعة و با اینهمه دارقطنی در کتاب الاستدراکات و التتبع که برای تفضیح
صحیحین نوشته بر بخاری و مسلم در دو صد حدیث طعن کرده و نیز شراح صحیحین و غیر ایشان از علمای متبحرین جمله از احادیث
صحیحین را از موضوعات و منکرات و اباطیل و خرافات پنداشته اند از انجمله حدیث خطبه جناب رسالتمآب عائشه را و گفتن
ابوبکر در جواب آنحضرت انما انا اخوک و گفتن آنحضرت انت اخی فی دین الله که مغلطای کما فی فتح الباری در صحت این حدیث
نظر کرده و بر آن پرداخته و منها الغسل یا دیگر احادیث ثابت نموده از انجمله حدیث شفاعت نمودن حضرت ابراهیم درباره آزر

صواعق طعن سابع از مطاعن ابی بکر
آخر النوع الاول ۱۹۹ ورق
کما ذکره النووی فی شرح صحیح مسلم
باب تزویج الصغار من الکبار من کتاب النکاح
باب تزویج الصغار من الکبار من کتاب النکاح ۲۶۳ ۲۶۲
باب قوله و لا تخفی ... من سورة ... من کتاب التفسیر

آزر بيوم قيامت كه اين حديث را اسمعيلي بجهت مخالفت دليل عقلي و آيت قرآني بعلل السند و طعن در آن نموده كما يظهر
ايضاً من فتح الباري و از انجمله حديث صلوة جناب رسالت بر جنازه عبد الله بن ابي سلول است كه بسياري از ائمه اين حديث
بر اين حديث نكار ميكنند ابو بكر باقلاني گفته كه جائز نيست كه اين حديث قبول كرده شود و صحيح نيست كه رسول خدا آنرا گفته باشد
و امام الحرمين گفته كه اين حديث در صحاح مروي نشده و صاحب برهان گفته كه اهل حديث تصحيح آن نميكنند و غزالي در مستصفي گفته كه ظاهر
آنست كه اين خبر غير صحيح است و داودي فرموده اين حديث غير محفوظ است بالجمله بسياري از احاديث صحيحين است
كه ائمه قوم رد و ابطال آن پرداخته اند چنانچه بر متتبع پوشيده نخواهد ماند ليكن عجب عجاب آنست كه خود رازي بعض احاديث
صحيحين را بر و شنيع ابطال نموده يعني حديث ما كذب ابراهيم الا ثلث كذبات را كه در صحيحين مرويست رد نموده و قبول نموده
و كذب و دروغ و افترا و اختلاق محض پنداشته و مثبتين آنرا حشويه ناميده و چون بعضي از ايشان بمعارضه او گفته كه در صورت
عدم قبول اين اخبار تكذيب رواة لازم مي آيد بجوابش صراحة فرموده كه صيانت حضرت ابراهيم از كذب بهتر است از صيانت طائفه
مجاهيل از كذب و هذه عبارته في التفسير الكبير و اعلم ان بعض الحشوية روى عن النبي انه قال ما كذب ابراهيم
الا ثلث كذبات فقلت الاولى ان لا يقبل مثل هذه الاخبار فقال على طريق الاستنكار ان لم نقبل لزمنا
تكذيب الرواة فقلت له يا مسكين ان قبلناه لزمنا الحكم بتكذيب ابراهيم عليه السلام و ان رددناه لزمنا
الحكم بتكذيب الرواة و لا شك ان صون ابراهيم عن الكذب اولى من صون طائفة من المجاهيل عن
الكذب انتهى پس مقام انصاف است كه قدح ممودن در حديث غدير بعدم اخراج شيخين آنرا با وصفيكه روايات مخرجه ايشان را
ائمه قوم رد و ابطال كرده باشند و از موضوعات و اكاذيب پنداشته و خود رازي هم حديث مروي ايشان را دروغ و بهتان محض
دانسته و طائفه مجاهيل را مفتري و واضع آن انگاشته آيا ترديد عاقلي سمتي از جواز و ادراو انصاف پيدا نموده و اندكي از اعتساف
دست باز كشيده و عجب تر اينست كه رازي در همين قول مختصر كه سطري چند بيش نيست داد تناقض و تهافت داده كه اولا
بخاري و مسلم را بآسمان برين رسانيده كه ايشان را چندان جليل و عظيم گردانيده كه صرف عدم اخراج ايشان حديث غدير را
قادح صحت و ثبوت آن گردانيده و باز ايشان را بجهت محبت باطل و رسوخ در عصبيت باسفل دركات بي اعتباري و عدم وثوق
انداخته كه بر مرويات ناصه ايشان بر رجوع جناب امير از يمن و حضور در ركاب سعادت انتساب جناب رسالتمآب وقت مراجعت
از حجة الوداع التفاتي نكرده بلكه آنرا كذب و دروغ بحت دانسته كه حتماً و قطعاً ادعا نموده كه جناب امير در خدمت جناب نبوي حاضر
نبوده بلكه در يمن بوده و از امثال اينمقامات ظاهر است كه غرض اينحضرات محض معاندت حق و عنادات باطل است و هرگز پابند قاعده
و اصلي نمي باشند هرگاه مي يابند كه همين شيخين امري حق را روايت نكرده اند يا باطلي را اخراج كرده بمدح و ثناي ايشان پرداخته اند

صرفيه
باب قوله ولا تخزني يوم يبعثون من سورة الشعراء من كتاب التفسير

صرفيه
باب قوله ولا تخزني يوم يبعثون من سورة الشعراء من كتاب التفسير

صرفيه
باب قوله استغفر لهم او لا تستغفر لهم من كتاب التفسير من تفسير براءة

صرفيه
باب قوله استغفر لهم او لا تستغفر لهم من كتاب التفسير

صرفيه
سورة يوسف ١٣ جزء ذيل لقد همت به وهم بها

حدیث غدیر خم

واعتبار و وثوق وعدالت و نقد و تحقیق راه ایشان منحصر می‌سازند و هر دو کتاب ایشان را بر سر و چشم می‌نهند و وحی سماوی می‌پندارند
و هرگاه می‌بینند که ایشان بعض مؤیدات اهل حق بالالجاء او من غیر شعور روایت کرده‌اند هرگز بر روایات شان گوش نمی‌کنند بلکه بلا
محابا ابطال مرویات شان می‌پردازند و آنچه عجیب‌تر آنست که هرگاه شیعیان بعض مطاعن اصحاب ثلاثه که خداتعالی بر زبان واقدی
که تعصبش ازین پیداست که حدیث غدیر را با آن شهرت روایت نکرده جاری فرموده نقل می‌کنند قدح و جرح او بر می‌خیزند و خاک بی‌اعتباری
بر سر چهره او می‌بیزند کما یستفاد من کتاب الباطل لابن روزبهان وغیره و چون روایت این حدیث بر حسب دعوی رازی نموده
و اینجا منصب محدثیت با وی می‌بخشند و او را هم پایه بخاری و مسلم می‌گیرند و صرف عدم روایت او دلیل عدم صحت می‌سازند العیاذ بالله من
التعصب اللداد و انیهم که پیوست اینجا اکابر و منقدین ایشان در کتب جالیه از مناقب و محامد واقدی یاد کرده‌اند تفصیلش شرم
اید که چنین بزرگ جلیل الشأن عظیم القدر که هم پایه بخاری و مسلم بوده و تفتازانی و قوشجی او را از محققین میدانند و شیخ عبدالحق هم تشهیر
ذیل مدح و ستایش او می‌کنند و از کبار اهل حدیث که در طلب آن سیر بلاد و طوف امصار کرده‌اند می‌شمارد و قرین بخاری و مسلم می‌گرداند
و دیگر ائمه قوم هم مدائح طویله و مناقب جلیله برای او یاد کنند تا آنکه با امیرالمؤمنین در احادیث منقبت سازند و خواجه کابلی در صواقع
و صاحب تحفه بروایت او احتجاج و استدلال کنند بچه عجائب و غرائب مشتمل بوده که موجب تحیر افکار و تماشای اولی الابصار
تواند شد یعنی ذهبی او را ضعیف گفته و ابن ماجه از ذکر نام او شرم کرده و جسارت بر آن نیافته و ابا بسوی تلبیس و تدلیس گرویده و امام
احمد بن حنبل او را کذاب بصیغه مبالغه گفته و ابن معین ارشاد نموده که او ثقه نیست و گاهی گفته که حدیث او نوشته نمیشود و حضرت
بخاری و ابوحاتم او را متروک گفته‌اند بلکه ابوحاتم او را بوضع حدیث هم منسوب ساخته و نسائی هم همین مسلک رفته و دارقطنی هم او را
ضعیف گفته و ابن عدی حفظ را از احادیث او نفی کرده و بلا را از احادیثش از جانب او دانسته یعنی او را مفتری و مختلق آن پنداشته
و ابن المدینی هم تصریح فرموده بانیکه واقدی وضع حدیث میکرد و ابن راهویه هم براه قدح و جرح او رفته و تصریح نموده بانیکه او نزد یک من
از واضعان حدیث است وهذه عبارة المیزان محمد بن عمر بن واقد الاسلمی مولاهم الواقدی المدنی القاضی صاحب
التصانیف واحد اوعیة العلم علی ضعفه قال ابن ماجه حدثنا ابن ابی شیبة حدثنا شیخ لنا عبدالحمید بن جعفر
فذکر حدیثا فی اللباس یوم الجمعة وحسبک ان ابن ماجة لا یجسر ان یسمیه وهو الواقدی قاضی بغداد قال احمد
بن حنبل هو کذاب یقلب الاحادیث یلقی حدیث ابن اخی الزهری علی معمر و نحو ذا و قال ابن معین لیس بثقة
وقال مرة لا یکتب حدیثه وقال البخاری و ابوحاتم متروک وقال ابوحاتم ایضا والنسائی یضع الحدیث
وقال الدارقطنی فیه ضعف قال ابن عدی احادیثه غیر محفوظة والبلاء منه وقال ابن الجوزی وغیره
هو محمد بن ابی سبرة ولسه بعضهم واما البخاری فذکر ابن ابی سبرة بعد الواقدی وقال ابو غالب بن بنت

ودلالة لو ثبت انما احرقه حیا فانما فعل ذلک بامر علی فقد اخرج البیهقی فی الشعب وابن ابی الدنیا باسناد جید عن محمد بن المنکدر والواقدی فی کتاب الردة انه احرقه
سلیم الخ صواعق

عنه — حیث قال فی جواب طعن احراق ابی بکر الفجاءة السلمی ان نقل هذا الخبر ... ان نقل هذا الخبر ... فقد نقل هذا الخبر ... الواقدی ...

منه — فی شرح المشکوة فی الفصل الثالث من باب مناقب علی بن ابی طالب ... ۵۹

منه — فی الطعن التاسع من مطاعن ابی بکر من المطلب السادس من المقصد الرابع ۲۱۳

منه — فی الطعن الخامس عشر من مطاعن ابی بکر من الباب العاشر ... ۵

منه — حرف المیم فی المحمدین ... ورق ۵۲

بنت معوية بن عمرو سمعت ابن المديني يقول الواقدي يضع الحديث ابو امية الطرسوسي ثنا الواقدي ثنا مالك وابن
ابي الرجال عن ابي الرجال عن عمرة عن عائشة مرفوعا صومكم يوم تصومون وفطركم يوم تفطرون علي بن موسى النحوي
ثنا الواقدي عن هشام بن سعد عن زيد بن اسلم عن عياض بن عبد الله عن عبد الله بن علقمة بن الفغواء عن ابن عمر عن صفية بنت
ابي عبيد عن حفصة عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يحرم من الرضاع الا عشر رضعات قال مجاهد بن موسى ما كتبت عن احد احفظ من
الواقدي قلت صدق كان الى حفظه المنتهى في السير والاخبار والمغازي والحوادث وايام الناس والفقه وغير ذلك وقال احمد بن علي
بن الابار بلغني عن سليمان الشاذكوني انه قال اما ان يكون الواقدي اصدق الناس واما ان يكون اكذب الناس وذلك انه كتب عنه
فلما اراد ان يخرج بالكتاب اتاه يسأله فاذا هو لا يغير حرفا قال وكان يعرف رأي سفيان ومالك ما رأيت مثله قط وقال ابو داود
بلغني ان علي بن المديني قال كان الواقدي عندي ثلاثين الف حديث غريب وقال المغيرة بن محمد المهلبي سمعت ابن المديني
يقول الهيثم بن عدي اوثق عندي من الواقدي لا ارضاه في الحديث ولا في الانساب ولا في شيء وقال اسحاق بن الطباع رأيت الواقدي في
طريق مكة يسيء الصلوة الواقدي ثنا معمر عن همام عن ابي هريرة نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن سب اسعد الحميري وقال
هو اول من كسى البيت الطبراني في المعجم الاوسط ثنا محمد بن عبد الرحمن بن بحير بن ريشان ثنا محمد بن عمر الواقدي ثنا شعيب بن
طلحة عن عبيد الله بن عبد الرحمن بن ابي بكر الصديق حدثني ابي عن ابيه عن جده عن ابيه عن ابي بكر قال قال رسول الله
17 صلى الله عليه وسلم انما حر جهنم على امتي كحر الحمام محمد بن يحيى الازدي ثنا محمد بن عمر الاسلمي عن اخيه شملة عن عمر بن ...
شيبة الاشجعي عن ابيه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حد الوجه من النبيذ ثمانون من الحسنات الصنعاني ثنا الواقدي
ثنا كثير بن زيد عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تحريك الاصبع في الصلوة مذعرة الشيطان ولد الواقدي سنة
ثلاثين ومائة ولقي ابن جريج وابن عجلان ومعمر وثور بن يزيد وكان جده واقد مولى لعبد الله بن بريدة بن الحصيب قال
البخاري سكتوا عنه ما عندي له حرف وقال ابن راهويه هو عندي ممن يضع الحديث وشيخ رحمه الله تقدم در مختصر تنزيه الشريعة
او را از وضاعين وكذا ابن جوزي ذكر كرده و از نسائي نقل نموده كه او وضع حديث ميكرد حيث قال محمد بن عمر بن واقد الواقدي قال النسائي
يضع الحديث و از ملاحظه مسند خوارزمي واضح است كه واقدي بتصريح يحيى بن معين بست هزار حديث بر جناب رسالت مآب بربافته و احمد
بن حنبل او را ابتر كيب سانيد كه كار ملاحده عنيد است موصوف ساخته و ابن المديني حديث او را لائق كتابت ندانسته و امام شافعي كتب
او را كذب و دروغ بحت انگاشته چنانچه در ذكر حديث وادن حضرت رسولخدا ص روز بدر مقداد را دو سهم براي فرس او كه امام اعظم
سنيه مخالفت آن نموده و ائمه قوم جناب ش را باين جهت مطعون كرده اند سيفرمايد فقد ذكر الواقدي كذلك في المغازي وقد
طعنوا فيه فقال يحيى بن معين وضع الواقدي على رسول الله عشرين الف حديث وقال احمد بن حنبل الواقدي كذاب

الاسانید وقال ابن المدینی لا یکتب حدیثه وقال الشافعی کتب الواقدی کذب الی محال الا از ارباب دین ومنصفین بانصاف
طلبی است که عنداً ارشاد فرمایند که آیا امام رازی وتفتازانی وقوشجی وعبدالحق وامثال ایشان را نمی رسد که بمقابله اهل حق نام واقدی هم بر زبان
آرند حالانکه واقدی نزد ائمه سنیه باین فضائح وقبائح موصوف باشد که عمده آن وضع احادیث اکاذیب بر جناب خیر الانام است که کار
احدی از اهل اسلام نیست وفجار وفساق ومنهمکین در بیباکی وخلاعت هم از آن استحیا دارند وافترا وکذب هم بانمرتبه است که بیست
هزار حدیث بر آنجناب بافته گویا کاری جز این نداشت وهمه تن همت را بر آن میگماشت بالجمله اگر واقدی بالاجماع موثوق ومعتمد وثقه
می بود و بر حدیث غدیر قدح میکرد کلامش لیاقت ذکر نداشت که اولاً از اهل خلاف است وثانیاً کلامش خلاف افادات اکابر ائمه قوم
بوده چه جائیکه واقدی قدح هم در حدیث غدیر نکند پس تمسک بمحض عدم ذکر او وقدح در چنین حدیث شریف بعدم ذکر واقدی هرگز محصلی
ندارد و وادی فضل آنرا بزبان نمی آرد وتمسک بعدم ذکر ابن اسحاق هم از همین قبیل است زیرا که جناب وهم ثانی وتالی واقدی است
که اساطین مذهب سنیه زبان جرح وقدح در حق او هم کشوده قصبات سبق در تفضیح او از ما نیش ربوده اند چنانچه در رابعه جائیکه جناب
شاه صاحب احتجاج باو فرموده اند میدانی که جمعی از اهل سنت تضعیف او کرده اند وذهبی تصریح نموده باینکه او بسیار خود را از اشیاء
منکره منقطعه واشعار مکذوبه پر کرده ودارقطنی گفته او را دانسته ویحیی القطان سیرت او را مشتمل بر کذب کثیر گفته وبر نویسنده آن انکار فرموده
وابوداود ارشاد نموده که او قدری معتزلی است وسلیمان تیمی گفته که او کذاب است وهشام بن عروه هم او را بکذاب ملقب ساخته ١٨
ومالک هم او را متهم کرده بلکه او را یکی از دجالین دانسته وگفته که هو دجال من الدجاجلة وعبدالرحمن بن مهدی تصریح نموده باینکه
یحیی بن سعید ومالک جرح ابن اسحاق میکردند پس بزرگیکه بچنین مثالب ومعائب متصف باشد اگر او حدیث غدیر را روایت نکند چه جای
استغراب واستعجاب است با آنکه عدم ذکر او این حدیث را هم محل کلام است چه از کلام جناب شاه صاحب در جواب همین حدیث چنانچه
می بینی واضح است که محمد بن اسحاق حدیث غدیر را روایت کرده لیکن وجه ارشاد آن سبب شکایت بعض اصحاب گفته پس حالا حضرات
اهل سنت را اختیار هست که خواه بتکذیب جناب شاه صاحب بپردازند واهل حق را از توجیه استدلال شان بروایت ابن اسحاق
ابطال دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر فارغ البال سازند وخواه تکذیب کلام رازی فرمایند وکذب وبهتان او را ثابت
کنند ونهایت خفت عقل وسخافت رای او بر ارباب ایقان وایمان واضح نمایند که بخیال محال ابطال حدیث غدیر کذباً وبهتاناً گفته که
ابن اسحاق ذکر حدیث غدیر نکرده حالانکه بسبیل تسلیم آنهم مفری نمی سازد بوجوه شتی که اولاً عدم ذکر احدی ولو کان جلیلاً قدح در صحت حدیث
نمیکند وثانیاً احتجاج بافعال واقوال سنیه بمقابله شیعه که متمسک بروایات ثقات ایشانند غیر صحیح وثالثاً بر تقدیر صحت این استدلال
چون خود ابن اسحق نزد ائمه سنیه مقدوح است لهذا احتجاج بعدم ذکر او هرگز سمتی از جواز نداشته باشد وه چه بجهت تلبیس بر عوام
گفته که ائمه حدیث در این حدیث قدح کرده اند وبا وصف سعی وتجسس اسمای قادحین جز نام دو سه کس نبرده واز جمله شان جاحظ

جاحظ را شمرده بلکه در شرف تقدم بالذکر بخشیده پس موجب نهایت حیرت است زیرا که گاهی بهمین جاحظ نسبت الحاد و زندقه می
نمایند و هرگاه باوصف شدت ناصبیت و عداوت آن لعین با جناب امیرالمؤمنین در فضائل آنجناب قدح مینماید او را از ثقات محدثین
و ائمه حدیث می گیرند این تلونات ابو براقشیه را که رشته بریک جا نمی قرار گیرند و بعد آن هوس مقابله و مناظره شیعیان در سر کشند
بالجمله حال جاحظ ناگفته به است که اولا او ناصبی شدید است عداوت و مناصبت اهل بیت اطهار و تشمیر ذیل در توجیه مطاعن
بسوی جناب امام ائمه اخیار کار آن نابکار است چنانچه کتابی در مطاعن جناب امیر و محامات فرقه عثمانیه نوشته شهرت
ناصبیت او در کتب ثقات و اعلام مذکور لیکن متیسر نیست که مجرد ادعا را تکذیب کنند و مثل ابن روزبهان که بعد اطلاعی بر حالات رجال
و علما ندارد و فاضل رشید که بتقلید شق خبط عمیا پیش گرفته بسماع ادعای معادات جاحظ با جناب امیر گردن انکار دراز کنند لهذا
نص صریح بر ناصبیت و معادات او از زبان جناب شاه صاحب بعرض عرض رسانم پس مخفی نماند که جناب شان در حاشیه جواب دلیل
ششم از دلائل عقلیه بر امامت جناب امیر از همین کتاب می فرمایند جاحظ معتزلی ناصبی است کتابی دارد که در آن کتاب نقائص حضرت
امیر درج نموده و بیشتر روایت او از نظام و ابراهیم است انتهی و لله الحمد که از این عبارت نص صریح بر ناصبیت جاحظ و کمال عداوت
او با جناب امیر ثابت شد که عیاذا بالله بتسوید کتابی در مطاعن آنجناب روی خود سیاه کرده و مثل نامه اعمال آن را تیره و تاریک ساخته
و جناب والد ماجد قدس الله نفسه بعد نقل این قول افاده فرموده الحمد لله که مخاطب باین قول تصدیق جناب علامه حلی 19
علیه الرحمه که در کتاب نهج الحق و کشف الصدق گفته که جاحظ با حضرت امیرالمؤمنین عداوت داشت و تکذیب فاضل ابن روزبهان
که منکر این معنی شده نموده و ابن تیمیه هم باعتراف این معنی که جاحظ کتابی برای مروانیه نوشته و در آن حجج ایشان ذکر کرده تصریح
بناصبیت جاحظ نموده حیث قال فی المنهاج والمروانیة الذین قاتلوا علیا و ان کانوا لا یکفرونه فحجتهم اقوی من حجة
هؤلاء الرافضة وقد صنف الجاحظ کتابا للمروانیة ذکر فیه من الحجج التی لهم ما لا یمکن الرافضة نقضه بل لا یمکن الزیدیة
نقضه مع الرافضة انتهی از این کلام صراحة و وضح است که جاحظ بر مذهب مروانیه که مبغضین جناب امیرالمؤمنین اند کتابی نوشته و حمایت
ایشان در آن کرده و حجج و دلائل معتقد خبیث ایشان وارد کرده و از نقل علمای کرام واضح است که جاحظ قدح حدیث غدیر در همین
کتاب مروانیه نموده پس بحمد الله از اینجا صدق جناب علامه و کذب ابن روزبهان و غرابت اعتماد فاضل رشید بر بهتان و هذیان
واضح گردید و سخافت عقل رازی و اتباعش بمنصه ظهور رسید که بکلام ناصبی مبغض که در مقام محامات مبغضین و معادیان
جناب امیر و ابراز نقائص و مطاعن آنحضرت گفته بمقابله اهل حق احتجاج میکنند و علاوه برین دیگر ائمه سنیه جاحظ را بوصف الحاد و
زندقه هم ستوده اند و طریقه کشف استار و هتک اسرار او پیموده محمد بن طاهر گجراتی در تذکرة الموضوعات میفرماید فی المقاصد
اختلاف امتی رحمة البیهقی عن الضحاک عن ابن عباس رفعه فی حدیث طویل بلفظ واختلاف اصحابی لکم رحمة و کذا

صفحه
فی اوائل المطلب الاول فی
نسبته من المطلب الثالث فی
الفضائل الخارجیة
ورق ۴۰۳

صفحه
فی الایضاح فی اوائل
القسم الاول
ورق ۳۳۰

صفحه
فی ... البرهان الثالث و
الثلاثین من المنهج الثانی فی
الادلة المأخوذة من القرآن
جلد ثانی

صفحه
باب فضل امتی ...

الطبراني والديلمي والقضاعي عن ابن عباس منقطع وقال العراقي مرسل ضعيف قال شيخنا ان هذا الحديث مشهور على
الالسنة وقد اورده ابن الحاجب في المختصر في القياس وكثر السؤال عنه وزعم كثير من الائمة انه لا اصل له لكن ذكره
الخطابي وقال اعترض على الحديث رجلان احدهما ماجن والآخر ملحد وهما اسحاق الموصلي والجاحظ وقالا لو كان الاختلاف
رحمة لكان الاتفاق عذابا ثم رد الخطابي عليهما انتهى ازين عبارت بصراحت تمام واضح گشت كه خطابي كه از عمده معتمدين ومعتبرين قوم
خطابي است جاحظ را ملحد گفته بامر حق تصريح نموده فلله دره وعليه اجره وكابلي هم در صواقع افاده خطابي را بابتهاج واستبشار نقل
ميكند وبدل وجان قبولش مي نمايد واز براهين ساطعه مذهب اهلسنت ودلائل قاطعه ابطال مذهب روافض ميگرداند چنانچه در ذكر احاديث
داله برانكه مذهب اهل سنت حق است وما عداي ان باطل ميگويد الثامن ما رواه البيهقي في المدخل عن ابن عباس رضي انه قال اختلاف
اصحابي رحمة قال شيخ الاسلام شهاب الدين بن حجر العسقلاني هو حديث مشهور على الالسنة وقال الخطابي في غريب
الحديث اعترض على هذا الحديث رجلان احدهما ماجن والآخر ملحد وهما اسحاق الموصلي وعمرو بن بحر الجاحظ وقالا جميعا لو
كان الاختلاف رحمة لكان الاتفاق عذابا الى المقال انتهى وحضرات اهلسنت را حكم كرديم كه بعد ملاحظه افادات ائمه خود در حق جاحظ از تحجج
خواهند ورزيد واستناد رازي بقول واهي چنين ناصبي زنديق متحكم فرمايند كه ايا هم بان رضا خواهيم داد وسبحان الله خطابي جاحظ را بجهت
ابطال حديث اختلاف اصحابي رحمة كه بنص محمد بن طاهر نزد اكثر ائمه سنيه لا اصل است ملحد گويد وكابلي آنرا بمباهات نقل فرمايد و
بتصديق آن گرايد وبانرقدح او بمقابله شيعه حجت شود اين تناقض وتهافت عجيب است كه مثل آن بگوش احدي نخورده وبعد سماع
اين همه نصوص بر ناصبيت والحاد جاحظ از كتب متكلمين ومحدثين رجوع باید آورد وبكتب رجال واز آنجا باید دريافت كه ائمه فن چه قسم
حق جحد ستگاري جاحظ ادا نموده اند ذهبي در ميزان ميگويد عمرو بن بحر الجاحظ صاحب التصانيف روى عنه ابو بكر بن
ابي داود فيما قيل قال ثعلب ليس بثقة ولا مأمون قلت وكان من ائمة البدع ازين عبارت صريح روشن است
كه جاحظ ثقه ومامون نبوده وذهبي او را از ائمه بدع ميداند پس حيرانم كه رازي چگونه هوس احتجاج بقول چنين مبغض ناصب ومعاند
كاذب كه در مطاعن جناب امير عليه السلام وحمايت معاويان آنجناب كتابي تصنيف كرده وملحد وزنديق بحت بوده وثقه ومامون
هم نبوده در سر كرده وآنرا بمقابله شيعه پيش نموده ظاهر اليبوست تعصب غليان ماده عناد هوش وحواس باخته بي تدبر
واطراف آنچه خواسته نگاشته واما نسبت قدح حديث غدير با بن ابي داود پس بعد تسليم آنهم لائق اصغا نيست كه حال
ابن ابي داود قريب بحال جاحظ است كه او هم ناصبي مبغض است وچسان چنين نباشد كه مستفيد از جاحظ وخوشه چين خرمن او بود
حكايت ابن منده كه از اعاظم ائمه قوم واكابر معتمدين ايشانست گفته كه گواهي ميدهم روبروي خدا كه ابوبكر بن ابي داود
روايت مقاله كه مشتمل است بر نهايت اسارت ادب بخدمت جناب امير عم از زهري كرده وذهبي ميگويد كه قريب بود كه گردن اين ا

٤٠

حدیث غدیر خم

ابي داود در بهجت حكايات اين مقوله اندوخته و بهمين جهت بعض علويين مخاصمت با ابن ابي داود كرده بودند و طعن جناب امير را
را باو منسوب ساخته و ابن منده و محمد ابن العباس و احمد ابن علي الجارود اداي شهادت بر آن كردند پس ابو ليلى امير اصبهان حكم بقتل
ابن ابي داود ليكن محمد ابن عبد الله بن حفص حمايت او كرده او را تخليص نمود و از ابن عدي آورده اند كه ابن ابي داود را ابتدا منسوب
شده بود بنصب و عداوت جناب امير عليه السلام پس ابن الفرات او را از بغداد بدر كرد و با اينهمه دارقطني او را در كلام بر احاديث كثير الخطا
گفته و ابن عدي او را در كتاب ضعفا و مجروحين وارد كرده و عذر باين آورده بجهت جلالت قدر و رفعت ذكرش از همه بزرگوار
اين محدث و الاخبار اعني ابو داود سجستاني صاحب سنن نقل فرموده كه او در اظهار حق استحيا ننموده رعايت چنين قرابت
قريبه كه در حكم اتحاد است نكرده پسر خود عبد الله را بكذاب كه صيغه مبالغه است ملقب ساخته و ارشاد نموده كه ابني عبد الله كذاب و ابن
عدي از غايت حيرت و تشويش از دلالت چنين نص تجاهل مي ورزد و ميگويد كه نميدانم كه ازين كلام ابو داود براي من چه چيز ظاهر
مي شود ليكن ابن صاعد شهادت ابو داود را در حق پسرش كافي ميداند و لا ريب في ذلك فان اهل البيت ابصر بما في البيت كيف لا
و شهادة الاباء خصوصا اذا كانوا من الثقات الفضلاء اوثق حجة في حق الابناء و نيز ابراهيم اصبهاني هم حضرت او را كذاب
گفته و نيز ابو القاسم بغوي در جواب ابو بكر بن ابي داود كه از بعض احاديث جد خود از او سوال نموده گفته كه او منسلخ است از علم و قسم بخداي
٢١ قهار برين معني ياد كرده و نيز ابو داود سجستاني طلب شدن پسر خود را براي قضا عين بلا و محنت و نيز عبد الله بن ابي داود ابن صاعد را كه
اكابر ائمه سنيه است عيب و مذمت شديد نموده و گفته كه او كذاب على رسول الله است و نيز ابن جرير طبري را كه يكي از ائمه مجتهدين
 سنيه است و نهايت جليل الشان و عظيم المرتبه از راه بغض و حسد به بدعت منسوب ساخته حالا عبارت ميزان ذهبي بايد شنيد كه از آن صدق
دعاوي حقير ظاهر شود و هي هذه عبد الله بن سليمان بن الاشعث السجستاني ابو بكر الحافظ الثقة صاحب التصانيف
وثقه الدارقطني فقال ثقة الا انه كثير الخطاء في الكلام على الحديث و ذكره ابن عدي و قال لولا ما شرطنا و الا لما ذكرته الى ان قال
وهو معروف بالطلب عامة ما كتب مع ابيه و هو مقبول عند اصحاب الحديث و اما كلام ابيه فيه فلا ادري ايش تبين له منه
ثنا علي بن عبد الله الداهري سمعت احمد بن محمد بن عمرو كركرة سمعت الحسين بن الجنيد سمعت ابا داود يقول ابني عبد الله كذاب
قال ابن صاعد كفانا ما قال ابوه فيه ثم قال ابن عدي سمعت موسى بن القاسم بن الاسلت يقول حدثني ابو بكر يقول سمعت
ابراهيم الاصبهاني يقول ابو بكر بن ابي داود كذاب سمعت ابا القاسم البغوي و قد كتب اليه ابو بكر بن ابي داود يسأله عن لفظ حديث
لجده فلما قرأ رقعته قال انت والله عندي منسلخ من العلم و سمعت عبدان سمعت ابا داود السجستاني يقول من البلاء ان عبد الله
يطلب القضاء و سمعت محمد بن الضحاك بن عمرو بن ابي عاصم يقول اشهد على محمد بن يحيى بن منده بين يدي الله انه قال اشهد
على ابي بكر بن ابي داود بين يدي الله تعالى انه قال روى الزهري عن عروة قال حفيت اظافير فلان من كثرة ما كان يسلق

حدیث غدیر خم

علی ازواج النبي صلی الله علیه وسلم قلت هذا المسند ابو بکر الی الزهري فهو منقطع ثم لا یسمع قول الاعداء بعضهم في بعض ولقد
کاد ان یضرب عنق عبد الله لکونه حکی عنه هذا انشد مسند محمد بن عبد الله بن حفص الهمداني فخلصه من امیر اصبهان ابي لیلی وکان
انتدب له بعض العلویة خصماً ونسب الی عبد الله المقالة واقام الشهادة علیه ابن منده المذکور ومحمد بن العباس الاخرم واحمد بن
علي الجارود فامر ابو لیلی بقتله فابی الهمداني وجرح الشهود فنسب ابن منده الی العقوق ونسب احمد الی انه یاکل الربا وتکلم في الاخر
وکان ذا جاه له عظیمة ثم قال لا اخذ بید عبد الله وخرج من فک الاسد وکان یدعو له طول حیوته ویدعو علی الشهود حکاها
ابو نعیم الحافظ قال فاستجیبت له فیهم منهم من احترق ومنهم من خلط وفقد عقله وقال احمد بن یوسف الازرق سمعت ابن ابي
داود یقول کل الناس في حل الا من رماني ببغض علي رضي الله عنه قال ابن عدي کان في الابتداء نسب الی شيء من النصب فنفاه
ابن الفرات من بغداد فرده علي بن عیسی فحدث فاظهر فضائل علي ثم تحنبل فکان شیخا فیهم قلت کان قوي النفس وقع بینه
وبین ابن صاعد وبین ابن جریر نسال الله العافیة فتنة قال ابن شاهین اراد الوزیر علي بن عیسی ان یصلح بین ابن ابي داود و
ابن صاعد فجمعهما وحضر القاضي ابو عمر فقال الوزیر لابي بکر ابو محمد بن صاعد اکبر منك فلو قمت الیه فقال لا افعل فقال له
انت شیخ زیف قال ابو بکر الشیخ الزیف الکذاب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال الوزیر من الکذاب علی رسول الله
قال ابو بکر هذا ثم قال انی اذل لاجل رزق یصل الی علی یدك والله لا اخذت من یدك شیئا ابدا وعلي ما یتبدرنا اخذت ۴۲
منك فکان المقتدر بعد یزن رزقه بیده ویبعثه علی ید خادم قال محمد بن عبد الله القطان کنت عند محمد بن جریر فقال له رجل ابن
ابي داود یقرا علی الناس فضائل علي رضي الله عنه فقال ابن جریر تکبیرة من حارس قلت وقد قام ابن ابي داود واصحابه وکانوا خلقا
کثیرا علی ابن جریر ونسبوه الی بدعة اللفظ فصنف الرجل معتقدا حسنا سمعناه یتنصل فیه مما قیل عنه و[illegible] لذلك انتهی نقلا
عن تتمة سقیمة جدا از این عبارت چند وجه قدح و جرح ابوبکر بن ابي داود ثابت است اول آنکه او ناصبي مبغض و عدو جناب امیر علیه السلام لائق
کردن زدن بوده بشهادت ابن منده و محمد بن العباس و احمد بن علي الجارود و کلام محمد بن جریر طبري هم تایید آن میکند دوم آنکه ابوبکر مذکور
بتصریح ابو داود سجستاني پدر بزرگوارش که فضائل و مناقب غالباً هوش از سر ناظرین می رباید و یکی از مصنفین صحاح سته است که اعتماد
تمام اهل اسلام بر اوست کذاب یعنی بسیار دروغگو بوده سیوم آنکه ابن صاعد هم او را کذاب دانسته و شهادت پدر بزرگوارش درباره کافي
بسند گفته چهارم آنکه بشهادت پدر بزرگوار خود قابل قضا و افتا نبوده که طالب او را برای این منصب از قبیل [illegible] دانسته پنجم آنکه ابراهیم اصبهاني
هم او را کذاب دانسته ششم آنکه او متعصب [illegible] و عداوت خیار عباد الله که بدترین صفات است چه کذبا و افترا ابن صاعد را شیخ زیف گفته
و کذاب علی الله نامش گذاشته و ابن جریر طبري را الحاد بهتان بدعت منسوب ساخته پس بزرگی که باین صاحب مثالب و فضائح و قبائح
شنیعه موصوف باشد اگر او قدح در حدیث غدیر کند چه جای استعجاب است والکلام في ابن ناصبي مبغض و معاند متعصب اهل بیت لجا نزاحه الشقاقة

ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد بن علي بن عبيد الله بن عبد الله بن حمادي بن احمد بن محمد بن جعفر ... القرشي التيمي البكري البغدادي الحنبلي الواعظ ...

التفاتست و با اینهمه ابن الجوزی که از اعاظم ائمه سنیه هست وحضرات اهل سنت مثل ابن روزبهان وابن تیمیه وخواجه کابلی وجناب شاه صاحب
هم باقوال او بمقابله اهل حق احتجاج میکنند وخوارزمی او را وسند امام ائمه تحقیق گفته نیز داد تفضیح وهتک استار ابن ابی داود داده
زبان بلاغت توامان را بقدح وجرح جنابش گشاده چنانکه با بیدر پوستین ملازمان او افتاده یعنی او را از جمله کذابان ومفتریان بر جناب
رسالتمآب قرار داده که بتصریح صریح گفته که او بعض روایات موضوعات که زنادقه وضع آن کرده اند کالمنه ابن المبارک در کتاب
فضائل القرآن روایت کرده با وصفیکه می دانست که آن موضوع است لیکن داب عامه محدثین همین است که بجهت حرص
بر ترویج احادیث خود روایت موضوعات ومکذوبات میفرمایند واینمعنی قبیح است که حضرت رسولخدا راوی کذب وبهتان
را یکی از کاذبین گفته چنانچه در کتاب الموضوعات بعد ذکر حدیثی طویل در فضائل سور قرآن گفته وقد فرق هذا الحدیث ابو اسحاق
الثعلبی فی تفسیره فذکر عند کل سورة منه ما یخصها وتبعه ابو الحسن الواحدی فی ذلک ولا اعجب منهما لانهما لیسا من
اصحاب الحدیث وانما عجبت من ابی بکر بن ابی داود کیف فرقه علی کتابه الذی صنفه فی فضائل القرآن وهو یعلم انه
حدیث محال ولکن شره جمهور المحدثین فان من عادتهم تنفیق حدیثهم ولو بالبواطیل وهذا قبیح منهم لانه
قد صح عن رسول الله انه قال من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین انتهی پس ازین عبارت صراحة ظاهر
شد که ابن ابی داود این حدیث شنیع را که موافق ظن ابن المبارک زنادقه آنرا بافته اند با وصف علم بوضع آن بغرض باطل ترویج احادیث
فاسده واشاعت روایات مکذوبه که از شان ادنی متدینی بس مستبعد وبرگزان کار مسلمی نیست در کتاب خود روایت کرده وبنص
ابن الجوزی مرتکب امر قبیح وفعل شنیع شده ودر جمله مفتریان وکاذبان بر سرور رسولان داخل گردیده فواسوأتاه ووافضیحتاه و
اما ابو حاتم رازی پس او هم سنگ زر وبرادر شغال است واعتنا بقدح او درین حدیث موجب حیرت اولی الکمال وقدح او بقدح
درین حدیث شریف است بلکه قدح ونقص خود است که عصبیت وعناد ووقاحت ومباعدت خود از سداد وروش شر از اصحاب
تر در اولی الالباب ساخته وعجب است که چسان بمقابله اهل حق قول ابو حاتم رازی را پیش میکنند وفضل امام الائمه خود جناب بخاری میکنند
زیرا که هرگاه قدح او در حدیث غدیر اعتبار بخشیده لا محاله جرح او در حق بخاری هم بنقد جان خریده همین ابو حاتم حضرت بخاری
را مرتبه مجروح ومقدوح دانسته که او را از متروکین قرار داده از روایات او دست بر داشته ودر مسئله خلق الفاظ قرآن او را مبتدع وگمراه
ومرتاب ومخالف طریقه صواب وتارک مدلول سنت وکتاب پنداشته وباین جسارت از شنیع تقریر سعید سبکی در طبقات کبری
گفته ومما ینبغی ان یتفقد عند الجرح حال العقائد واختلافها بالنسبة الی الجارح والمجروح فربما خالف الجارح المجروح
فی العقیدة فجرحه لذلک والیه اشار الرافعی بقوله وینبغی ان یکون المزکون برآء من الشحناء والعصبیة فی المذهب
خوفا من ان یحملهم علی جرح عدل او تزکیة فاسق وقد وقع هذا لکثیر من الائمة جرحوا بناء علی معتقدهم

صحـ جواب المعنز الاول من المجلد الثالث ... اما ...
صحـ جواب الدليل الثاني في ابواب ... المستندة الى ... الامامة علي ...
صحـ في الطعن الرابع من مطاعن ... من المقصد الرابع
صحـ في الحديث ... الدالة على امامة علي ... من الباب ...
صحـ ابواب تتعلق بالقرآن
صحـ في ترجمة احمد بن صالح المصري من الطبقة الاولى
صحـ في المقصد الاول من المجلد الاول
صحـ في الجزء الثاني من كتاب ... من طبع ...

وهم المخطئون والمجروح مصیب قد اشار شیخ الاسلام سید المتأخرین تقی الدین ابن دقیق العید فی کتاب الاقتراح الی
هذا وقال اعراض المسلمین حفرة من حفر النار وقف علی شفیرها طائفتان من الناس المحدثون والحکام قلت ومن
امثلته قول بعضهم فی البخاری ترکه ابو زرعة وابو حاتم من اجل مسئلة اللفظ فیا لله وللمسلمین ایجوز لاحد ان یقول
البخاری متروک وهو حامل لواء الصناعة ومقدم اهل السنة والجماعة یا لله وللمسلمین اتجعل ممادحه مذام فان الحق فی
مسئلة اللفظ معه اذ لا یستریب عاقل من المخلوقین فی ان تلفظه من افعاله الحادثة التی هی مخلوقة لله تعالی وانما انکرها
الامام احمد لبشاعة لفظها ازین عبارت ظاهر است که ابو حاتم رازی بخاری را بجهت آنکه او بخلق الفاظ قرآن که ملفوظ
مخلوقین باشد قائل شده ترک کرده و بدیهی است که تا وقتیکه ابو حاتم بخاری را درین مسئله مبتدع وضال ومخالف سنت وکتاب
نپنداشته ترک او با آنهمه جلالت وامامت وجهی نداشته لیکن للحال اولیای بخاری وحامیان او راسزا نیست که بهفوات چنین خلیع العذار
در حق جناب وچنین اسارت نموده وحضرت او را متروک قرار داده تمسک نمایند وطریقه تجلیل وتعظیم او بپیمایند واگر این همه
حضرات اهل سنت را مقنع نباشد پس جواب از قدح جاحظ وابن ابی داؤد سجستانی وابو حاتم رازی جز این نیست که تعالوا ندع
ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین چنین حدیث صحیح متواتر
مروی بطرق مستفیضه کثیره صحیحه را قدح کردن جز در عرض ایمان خود قدح کردن نیست وکمال حیرت است از حیله سازی وخدع بازی ۲۴
امام رازی که از راه تعصب اینجا در انجدیث متواتر قدح کرده وآنرا غیر صحیح گفته ودر آیه فسوف یأتی الله بقوم الخ خبر خیبر را از
اخبار احاد قرار داده وآنرا معارض بحدیث ان الله یتجلی للناس عامة ویتجلی لابی بکر خاصة وخبر ما صب الله شیئا فی
صدری الا صببته فی صدر ابی بکر گفته سبحان الله انصاف همین است که خبر غدیر را با این تواتر واستفاضه که نبذی از حال آن شنیدی
مقدوح وفاسد وباطل باشد واین هر دو حدیث واهی که وضعش بحدی ظاهر شده که ائمه اهل سنت مثل ابن الجوزی در کتاب
الموضوعات ومجد الدین در صراط المستقیم بوضع آن تصریح کرده اند بلکه اولین آخرین را از خرافات عوام ولپستر وبدتر از موضوعات
کذابین لئام پنداشته معتبر وثابت وبحدیث خیبر که بر صحت آن محدثین اهلسنت نص کرده اند معارض گردد وبنا بر آنچه بجواب حدیث
غدیر گفته از حدیث غدیر اقوی باشد واین حق پوشی وسینه زوری را چه علاج است آری اذا لم تستحی فاصنع ما شئت وکاش
کسی از طرف حقیر زمین ادب بوسیده بخدمت شریف خدام امام رازی عرضه میداد که خدام عالیمقام که حدیث ما صب الله
وان الله یتجلی للناس الخ را معارض بحدیث صحیح خیبر که شاه صاحب آنرا بسیار صحیح وقوی الروایه گفته اند ووالد ماجد شان
تصریح بتواترش فرموده می دانند بلکه آنرا اقوی از حدیث غدیر هم می پندارند لله از اعتساف دست کشیده بر سر انصاف رسیده اندک
غوص وغور در کلام خود فرمایند وموازنه در هر دو حدیث نمایند وبعد آن بر شناعت کلام خود متفطن بشوند وهر گاه نوبت بمثل این

فی التفسیر الکبیر فی الجزء السادس فی سورة المائدة فی ذیل تفسیر هذه الآیة

این مکابرت رسید پس اگر کسی قصه امیر حمزه و عمرو عیار و دیگر خرافات و اسمار و مفتریات ملاحده و کفار را معجزات متواتره سرور مختار معاذ الله
گوید بلکه اقوی از آن پندارد اسکاتش بچه وجه توان نمود و از قدح و جرح حدیث غدیر عجیب تر است آنچه رازی در ذکر استدلال بر
افساد آن گفته کاش فقط بر قدح و جرح اجمالی اکتفا مینمود که ناظرین بر حقیقت الحال منکشف نمیشد و گمان میکردند که شاید بر فساد این حدیث
دلیلی قوی باشد که بآن جهت افساد آن کرده باشند لیکن از نقل وجه آن پرده از روی کار افتاد و زیاده تر دانشمندی ایشان در حین حدیث غدیر شریف
ظاهر گردید که باوصف تعصب ناحق گوشی از زمره فضلا و علما بل عقلا هم خارج شدند و از دیگران چندان تعجب نیست که کار ایشان ازین هفوات است که
بجای خویش هفوات غریب می زنند و خرافات عجیب سر می دهند لیکن کمال عجب از رازی است که چنین هفوات واهیه در مقابله شیعه
ذکر میکنند و بآن دم مباهات میزند اما قدح اول پس بغایت لغو و واهی است و ناشی از مزید عناد و گمراهی اولا این حدیث مروی بطریق
اهل سنت بر شیعه چه قسم حجت خواهد شد می باید که اولا روایت نمودن شیعه این حدیث را ثابت کنند بعد آن باستدلال از آن دست
زنند و ثانیا آنکه همان قدحیکه رازی و اتباع و متبوعینش در حدیث غدیر پیش کرده بودند بنابر آن این حدیث میگرداند نیز که این روایت را
هم بسیاری از اکابر ناقدین و علمای محققین روایت نکرده اند بلکه از جامع الاصول چنان سر میزند که سائر ارباب صحاح سته هم بر اخراج
آن اتفاق ندارند بلکه مخصوص بشیخین یعنی بخاری و مسلم است که صرف بایشان منسوب ساخته و اگر دیگر ارباب صحاح روایت آن
میکردند بر حسب دأب خود بایشان هم نسبت میکرد و ثالثا این حدیث که از اخبار احاد است بلکه در صحیحین سوای ابی هریره از دیگری مروی
نگردیده با چنین حدیث شریف که زیاده از صد صحابه روایت آن کرده باشند و خود ابو هریره هم راوی آن باشد چگونه معارض و مقابل
می تواند شد اندک تامل باید کرد و گونه واقفیت بفن اصول حدیث بلکه بهره از عقل ولو بالاستعاره بهم باید آورد و باز باید گفت
که اینچنین حدیث و چنین حدیث چگونه قادح میتواند شد اگر پنجاه صحابه هم مثلا راوی این حدیث میبودند معارض حدیث غدیر نمیشد فکیف
اذا لم یتجاوز رواته من الواحد او الاثنین و رابعا آنکه حضرت ابو هریره اگرچه نزد حضرات سنیه ممدوح و مقبول و از صحابه عدول باشد
لیکن از روایات معتمده و افادات همین حضرات کذب و دروغ و فسق ابی هریره و عدم اعتبار اخبارش هم متحقق و تفصیل آن اگرچه
مقتضی تطویل است لیکن مختصری از مناقب ابو هریره آنست که شطرنج و قمار می باخت و دین و امانت خود را ضائع میساخت
و جمیع عیوب و مذمتها که در حق مرتکب شطرنج و قمار در احادیث سرور مختار و ائمه اطهار وارد گردیده بر خود منطبق می نمود و
راه جهال و سفها که لهو و لعب شان ایشانست می پیمود چنانچه از حیوة الحیوان و نهایه ابن الاثیر و مجمع البحار ظاهر و آشکار است
و نیز بدیانتی ابو هریره بجائی رسیده که حضرت خلیفه ثانی او را از عاملی بحرین معزول نمودند و دوازده هزار درهم بطور مصادره
از و گرفتند و خیانت او بر کافه عالم ظاهر فرمودند و برین هم اکتفا ننموده دو باره بر پشت او ضرب موجع رسانیدند و سب
و شتم او را نوشتند چنانچه تصدیق این امور از کتاب العقد ابن عبد ربه و ازالة الخفاء توان یافت و نیز حضرت عمر ابو هریره را

بتجدیث روایت از جناب رسالت مآب ص تهدید شدید نموده و فرموده که ترک حدیث از جناب رسالت مآب بکن والا ترا بزمین دوس

که موطن اصلی او بوده میرسانم و ظاهر است که منع روایت حدیث از جناب رسالتمآب ص و تهدید شدید بر آن الی آنکه ابوهریره مرتکب

کذب شده باشد وجهی ندارد که نقل احادیث و اتباع از جناب رسالت مآب موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است نه موجب عذاب

الیم و عقاب علیم و نیز حضرت عائشه تکذیب ابوهریره در حدیث من لم یوتر فلا صلوة له نموده چنانچه از معجم اوسط طبرانی علی ما

فی الکنز ظاهر است و در روایت حدیث ولد الزنا شر الثلاثة نیز حضرت عائشه و جناب ابن عمر هم تکذیب او فرموده اند کما ظهر

من الاول من کتاب الاصول للشمس الائمة والثانی من کنز العمال و نیز حضرت عائشه و ابن عباس تکذیب ابوهریره در

حدیث توضؤا مما مست النار نموده و این روایت او را مستبعد شمرده قبول نفرموده اند کما یظهر من شرح القاضی علی مختصر

ابن الحاجب و روای این بسیاری از احادیث ابوهریره را جناب عائشه و دیگر صحابه قبول نکرده اند چنانچه از نه ظاهر است و

با اینهمه ابوهریره نزد حضرت امام اعظم مطعون بوده کما فی روضة العلماء للزندویسی و حضرات حنفیه باقتدای جناب ش حدیث طرا

که ابوهریره روایت کرده کذب و دروغ می دانند ابوهریره را مفتری آن می پندارند چنانچه از محلی ابن حزم توان دریافت و محمد

بن الحسن که تلمیذ رشید امام اعظم است نیز ابوهریره را کاذب و دروغگو دانسته و حدیث او را قبول نکرده چنانچه این معنی هم از محلی

ظاهر است بالجمله روایت چنین بزرگی که خود حضرت عمر و ابن عباس و جناب ابن عمر و حضرت عائشه و دیگر صحابه و امام اعظم و

محمد بن الحسن و دیگر حنفیه روایات او را قبول نکرده باشند بلکه جمعی از اینها او را کاذب و دروغگو و مفتری پنداشته باز توقع قبول

روایات او از اهل حق داشتن نهایت دانشمندی است و خامسا آنکه مدار این حدیث برحسب روایت صحیح بخاری و مسلم که عمده

صحاح اینحضرات است بر سفیان ثوری است چنانچه بخاری گفته حدثنا ابونعیم قال حدثنا سفیان عن سعد ح

قال ابوعبدالله و قال یعقوب بن ابراهیم حدثنا ابی عن ابیه قال حدثنی عبدالرحمن بن هرمز الاعرج عن ابی

هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قریش والانصار وجهینة ومزینة واسلم واشجع وغفار

موالی لیس لهم مولی دون الله ورسوله و نیز بخاری گفته حدثنا ابونعیم قال حدثنا سفیان عن سعد بن ابراهیم

عن عبدالرحمن بن هرمز عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه و سلم قریش والانصار وجهینة ومزینة

واسلم وغفار واشجع موالی لیس لهم مولی دون الله ورسوله و مسلم در صحیح خود میفرماید حدثنا محمد بن عبدالله بن

نمیر حدثنا ابی حدثنا سفیان عن سعد بن ابراهیم عن عبدالرحمن بن هرمز الاعرج عن ابی هریرة قال قال

رسول الله صلی الله علیه و سلم قریش والانصار ومزینة وجهینة واسلم وغفار واشجع موالی لیس لهم مولی

دون الله ورسوله و سفیان ثوری هم مقدوح و مجروح است بوجوه شتی اول آنکه کاذب و دروغگو بود که بجسد و عدد

فی کنز العمال فی باب ادب العلم من کتاب العلم

فی الباب الثانی

فی مسئلة الخیار من کتاب البیع

باب مناقب قریش من ابواب المناقب

ایضا فی الباب المذکور

حاشیه: ابو داود در اوسط از محمد بن عمرو از ابی سلمه روایت کرده ان رسول الله قال من لم يبلغ الا صلوة ... ذلك عائشة فقالت فتنبع هذا ... القاسم ما يعد العهد وما انسيا انا قال ابو القاسم ... بالصلوة ... الفاظا على وضع ... ما وكيف ... يحقق ... منى شيئا كان ابو حنيفه لا يغيد ... بعد انقص ... شيئا كان ... عند الله انتهى ... رحمه ... عنده ... الاصول على ما نقل ... والسمعاني ... ابوهريرة ... ولد ... قال الله تعالى ... حديث ...

عداوت جناب امام اعظم سنیه یعنی حضرت ابوحنیفه کوفی را بقبائح امور و شنائع شرور نسبت میکردند تا آنکه جناب او را کافر و ملحد و گمراه و برهم زننده شریعت میگفت چنانچه تفصیلش در ما بعد در حدیث ظاهر می آید دوم آنکه با اهلبیت کرام علیهم التحیة والسلام که مودت ایشان بنص کتاب و سنت جناب خیر الانام از فروض عینیه و واجبات یقینیه است و مبغض انحضرات بلا شبه هالک و خاسر است اخلاصی نداشت بلکه همت نالائق را بر اعتراض و ایراد بر انحضرات میگماشت و افعال ایشان را مورد طعن و ملام می انگاشت باوصفیکه خود مرتکب طریقه خدع و تلبیس و فریب و تدلیس بوده بقصب السبق در ریا و سمعه و تخدیع و تلمیع ربوده چنانچه این معنی از افادات خود حضرات اهل سنت ظاهر و باهر است عبد الوهاب شعرانی که از مشائخ اجازه جناب شاه صاحب است در کتاب لواقح الانوار بترجمه حضرت ابو عبد الله جعفر صادق علیه السلام بعد نقل بعض جوامع الکلم آنحضرت گفته و دخل علیه ای علی الصادق علیه السلام الثوری رضی الله عنه فرای علیه جبة من خز فقال له انکم من بیت نبوة تلبسون هذا فقال ما تدری ادخل یدک فاذا تحته مسح من شعر خشن ثم قال یا ثوری ادنی ما تحت جبتک فوجد تحتها قمیصا ارق من بیاض البیض فخجل سفیان ثم قال یا ثوری لا تکثر الدخول علینا تضرنا ونضرک ازین عبارت ظاهر است که سفیان ثوری مثل ثور لا یعقل بجهت ظاهر بینی و بی یقینی و کینه وری و تیره بختی بر حضرت امام جعفر صادق بزبان اعتراض گشود و پوشیدن آنحضرت بعض البسه ناعمه را که مبنی بر مصالح کثیره و حکم عدیده بوده منکر و معیوب دانست و آنرا منافی و مناقض صفات ۲۷
اهلبیت نبوت پنداشت و از حقیقت حال خبری بر نداشت و آخر کار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حقیقت امر را ظاهر فرمود که بملاحظه آن تیره باطن در آورد که گو ظاهر لباس آنجناب نازک و ناعم بود لیکن اندرون آن درشت و خشن و غلیظ بوده و قربان بر اعجاز نمائی آنحضرت که باظهار حال آن دجال که بغرض تخدیع عوام جهال و نسوان و اطفال ظاهر را با باطن مخالف کرده که در اندرون قمیص نازک تر از بیاض بیض پوشیده و در ظاهر لباس خشن جبر نموده پرداخت و فضیحت آن معترض بی باک و معادی خاندان مورد لولاک ظاهر ساخت که آخر نا شرمنده و خجل و مثل خر در گل گردید ※ از برون طعنه زنی بر بایزید ※ و از درونت شرم می آرد یزید ※ و از منع فرمودن آن امام برحق آن معادی مطلق را از حضور و خدمت سراپا برکت خویش هم صراحة واضح است که آن تیره باطن لیاقت ادراک شرف حضور مجلس فیض مواطن آنجناب نداشت و معهذا قول آنجناب تضرنا ونضرک صریح است در آنکه آن ناصبی بی یقین از معادیان و موذیان ائمه معصومین و ضرر رسانندگان اهلبیت طاهرین بود وهل بعد مثل هذه التصریحات مجال لریب لاریاب والله الهادی الی الصواب فی کل باب سیوم آنکه سفیان در روایت احادیث تدلیس از ضعفا میکرد یعنی روایات را از ضعفا نقل میکرد و اخفای اسمای ایشان بغرض باطل ترویج احادیث خود سعی می نمود لکن بنا بر افاده بعض اهل رجال علاوه بر تدلیس اخذ روایات از کذابین هم مینمود و میزان

ذهبي مذکور است سفيان بن سعيد الحجة الثبت المتفق عليه مع انه کان يدلس عن الضعفاء ولکن کان له نقد و ذوق

لاعبرة بقول من قال کان يدلس و يکتب عن الکذابين انتهى و تدليس از ضعفا بغايت شنيع و قبيح است و ائمه سنيه تصريح

کرده اند باينکه اين تدليس افحش انواع تدليس و بدترين آنست و کسيکه مرتکب آن شود او مقدوح است و عراقي و ابن حجر عسقلاني هم اقرار نموده اند

که اين تدليس موجب قدح و جرح است تفصيلش آنکه نووي در بيان معاني تدليس در تقريب گفته النوع الثامن عشر في التدليس (النوع الثامن عشر تدريب ردق ۱۶۶)

وهو قسمان الاول تدليس الاسناد بان يروي عمن عاصره ما لم يسمعه منه موهما سماعه قائلا قال فلان او عن فلان

و نحوه و ربما لم يسقط شيخه و اسقط غيره ضعيفا او صغيرا تحسينا للحديث و سيوطي در تدريب در شرح قوله و ربما لم يسقط

الخ گفته و هذا من زوائد المصنف على ابن الصلاح وهو قسم آخر من التدليس يسمى تدليس التسوية سماه بذلك ابن القطان

وهو شر اقسامه لان الثقة الاول قد لا يكون معروفا بالتدليس و يجده الواقف على المسند كذلك بعد التسوية

قد رواه عن ثقة فيحكم له بالصحة و فيه غرور شديد الى ان قال بعد ذکر ارتکاب بقية بن الوليد و وليد بن مسلم هذا التدليس

قال الخطيب وكان الاعمش و سفيان الثوري يفعلون مثل هذا قال العلائي و بالجملة فهذا النوع افحش انواع التدليس

مطلقا و شرها قال العراقي و هو قادح فيمن تعمد فعله و قال شيخ الاسلام لاشك انه جرح وان وصف به الثوري

۲۸ والاعمش فلا اعتذار انهما لا يفعلانه الا في حق من يكون ثقة عندهما ضعيفا عند غيرهما از اين عبارت ظاهر است که

اين تدليس از ضعفا يعني اسقاط روات ضعفا از حديث و نسبت آن بثقات که شر اقسام تدليس و افحش و اقبح انواع آنست و در

فريب و خدع شديد هست و بنص عراقي و شيخ الاسلام قادح و جارح است سفيان ثوري بتصريح خطيب مرتکب آن ميشد

و عذريکه ابن حجر براي ثوري و اعمش ذکر کرده از معاذير رکيکه هست چه اگر ثوري اين روات را ثقه ميدانست حاجت تدليس

و اخفاي نام ايشان چه بود و معهذا لازم مي آيد که ارتکاب اين تدليس در حق هيچ کس موجب جرح و قدح نشود زيرا که هر کسيکه مرتکب

آن شود محتمل است که ضعيفيکه تدليس او کرده نزد او ثقه باشد و سادسا بعد فرض صحت و صلاحيت معارضه اين حديث مقدوح

و مجروح با حديث غدير وقتي مبطل حديث غدير باشد که منافات در ميان هر دو ثابت شود و ليس الامر كذلك و چه عجب است

که بهمين وجه باوصف آنکه رازي در هر مقام راه تطويل مي پويد در اينجا اشاره هم بوجه دلالت اين حديث بر بطلان حديث غدير

نکرده فضلا عن ذکره و ظاهر است که فقره اول اصلا دليل ابطالش نيست که بودن اين قبائل موالي رسول خدا بهر معنی که باشد منافي

مولي بودن جناب امير نيست ظاهرا بفقره اخيره زعم ابطال حديث کرده اند که چون حصر مولائيت اين قبائل در خدا و رسول

او شد ديگري مولاي ايشان نباشد و اين هم ظاهر البطلان است زيرا که مي پرسيم که مراد از مولائيت خدا و رسول چيست

اگر وراي معناي مرادف يا مستلزم امامت و تولي امور گرفته اند پس تناقض بين الحديثين ثابت نباشد چه در حديث غدير

۱

حدیث غدیر خم

غدیر مولی بمعنی اولی بالتصرف یا متصرف فی الامور است و شما حصر مولائیت در خدا و رسول هم بمعنی دیگر میسازید و این حصر در واقع صحیح باشد یا غلط لیکن با حدیث غدیر منافات ندارد و اگر غرض آنست که مولی بمعنی اولی بالتصرف که مرادف امامت است منحصر است در خدا و رسول صلعم پس جناب امیر ع مولی بمعنی امام نباشد و برین تقدیر اگرچه ظاهر میشود که در حدیث غدیر لفظ مولی نزد قادحین متعین است برای معنای که مستلزم یا مرادف امامت است و فیه المطلوب لیکن لازم می آید که جناب امیر گاهی امام و متصرف فی الامور نباشد ولو بعد عثمان وهو ظاهر البطلان بلکه از آن زیاده تر اینکه لازم می آید که خلفای ثلثه هم امام و متصرف امور مسلمین نباشند پس اگر از نیحدیث نفی امامت جناب امیر ع ثابت خواهد شد بطلان خلافت ثلثه هم واضح خواهد گردید فیکون ضرره علی التسننیة اکبر من نفعه و یفتق علیهم من ذلک ما لا یقدرون علی رتقه و بطریق حل میتوان گفت که تسمیه مولائیت برای خدا و رسول صلعم ثابت است برای جناب امیر ثابت نیست که مولای حقیقی آنجناب هم است لیکن خدا و رسول صلعم احق بمولائیت اند باین وجه حصر در حدیث آمده باشد و هذا علی سبیل الالزام مثل ما قالوا فی الجمع بین حدیث اثنی عشر خلیفة و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة کما فی الصواعق و قطع نظر ازینهمه چون صحت بلکه تواتر حدیث غدیر بتصریحات اکابر سنیه ثابت کردیم حالا ما را احتیاجی بدفع این خرافات باقی نماند بلکه بر خود این حضرات لازم است که بدفع امثال این شبهات رکیکه پردازند و اهل حق را از توجه بابطال آن فارغ البال سازند و لنعم ما افاده فی جواب الرازی مولانا و امامنا العلام فی عماد الاسلام حیث قال اما ما ذکره الرازی من استدلال القادحین فی الحدیث بقوله قریش والانصار الخ ففیه اولا انه روایة ابی هریرة کما یظهر من جامع الاصول وهو مقدوح عند المخالفین کما عرفت فیما سبق و ثانیا انه بالضرورة معلوم ان المراد بالمولی فی الروایة لیس الاولی بالتصرف بقرینة الفقرة الاولی و ایضا یجوز ان یکون منسوخا بحدیث الغدیر لقربه من الوفات و ایضا لا معنی لوجه الاولویة بالتصرف الثابتة لله و رسوله بتلک القبائل خاصة و ایضا لا یصلح الروایة للمعارضة بحدیث الغدیر المتواتر لما عرفت من کثرة اسناده و لضعف سند هذه الروایة و مزید قوة اسناد حدیث من کنت مولاه و ایضا قد تقرر بین المخالف و المؤالف ان الحدیث اذا وافق الکتاب یقبل و یؤخذ بمقتضاه و الا یطرح فحدیث من کنت مولاه لموافقته قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین الآیة یجب اخذه و روایة لیس لهم مولی الا الله و رسوله اذا قلنا ان لفظ مولی فیها بمعنی الاولی بالتصرف یجب ان تطرح لمخالفتها بحسب الظاهر قوله تعالی هذا لابطاله الحصر المستفاد من الروایة و هکذا لمخالفتها لقوله اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم کما لا یخفی انتهی اما قدح دوم پس جوابش لا اثر از اول است و چنین کلام لغو و بیهوده سزای آنست که احدی از فضلای اعلام با آن کلام سخافت نظام ولو بالنقل و الحکایة زبان خود را آلاید فضلا عن الاعتماد علیه و الرکون الیه اکمجنین ام

الحدیث الحادی عشر من الفصل الثالث من الباب الاول

۲۹ ص

حدیث غدیر خم

جلیل کہ ملقب بامام باشد واز مجددین دین نبوی محسوب کما فی تذکرۃ الموضوعات للکراتی ہمچنین کذب صریح و دروغ بیفروغ
سفو مشود و آنرا در مقابلہ خصم ذکر سازد و ہمچنین مطالب واہیہ دم مباہات دعبارات زند از انجا تعصبات وحمیات جاہلیت
اینحضرات پی میتوان برد کہ در ابطال حدیث غدیر کہ آنرا نص قاطع بر خلافت جناب امیری بینند چہ قسم کوشش وسعی لاطائل
در ابطال آن میکنند یریدون لیطفئوا نور اللہ بافواہہم واللہ متم نورہ ولو کرہ الکافرون این بفوہ باطلہ اکہ
قادحین و ناصبین بآن متفوہ شدہ اند می بایست مثل خرق حیض مستور داشتن کہ فضیحت اعلام ثابت نشود نہ انکہ از پی محابا
بمقابلہ خصم ذکر کردن و از دلائل ابطال مطلوب وشمردن بالجملہ رجوع جناب امیر علیہ السلام از یمن و بودن آنجناب ہمراہ رکاب
عالی قباب حضرت رسالت مآب باحادیث صحیحہ اہلسنت ثابت ومتحقق گشتہ در صحیح بخاری مذکورست حدثنا الحسن بن علی
الخلال الہذلی قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا سلیم بن حیان قال سمعت مروان الاصفر عن انس بن مالک
قال قدم علی علی النبی من الیمن فقال بما اہللت قال بما اہل بہ النبی فقال لولا ان معی الہدی لاحللت
ونیز در صحیح بخاری مذکورست عن عطاء ثنی جابر بن عبد اللہ ان النبی اہل اصحابہ بالحج ولیس مع احد منہم
ہدی غیر النبی وطلحۃ وکان علی قدم من الیمن ومعہ الہدی الخ ونیز در صحیح بخاری مذکور است حدثنا مسدد
قال حدثنا بشر بن المفضل عن حمید الطویل قال حدثنا بکر انہ ذکر لابن عمر ان انسا حدثہم ان النبی اہل بعمرۃ
وحجۃ فقال اہل النبی بالحج واہللنا بہ معہ فلما قدمنا مکۃ قال من لم یکن معہ ہدی فلیجعلہا عمرۃ وکان مع النبی
ہدی فقدم علینا علی بن ابی طالب من الیمن حاجا فقال النبی بما اہللت فان معنا اہلک قال اہللت بما اہل
بہ النبی قال فامسک فان معنا ہدیا و در صحیح مسلم در روایتی طویل متضمن صفت حجۃ الوداع مذکورست وقدم علی من الیمن
ببدن للنبی فوجد فاطمۃ ممن حل ولبست ثیابا صبیغا واکتحلت فانکر ذلک علیہا فقال ان ابی امرنی بہذا
قال وکان علی یقول بالعراق فذہبت الی رسول اللہ محرشا علی فاطمۃ للذی صنعت مستفتیا لرسول اللہ
فیما ذکرت عنہ فاخبرتہ انی انکرت ذلک علیہا فقال صدقت صدقت ماذا قلت حین فرضت الحج قال
قلت اللہم انی اہل بما اہل رسولک قال فان معی الہدی فلا تحل قال فکان جماعۃ الہدی الذی قدم بہ
علی من الیمن والذی اتی بہ النبی مائۃ قال فحل الناس کلہم وقصروا الا النبی ومن کان معہ ہدی
فلما کان یوم الترویۃ توجہوا الی منی فاہلوا بالحج ورکب رسول اللہ فصلی بہا الظہر والعصر والمغرب الخ و در صحیح
ترمذی مذکورست عن انس بن مالک ان علیا قدم علی رسول اللہ من الیمن فقال بما اہللت قال اہللت بما اہل
رسول اللہ قال لولا ان معی ہدیا لاحللت و در سنن ابن ماجہ در ضمن روایتی طویل مسطورست وقدم علی علی النبی

باب نقل امت ... الی ... لیهن الامة ... ج ۱

باب من اهل فی زمن النبی کاهلال النبی من کتاب المناسک صفحہ ۲۱۸

باب عمرۃ التنعیم من ابواب العمرۃ صفحہ ۲۳۸ / ۱۱

باب بعث علی بن ابی طالب وخالد بن الولید الی الیمن قبل حجۃ الوداع من کتاب المغازی

باب صفۃ حجۃ رسول اللہ من کتاب المناسک ورق ۳۹۶

باب ما جاء ... من ابواب الحج صفحہ ۱۲۳

باب حجۃ رسول اللہ من ابواب المناسک صفحہ ۲۳۰

حدیث غدیر خم

علي ببدن النبي فوجد فاطمة ممن حل ولبست ثيابا صبيغا الى آخر ما مر من صحيح مسلم واين روايت در صحيح نسائي
هم مذكور است ودر صحيح ابوداود هم در ضمن روايت طويل مرقوم است وقدم علي من اليمن ببدن النبي فوجد
فاطمة ممن حل ولبست ثيابا صبيغا الخ الحاصل روايات صحاح ستة متفق است بر تخصيص وتصريح اينمعني كه جناب
امير عليه السلام از يمن رجوع نموده ودر حجة الوداع شريك گرديد پس الحال سخافت شبه واهيه قادحين وكذب وبهتان
ايشان بر كافه عالم ظاهر گرديد وازانجا است كه مقلدين اين قادحين با وصف رسوخ قدم در تعصب وميل باطني بتقولات
وخرافات ايشان مجال تصديق اين هذيان نيافته ناچار برد آن پرداخته اند وضعف عقل وسخافت راي ائمه خود واضح
ساخته ابن حجر كه از متعصبين اهلسنت است در صواعق محرقه در بيان اين حديث ميفرمايد ولا التفات لمن قدح
في صحته ولا لمن رده بان عليا كان باليمن لثبوت رجوعه منها وادراكه الحج مع النبي انتهى وعلي قاري در مرقاة
در شرح اين حديث گفته وابعد من رده بان عليا كان باليمن لثبوت رجوعه منها وادراكه الحج مع النبي ولعل سبب
قول هذا القائل انه وهم انه قال هذا القول عند وصوله من المدينة الى غدير خم انتهى وافاد آية الله في العالمين
في بيان الاسلام اما قوله ولم يكن علي مع النبي في ذلك الوقت فيدل على كمال الجهل بما في صحاح اخباره فان صاحب
جامع الاصول اخرج عن صحيح مسلم وصحيح ابي داود السجستاني والنسائي في الفصل الثاني في ذكر حجة الوداع
من الباب الرابع عشر في حج رسول الله خبرا طويلا وفيه قدم علي من اليمن ببدن النبي فوجد فاطمة ممن حل ولبست
ثيابا صبيغا واكتحلت فانكر ذلك عليها فقالت ابي امرني بهذا قال وكان علي رضي الله عنه يقول بالعراق فذهبت
الى رسول الله محرشا على فاطمة للذي صنعت مستفتيا لرسول الله فيما ذكرت عنه فاخبرته اني انكرت
ذلك عليها فقالت ابي امرني بهذا فقال صدقت ماذا قلت حين فرضت الحج قال قلت اللهم اني اهل بما اهل
به رسولك قال فان معي الهدي فلا تحل قال فكان جماعة الهدي الذي قدم به علي من اليمن والذي اتى به النبي
مائة ثم ساق الكلام الى ان قال ثم انصرف الى المنحر فنحر ثلثا وستين بدنة بيده ثم اعطى عليا فنحر ما غبر واشركه
في هديه انتهى ما اردنا نقله من جامع الاصول وايضا في ذلك الكتاب روايات آخر في ذلك المعنى من شاء فليرجع اليه
انتهى ازانجا تعصب حضرات اهلسنت بايد دريافت كه بهوس ابطال حديث غدير چها اكاذيب وشنايع را التزام كرده اند وبا وصفيكه
صحاح ستة خويش را از امهات كتب حديث دانند ودر عقايد واعمال اعتماد واعتبار بران دارند ودر هر باب رجوع بان مي آرند
خصوصا صحيح بخاري ومسلم را كه اصح الكتب بر هر دو اطلاق كنند دراينجا حديث صحيح بخاري وصحيح مسلم وصحيح ابوداود وصحيح
نسائي وصحيح ترمذي وصحيح ابن ماجه بصراحت تكذيب كنند وزياده ترحيرت دهم ميكند تغفل وذهول رازي كه با وصفيكه

صفحه باب صفة حج النبي من كتاب المناسك

صفحه شبهه هاويه عشر از باب اول ورق ۱۹۴

صفحه فصل ثاني باب مناقب علي بن ابيطالب ورق ۵۳۵

۳۱

لا يخفى ان ادعاء هذا الالزام مخدوش فان مقال القاضي كالفضل الرازي صحيح فانه نقله بعد علمه بانه كان يضع من الكتب

حدیث غدیر خم

نبود در حدیث غدیر بعدم اخراج بخاری و مسلم آنرا قدح نموده باز رجوع جناب امیر ع را از یمن و حضور در حجة الوداع که در صحیحین مذکورست و دیگر ارباب صحاح بر اخراج آن اتفاق وارند بر ملا تکذیب کرده و قطعاً مخالف آنرا ادعا نموده و بالفرض اگر رجوع جناب امیر در ین روایات مروی نمیگشت لیکن چون حضور آنجناب در خم غدیر باحادیث متکثره غدیر ثابت بود و مدعی دعوی لم یکن علی مع النبی فی ذلک الوقت دلیلی قابل قبول برین دعوی کاذب اقامت نکرده لهذا قدح او قابلیت التفات نداشت و مخفی نماند که اگر فرض کنیم که جناب امیر ع از یمن رجوع نفرموده و در وقت ارشاد نمودن جناب رسالتمآب حدیث غدیر را حاضر نبوده لیکن این معنی قدح نمیکند در اصل حدیث غدیر آری منافی آن طرق خواهد بود که در آن حضور جناب امیر ع و برداشتن جناب رسالت آنجناب او همراه خود ایستاده کردن منقول است و این معنی چندان ضرری ندارد و اصل حدیث غدیر که بطرق متعدده منقول است و در بسیاری از آن این مضمون غیر وارد آنها بحال خود سالم از طعن و قدح خواهد بود و بعدم قدح این معنی در اصل حدیث غدیر بعض معتمدین اهل سنت هم تصریح کرده اند چنانچه در شرح مواقف بعد عبارتیکه در ما بعد منقول خواهد شد مسطور ست ولان علیا لم یکن یوم الغدیر مع النبی فانه کان بالیمن و رد بان غیبته لا ینافی صحة الحدیث الا ان یروی هکذا اخذ بید علی او استحضره الخ پس ازینجا مزید سخافت عقل قادحین و جارحین بقدح جرح جرح حین که متمسک باین خرافت گردیده اند واضح تر گردید که در چنین حدیث متواتر قطعی باری قدح کردن میخواهند که کذب و بهتان محض است و بر تقدیر تسلیم آنهم قدح در اصل حدیث نمیکند مخفی نماند که جمعی از متاخرین مقلدین که از علم کلام و مقابله خصام بیگانه افتاده اند چون در کتب کلامیه بمقام امامت رسیده مبتلا شده اند بکفتگو درین مبحث جلیل بتقلید رازی که او را امام المتکلمین میدانند و کلمات بیهوده او را علی نفیس می انگارند یکی در پی دیگری گسسته مهار رفته همچنین کلمات هرزه گفته اند و بقدح و جرح در تواتر و صحت حدیث غدیر برخاسته و همت بی همت خود را باطفای چنین نور روشن گماشته اند مواقف و شرح طوالع و شرح مقاصد و شرح تجرید را مطالعه باید فرمود و از بی مبالاتی و عدم تحقیق این حضرات حیرتها باید نمود تفتازانی در شرح مقاصد بعد ذکر استدلال اهل حق بحدیث غدیر گفته والجواب منع تواتر الخبر فان ذلک من مکابرات الشیعة کیف وقد قدح فی صحته کثیر من ائمة الحدیث ولم ینقله المحققون منهم کالبخاری ومسلم والواقدی و قوشچی که مقلد در مقلد است همین الفاظ تفتازانی بر زبان می آرد و تخم فضیحت خود می کارد حیث یقول واجیب بانه غیر متواتر بل هو خبر واحد فی مقابلة الاجماع کیف وقد قدح فی صحته کثیر من اهل الحدیث ولم ینقله المحققون منهم کالبخاری ومسلم والواقدی الخ و شمس الدین محمود بن عبد الرحمن اصفهانی در مطالع الانظار شرح طوالع الانوار بیضاوی میگوید واما قوله من کنت مولاه فعلی مولاه فهو من باب الاحاد وقد طعن فیه ۳۲

الفصل الخامس من الموقف السادس

المبحث الخامس من الفصل الرابع فی الامامة من المقصد السادس

المقصد الخامس فی الامامة

آخر کتاب فی مبحث الامامة

حدیث غدیر خم

ص المقصد الخامس من المرصد الثالث من المقتبس السادس ... ورق ۲۴۵ / ۲۴

فیه ابن ابی داؤد و ابو حاتم الرازی وغیرهما من ائمة الحدیث ولئن سلم صحیح الخ در مواقف وشرح آن مسطور است
الجواب منع صحة الحدیث ودعوی الضرورة فی العلم بصحته لکونه متواترا مکابرة کیف لم ینقله اکثر اصحاب
الحدیث کالبخاری و مسلم واضرابهما وقد طعن بعضهم فیه کابن ابی داود السجستانی وابی حاتم الرازی وغیرهما
من ائمة الحدیث الخ از امثال این مقامات حقیقت تبحر و تمهر امثال تفتازانی و قوشجی و اصفهانی وایجی توان دریافت که
با وصف آنهمه شهرت کمالات وحیازت قصبات سبق در مضمار تحقیقات بمحض تقلید رازی باین خرافات ومهملات وهفوات
که اوانی طلبه علوم تفوه بآن موجب صد گونه ننگ وعار و باعث افتضاح و احتقار میدانند خود را می آلایند و آنرا
جواب الزامات اهل حق تصور می نمایند فاعوذ بالله من تسلط الغباوة والایغال فی تیه الشقاوة و محسن کشمیری
صاحب مواهب علیه حاشیه شرح عقائد عضدی در قدح و جرح حدیث غدیر از اوائل و اواخر خود همه را در مضمار وقاحت
وعدم استحیا و خبط و خلط و کذب و بهت گوی سابقت ربوده روح پر فتوح مسیلمه کذاب امثال او را شاد فرموده در نجاة المؤمنین
ص فی کتاب نجاة المؤمنین فی فصل فی اجوبة استدلالات الخصم علی ان علیا کان اماما ۱۷

بجواب حدیث غدیر گفته واما عن الحدیث فبوجوه اما اولا فبان المهرة کابی داؤد وابی حاتم الرازی قد ضعفوا
هذا الحدیث وما اخرجه الا احمد بن حنبل فی مسنده وهو مشتمل علی الصحیح والضعیف ولیس من الصحاح
کما صرح به مهرة فن الحدیث فهو خبر واحد ضعیف فلا یصح الحجیة فی الاصول سیما فی اصل الدین ولم یخرج غیره ۳۳
من الثقات الا الجزء الاخیر من قوله اللهم وال من والاه اقول جواب از ادعای قدح ابی حاتم و امثال او در حدیث غدیر
انفاً شنیدی و سخافت خرافت کیکه بآن متمسک گردیده اند بمیزان عقل سنجیدی حیرت آنست که ائمه آنحضرات که تصحیح و تحسین
این حدیث کرده اند چسان از مهره خارج گردیدند بار الها مگر اینکه مهارت منحصر در قادحین و جارحین و منکرین فضائل امیر المؤمنین
باشد بالجمله ذکر قدح ائمه خود در حدیث غدیر و یاد کردن انحرافات شان بمقابله اهل حق چندان عجب نیست که هرگاه ایجی
و رازی و تفتازانی و قوشجی و امثالهم با وصف آنهمه جلالت و امامت و ذکا و فهم از ذکر این هفوات دست نکشیده از
افتضاح خود و ائمه خود نترسیدند بیچاره کشمیری که آب در دیده ندارد و کذب و بهت و بی باکی در جبلت او تخمیر یافته
چگونه دست از آن کشد و شناعت ان وا رسد لیکن آنچه از جهت انهماک در عداوت جناب امیر و انکار فضائل وصی
حضرت بشیر و نذیر ع جا داده که این حدیث را جز احمد بن حنبل کسی دیگر روایت نکرده عجب کذب و دروغ و بهت و
هذیان و بهتان است که در بیان نمیگنجد بالجمله اسلاف این بزرگ همین قدر می جا داده اند که این حدیث را واقدی و بخاری و مسلم و
ابن اسحاق روایت نکرده اند و بعض اهل حدیث قدح در آن کرده اند چون دل او برین قدر از افترا و هذیان نشیر نا جار قدمی
فراتر از ایشان نهاده و انکار مطلق از نقل چنین حدیث شریف فرموده آنرا صرف در روایت احمد بن حنبل منحصر ساخته اند

حدیث غدیر خم

بدان می باید کرد کسی که وجوب صلوة و صوم و زکوة را مهر فن حدیث مثل هنود و یهود و نصاری تضعیف کرده اند و روایت

نکرده مانند احمد بن حنبل در مسند خویش و مسند او مشتمل است بر صحیح و ضعیف و نیست آن از صحاح چنانچه تصریح کرده اند

بآن مهره فن حدیث بالجمله کمان ندارم که احدی از مسلمین متدینین که نام دین و اسلام را ولو باللسان بر خود لسته باشد بر مثل این کذب

صریح و دروغ فضیح که شناعت آن بر عوام هم ظاهر است فضلا عن الخواص جسارت کند و ارتکاب چنین اکاذیب کار عقلاست

چه جا فضلا و اگر چه بعد ثبوت تواتر حدیث باعتراف ائمه سنیه و روایت کردن بسیاری از صحابه آنرا و صحت اکثر طرق آن حاجت

بدفع هذیان کشمیری نیست لیکن برای مزید تفضیح و تذلیل این در یده دهن اسمای جمله از محدثین که اخراج این حدیث شریف

کرده اند هم درینجا یاد کنم بس باید دانست که مخرجان این حدیث شریف بسیاری از ائمه ثقات و عدول اثبات و محدثین متبحرین

و منقدین معتمدین و اماثل مشاهیر و افاضل نحاریر حضرات اهل سنت اند اسمای بعض ایشان درینجا یاد کرده میشود ابن ابی

عاصم والنسائی فی الخصائص والسنن والطبرانی فی المعجم الکبیر والوسیط والصغیر وابن راهویه والمحاملی فی الامالی

وابن عقدة فی کتاب الموالاة والطحاوی فی شرح مشکل الآثار وسعید بن منصور وابن ماجه فی سننهما

والترمذی فی صحیحه والحاکم فی مستدرکه وعثمان بن ابی شیبة فی سننه وابوبکر بن ابی شیبة فی مصنفه وابن حبان فی صحیحه

والضیاء المقدسی فی المختارة وابونعیم فی فضائل الصحابة والحافظ ابوبشر المشهور بسمویه والخطیب فی تاریخ ۳۴

بغداد وابن جریر الطبری فی تهذیب الآثار والبزار فی المسند والخلعی فی الخلعیات وعبدالله بن احمد فی زوائد المسند

وابویعلی الموصلی فی مسنده وابوالفتوح العجلی فی کتاب الموجز فی فضائل الخلفاء وابن مردویه وابن السمان فی کتاب

الموافقة والمخلص الذهبی وعبدالرزاق والبغوی فی معجمه والدارقطنی والحکیم الترمذی فی نوادر الاصول والثعلبی فی تفسیره والنطنزی

فی الخصائص ومسعود السجستانی فی کتاب مستقل والذهبی فی کتاب مفرد واخطب خطباء خوارزم فی مناقبه

والواحدی فی التفسیر والبیهقی والکواشی والدیلمی فی الفردوس وابوموسی المدینی فی فضائل الصحابة ورجال الاعتبارات کتب

اهل سنت که از آن روایت کردن ائمه قوم این حدیث را در کتب خود ظاهر شود باید شنید ملا علی قاری در ذکر حدیث غدیر گفته رواه

احمد والترمذی فی الجامع رواه احمد وابن ماجه عن البراء واحمد عن بریدة والترمذی والنسائی والضیاء عن زید

بن ارقم ففی اسناد المصنف الحدیث عن زید بن ارقم الی احمد والترمذی مسامحة لا یخفی فی روایة لاحمد والنسائی والحاکم

عن بریدة بلفظ من کنت ولیه فعلی ولیه وروی المحاملی فی امالیه عن ابن عباس ولفظه علی بن ابیطالب مولی من

کنت مولاه و محب طبری در ریاض النضره می آرد عن ریاح بن الحرث قال جاء رهط الی علی بالرحبة فقالوا السلام علیک

یا مولانا قال کیف اکون مولاکم وانتم عرب قالوا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم غدیر خم من کنت مولاه

حديث غدير خم

مولاه فعلي مولاه قال رباح فلما مضوا تبعتهم فسألت من هؤلاء قالوا نفر من الانصار منهم ابو ايوب خرجه احمد
وعنه قال بينما علي جالس اذ جاء رجل فدخل عليه اثر السفر فقال السلام عليك يا مولاي قال من هذا فقال
ابو ايوب الانصاري قال علي افرجوا له ففرجوا فقال ابو ايوب سمعت رسول الله ص يقول من كنت مولاه فعلي
مولاه خرجه البغوي في معجمه وعن البراء بن عازب قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي
فينا الصلوة جامعة وكسح لرسول الله ص تحت شجرة فصلى الظهر واخذ بيد علي وقال الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين
من انفسهم قالوا بلى فاخذ بيد علي ثم قال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
قال فلقيه عمر بعد ذلك فقال هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة وعن
زيد بن ارقم مثله خرجهما احمد في مسنده وخرج الاول ابن السمان وخرج احمد في كتاب المناقب معناه عن عمر وزاد
بعد قوله وعاد من عاداه وانصر من نصره واحب من احبه قال شعبة او قال ابغض من ابغضه خرج ابن السمان عن عمر
منه من كنت مولاه فعلي مولاه وخرجه المخلص الذهبي عن حبشي بن جنادة وقال اللهم وانصر من نصره واعن
من اعانه ولم يذكر ما بعده وعن ابي الطفيل قال قال علي انشد الله كل امرء سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول يوم غدير خم لما قام فقام ناس فشهدوا انهم سمعوه يقول الستم تعلمون اني اولى الناس بالمؤمنين من ٣٩
انفسهم قالوا بلى يا رسول الله ص قال من كنت مولاه فان هذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فخرجت وفي
نفسي شيء من ذلك فلقيت زيد بن ارقم فذكرت له ذلك فقال قد سمعناه من رسول الله ص يقول له ذلك قال
ابو نعيم قلت لفطر يعني الذي روى عنه الحديث كم بين القول وبين موته قال مائة يوم خرجه ابو حاتم وقال
يريد موت علي بن ابي طالب ع خرجه احمد عن سعيد بن وهب ولفظه قال انشد علي فقام خمسة او ستة من اصحاب
رسول الله ص فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كنت مولاه فعلي مولاه وعن زيد بن ارقم قال استشهد
علي الناس فقال انشد الله رجلا سمع النبي ص يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
فقام ستة عشر رجلا فشهدوا وعن زياد بن ابي زياد قال سمعت علي بن ابي طالب ينشد الناس فقال انشد الله
رجلا مسلما سمع رسول الله يقول يوم غدير خم ما قال فقام اثنا عشر رجلا بدريا فشهدوا وعن بريدة قال
غزوت مع علي اليمن فرأيت منه جفوة فلما قدمت على النبي ص ذكرت عليا فتنقصته فرأيت وجه رسول الله
يتغير فقال يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله ص قال من كنت مولاه فعلي
مولاه خرجه احمد وعن عمر انه قال علي مولى من كان رسول الله مولاه وورد في جواهر العقدين نذكر عن عدة

حديث غدير خم

بن اسيد الغفاري رض قال لما صدر رسول الله صلعم من حجة الوداع نهى اصحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات ان ينزلوا
تحتهن ثم بعث اليهن فقم ما تحتهن من الشوك وعمد اليهن فصلى تحتهن ثم قام فقال يا ايها الناس اني قد نبأني اللطيف الخبير
انه لم يعمر نبي الا نصف عمر الذي يليه من قبله واني لاظن اني يوشك ان ادعى فاجيب واني مسئول وانكم مسئولون
فما انتم قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله خيرا فقال اليس تشهدون ان لا اله
الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته حق وناره حق وان الموت حق وان البعث حق بعد الموت وان الساعة آتية
لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور قالوا بلى نشهد بذلك قال اللهم اشهد ثم قال يا ايها الناس ان الله مولاي
وانا ولي المؤمنين وانا اولى بهم من انفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه يعني عليا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
ثم قال يا ايها الناس اني فرطكم وانكم واردون على الحوض حوض اعرض مما بين بصرى الى صنعاء فيه عدد النجوم قدحان
من فضة واني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله عز وجل
سبب طرفه بيد الله وطرفه بايديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتي اهل بيتي فانه قد نبأني
اللطيف الخبير انهما لن ينقضيا حتى يردا علي الحوض اخرجه الطبراني في الكبير والضياء في المختارة من طريق سلمة
بن كهيل عن ابي الطفيل وهما من رجال الصحيح وفيه ايضا وعن ابي الطفيل ان عليا رض قام فحمد الله واثنى عليه
ثم قال انشد الله من شهد غدير خم الا قام ولا يقوم رجل يقول نبئت او بلغني الا رجل سمعت اذناه ووعاه قلبه
فقام سبعة عشر رجلا منهم خزيمة بن ثابت وسهل بن سعد وعدي بن حاتم وعقبة بن عامر وابو ايوب الانصاري
وابو سعيد الخدري وابو شريح الخزاعي وابو قدامة الانصاري وابو ليلى وابو الهيثم بن التيهان ورجال من
قريش فقال علي رضي الله عنه وعنهم هاتوا ما سمعتم فقالوا نشهد انا اقبلنا مع رسول الله صلعم من حجة الوداع
حتى اذا كان الظهر خرج رسول الله صلعم فامر بشجرات فشذبن والقي عليهن ثوب ثم نادى بالصلوة فخرجنا فصلينا
ثم قام فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس ما انتم قائلون قالوا قد بلغت قال اللهم اشهد ثلاث مرات قال
اني اوشك ان ادعى فاجيب واني مسئول وانتم مسئولون ثم قال الا ان دماءكم واموالكم حرام كحرمة يومكم
هذا وحرمة شهركم هذا اوصيكم بالنساء اوصيكم بالجار اوصيكم بالمماليك اوصيكم بالعدل والاحسان ثم قال
ايها الناس اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض نبأني
بذلك العليم الخبير وذكر الحديث في قوله من كنت مولاه فعلي مولاه فقال علي صدقتم وانا على ذلك من
الشاهدين اخرجه ابن عقدة من طريق محمد بن كثير عن فطر وابي الجارود كليهما عن ابي الطفيل وفيه ايضا

حديث غدير خم

ايضا عن حذيفة بن اسيد الغفاري رضي الله عنه قال لما انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع امر بشجرات فقممن بوادي خم وهجر فخطب الناس
فقال اما بعد ايها الناس فاني مقبوض وشك ان ادعى فاجيب فما انتم قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت ونصحت و
اديت قال اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي الا وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض
فانظروا كيف تخلفوني فيهما اخرجه ابن عقدة في الموالاة وعن عامر بن ابي ليلى بن ضمرة وحذيفة بن اسيد رضي الله عنهما
قالا لما صدر رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ولم يحج غيرها اقبل حتى اذا كان بالجحفة نهى عن شجرات بالبطحاء
متقاربات لا تنزلوا تحتهن حتى اذا نزل القوم واخذوا منازلهم سواهن ارسل اليهن فقم ما تحتهن وشذبن عن
رؤس القوم حتى اذا نودي للصلاة غدا اليهن فصلى تحتهن ثم انصرف الى الناس وذلك يوم غدير خم وخم من
الجحفة وله بها مسجد معروف فقال ايها الناس انه قد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا نصف عمر الذي يليه
من قبله واني لاظن ان ادعى فاجيب اني مسئول وانتم مسئولون هل بلغت فما انتم قائلون قالوا نقول قد بلغت
وجهدت ونصحت فجزاك الله خيرا قال الستم تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته
حق وان ناره حق والبعث حق بعد الموت قالوا بلى نشهد قال اللهم اشهد ثم قال ايها الناس الا تسمعون الا فان
الله مولاي وانا اولى بكم من انفسكم الا ومن كنت مولاه فهذا علي مولاه واخذ بيد علي فرفعها حتى عرفه القوم ٣٧
اجمعون ثم قال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال ايها الناس اني فرطكم وانتم واردون علي الحوض عرض
ما بين بصرى وصنعاء فيه عدد نجوم السماء قدحان من فضة الا واني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين
فانظروا كيف تخلفوني فيهما قالوا وما الثقلان يا رسول الله قال الثقل الاكبر كتاب الله سبب طرفه
بيد الله وطرف بايديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتي فاني قد نبأني اللطيف الخبير ان لا يتفرقا حتى
يلقياني وسألت الله ربي لهم ذلك فاعطاني فلا تسبقوهم فتهلكوا ولا تعلموهم فهم اعلم منكم اخرجه ابن
عقدة في الموالاة من طريق عبد الله بن سنان عن ابي الطفيل عنهما به ومن طريق ابن عقدة اورده ابو موسى
المديني في فضائل الصحابة وقال انه غريب جدا والحافظ ابو الفتوح العجلي في كتابه الموجز في فضائل الخلفاء
وفيه ايضا عن ابن الاسلمي قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي رضي الله عنه بغدير خم فرفعه حتى راينا بياض ابطه فقال
من كنت مولاه فعلي مولاه الحديث وفي كنز العمال ان الله وليي وانا ولي كل مؤمن من كنت
مولاه فعلي مولاه ابو نعيم في فضائل الصحابة عن زيد بن ارقم والبراء بن عازب معا اللهم من كنت مولاه فعلي
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واعن من اعانه طب عن حبشي بن جنادة وايضا فيه

حديث غدير خم

يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من كنت مولاه فعلي مولاه حم طب وسمويه ك ض عن ابن عباس عن بريدة
من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه طب ش عن ابن عمر ش عن ابي هريرة واثني عشر
من الصحابة حم طب ص عن ابي ايوب وجمع من الصحابة ابن عقدة علي وطلحة حم طب ص عن علي وزيد بن ارقم وثلاثين
رجلا من الصحابة ابو نعيم في فضائل الصحابة عن سعد الخطيب عن انس من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واعن من اعانه طب عن عمرو بن مرة وزيد بن ارقم معا وايضا فيه عن ابي
الطفيل عامر بن واثلة قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع فنزل غدير خم امر بدوحات فقممن
ثم قام فقال كأني قد دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء
الى الارض وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله مولاي
وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت وليه فعلي وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقلت
لزيد انت سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما كان في الدوحات احد الا قد رآه بعينيه وسمعه
باذنيه ابن جرير ايضا عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري مثل ذلك ابن جرير ايضا عن ميمون ابي عبد الله قال كنت
عند زيد بن ارقم فجاء رجل فسال عن علي فقال كنا مع رسول الله ص في سفر بين مكة والمدينة فنزلنا مكانا يقال له ٣٨
غدير خم فاذن الصلوة جامعة فاجتمع الناس فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ايها الناس الست اولى بكل مؤمن من
نفسه قلنا بلى يا رسول الله ص نحن نشهد انك اولى بكل مؤمن من نفسه قال فاني من كنت مولاه فهذا مولاه فاخذ
بيد علي ولا اعلمه الا قال اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ابن جرير ايضا عن عطية العوفي عن زيد بن ارقم ان
رسول الله ص اخذ بعضدي علي يوم غدير خم بارض الجحفة ثم قال ايها الناس الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين
من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله ص قال من كنت مولاه فعلي مولاه وايضا فيه مسند البراء بن عازب كنا مع
رسول الله ص في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي الصلوة جامعة وكسح لرسول الله تحت شجرة فصلى الظهر فقال
الستم تعلمون انه اولى بكل مؤمن قالوا بلى فاخذ بيد علي فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه فلقيه عمر بعد ذلك فقال هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة ش
عن بريدة بن الحصيب قال غزوت مع علي الى اليمن فرأيت منه جفوة فلما قدمت على رسول الله ص ذكرت عليا فتنقصته
فجعل وجه رسول الله ص يتغير فقال يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله قال من كنت
مولاه فعلي مولاه ش وابن جرير وابو نعيم وفيه ايضا عن جرير البجلي قال شهدنا الموسم في حجة رسول الله ص وهي

حديث غدير خم

هي حجة الوداع فبلغنا مكانا يقال له غدير خم فنادى الصلوة جامعة فاجتمعنا المهاجرون والانصار فقام رسول الله

وسطنا وقال يا ايها الناس بم تشهدون قالوا نشهد ان لا اله الا الله قال ثم مه قالوا وان محمدا عبده ورسوله قال فمن

وليكم قالوا الله ورسوله مولانا ثم ضرب بيده الى عضد علي فاقامه فنزع عضده فاخذ بذراعيه قال من يكن الله ورسوله

مولاه فان هذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه اللهم من احبه من الناس فكن له حبيبا ومن ابغضه فكن له

مبغضا اللهم اني لا اجد احدا استودعه في الارض بعد العبدين الصالحين فاقض فيه بالحسنى طب وفيه ايضا

عن عمير بن سعد ان عليا جمع الناس في الرحبة وانا شاهد فقال انشد الله رجلا سمع رسول الله يقول من كنت مولاه

فعلي مولاه فقام ثمانية عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا النبي يقول ذلك طس وايضا فيه عن زيد بن ارقم قال انشد

الطبراني في المعجم الاوسط

على الناس من سمع رسول الله يقول يوم غدير خم الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال فمن كنت

مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا بذلك طس وفيه ايضا عن

ابي اسحاق عن عمرو ذي مرة وسعيد بن وهب وزيد بن يثيع قالوا سمعنا عليا يقول نشدت الله رجلا سمع رسول الله

يقول يوم غدير خم ما قال لما قام فقام ثلاثة عشر رجلا فشهدوا ان رسول الله قال الست اولى بالمؤمنين

من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله فاخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه

وابغض من ابغضه وانصر من نصره واخذل من خذله البزاز وابن جرير والخلعي في الخلعيات قال الهيثمي رجال

اسناده ثقات قال ابن حجر ولكنهم شيعة وايضا فيه عن علي ان النبي اخذ بيده يوم غدير خم فقال اللهم

من كنت مولاه فعلي مولاه قال فزاد الناس بعد اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ابن راهويه وابن جرير

وفيه ايضا عن زاذان ابي عمر قال سمعت عليا في الرحبة وهو ينشد الناس يوم غدير خم وهو يقول ما قال

فقام ثلاثة عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله يوم غدير خم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه حم

وابن ابي عاصم في السنة ايضا عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال شهدت عليا في الرحبة ينشد الناس انشد الله

من سمع رسول الله يقول يوم غدير خم الست اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجي امهاتهم فقلنا بلى قال

من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه عم ع ابن جرير خط ص وميرزا محمد بن معتمد خان

بدخشاني در مفتاح النجا في مناقب آل العبا گفته اخرج الحكيم في نوادر الاصول والطبراني بسند صحيح في الكبير

عن ابي الطفيل عن حذيفة بن اسيد ان رسول الله خطب بغدير خم تحت شجرة فقال يا ايها الناس

اني قد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا نصف عمر الذي يليه من قبله واني قد يوشك ان ادعى فاجيب

٣٩

حديث غدير خم

وانّي مسئول وانكم مسئولون فماذا انتم قائلون قالوا نشهد انك قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاك الله
خيرا فقال النبي تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته حق وناره حق وان الموت حق
وان البعث حق بعد الموت وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور قالوا بلى نشهد بذلك
قال اللهم اشهد ثم قال يا ايها الناس ان الله مولاي وانا مولى المؤمنين وانا اولى بهم من انفسهم فمن كنت
مولاه فهذا مولاه يعني عليا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال يا ايها الناس اني فرطكم وانكم واردون
على الحوض حوض اعرض مما بين بصرى الى صنعاء فيه عدد النجوم قدحان من فضة واني سائلكم حين تردون
عليّ عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله عز وجل سبب طرفه بيد الله
وطرفه بايديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتي اهل بيتي فانه قد نبأني العليم الخبير انهما لن
ينقضيا حتى يردا عليّ الحوض واخرج احمد عن البراء بن عازب وزيد بن ارقم رض ان رسول الله صلعم لما نزل بغدير خم
اخذ بيد علي فقال الستم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال الستم تعلمون اني اولى بكل مؤمن
من نفسه قالوا بلى فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه عمر
٤٠ بعد ذلك فقال له هنيئا يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة واخرج هو عن
علي وابي ايوب الانصاري وعمرو بن مرة وابو يعلي عن ابي هريرة وابن ابي شيبة عنه وعن اثني عشر من الصحابة
والبزاز عن ابن عباس وعمارة وبريدة والطبراني عن ابن عمر ومالك بن حويرث وابي ايوب وجرير وسعد
بن ابي وقاص وابي سعيد الخدري وانس والحاكم عن علي وطلحة وابو نعيم في فضائل الصحابة عن سعد وابن
عن انس ان رسول الله صلعم قال بغدير خم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وفي
رواية اخرى للطبراني عن عمرو بن مرة وزيد بن ارقم وحبشي بن جنادة رض مرفوعا بلفظ من كنت مولاه فعلي
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واعن من اعانه واخرج ابن مردويه عن ابن عباس رض
مرفوعا اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وابغض من
ابغضه وفي رواية اخرى لابي نعيم في فضائل الصحابة عن زيد بن ارقم والبراء بن عازب معا مرفوعا الا ان الله
وليي وانا ولي كل مؤمن من كنت مولاه فعلي مولاه ولاحمد في رواية اخرى ولابن حبان والحاكم والحافظ
ابي بشر اسمعيل بن عبد الله العبدي الاصبهاني المشهور بسمويه عن ابن عباس عن بريدة رضي الله عنه
بلفظ يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم من كنت مولاه فعلي مولاه وللطبراني في رواية اخرى

حديث غدير خم

اخرجه عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم بلفظ من كنت اولى به من نفسه فعلي وليه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه وعند الترمذي والحاكم عن زيد بن ارقم رض من كنت مولاه فعلي مولاه اقول هذا حديث صحيح مشهور
نص الحافظ ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي التركماني الفارقي ثم الدمشقي على كثير من طرقه بالصحة وهو
كثير الطرق جدا وقد استوعبها الحافظ ابو العباس احمد بن محمد بن سعيد الكوفي المعروف بابن عقدة في كتاب مفرد
واخرج احمد عن ابي الطفيل قال جمع علي رضي الله عنه الناس في الرحبة ثم قال انشد بالله كل امرء مسلم سمع رسول الله
يقول يوم غدير خم ما قال لما قام فقام اليه ثلاثون من الناس فشهدوا ان رسول الله صلعم قال من كنت مولاه

ذكر قول النبي من كنت وليه فهذا وليه ٣٤ صفحه ٩٤

فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ونسائي در كتاب خصائص حديث غدير را بطرق متعدده وباسانيد متنوعه
روايت كرده چنانچه گفته انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم
قال لما رجع رسول الله صلعم من حجة الوداع ونزل بغدير خم امر بدوحات فقممن ثم قال كاني دعيت فاجبت
اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفترقا
حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله مولاي وانا ولي كل مومن ثم اخذ بيد علي ع فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه فقلت لزيد اسمعته من رسول الله صلعم قال ما كان في الدوحات احد الا راه بعينه وسمعه

١٣

نشان سابق صفحه ٣٤ / ٩٤

باذنه ونيز در آن كتاب گفته اخبرني زكريا بن يحيى قال ثنا نصر بن علي قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن
عن ابيه ان سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه ونيز در خصائص است انبانا قتيبة بن سعيد قال

نشان سابق صفحه ٣٤ / ٩٤

ثنا ابن ابي عدي عن عوف عن ميمون ابي عبد الله قال قال زيد بن ارقم قام رسول الله صلعم فحمد الله واثنى عليه ثم قال الستم تعلمون
اني اولى بكل مومن ومومنة من نفسه قالوا بلى نشهد لانت اولى بكل مومن من نفسه قال صلعم فاني من كنت مولاه
فهذا مولاه واخذ بيد علي ع ونيز در خصائص است انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري واحمد بن عثمان بن حكيم

نشان سابق صفحه ٣٤ / ٩٤

قال ثنا عبيد بن موسى قال انبانا هاني بن ايوب عن طلحة الايامي قال ثنا عميرة بن سعد انه سمع عليا وهو ينشد في الرحبة
من سمع رسول الله صلعم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه فقام بضعة عشر فشهدوا ونيز در خصائص است انبانا محمد بن المثنى

نشان سابق صفحه ٣٤ / ٩٤

قال ثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام خمسة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله
قال من كنت مولاه فعلي مولاه ونيز در خصائص است انبانا ابو داود قال حدثنا عمران قال حدثنا شريك قال حدثنا

نشان سابق صفحه ٣٤ / ٩٤

ابو اسحاق عن زيد بن يثيع قال سمعت علي بن ابيطالب يقول على منبر الكوفة اني انشد الله رجلا ولا يشهد
الا اصحاب محمد صلعم هل سمع من رسول الله صلعم يوم غدير خم يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه

حديث غدير خم

ويعادي من عاداه فقام ستة من جانب المنبر وستة من الجانب الآخر فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول ذلك قال
شريك فقلت لابي اسحاق هل سمعت البراء بن عازب رض يحدث بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم نيز در خصائص است انبانا
الحسين بن حريث قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي في الرحبة
انشد الله من سمع رسول الله صلعم يوم غدير خم يقول ان الله وليي وانا ولي المؤمنين ومن كنت وليه فهذا وليه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره قال سعيد فقام الى جنبي ستة وقال زيد بن يثيع من عندي
ستة نيز در خصائص است انبانا علي بن محمد قال ثنا خلف قال ثنا اسرائيل قال ثنا ابو اسحاق عن عمرو بن مرة قال نشد
عليا في الرحبة ينشد اصحاب محمد صلعم ايكم سمع رسول الله صلعم يوم غدير خم فقام الناس فشهدوا ان رسول الله صلعم قال من
كنت مولاه فان عليا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه وانصر من نصره
نيز در خصائص است انبانا احمد بن عثمان قال ثنا ابن عيينة هو صدقة بن خالد البصري عن عائشة بنت سعد قال اخذ رسول الله
بيد علي عليه السلام فخطب فحمد الله واثنى عليه ثم قال الستم تعلمون اني اولى بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله
ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال من كنت مولاه فهذا وليه ان الله يوالي من والاه ويعادي من عاداه نيز در خصائص است
انبانا زكريا بن يحيى ثنا يعقوب بن جعفر بن كثير عن مهاجر بن مسمار قال اخبرتني عائشة بنت سعد عن سعد قال كنا
مع رسول الله صلعم بطريق مكة وهو متوجه اليها فلما بلغ غدير خم وقف الناس ثم رد من مضى ولحقه من تخلف فلما اجتمع
الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثلاث مرات يقولها ثم قال يا ايها الناس من وليكم قالوا الله
ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي ع فقال من كان الله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و در صحيح ترمذي
مسطور است حدثنا محمد بن بشار نا محمد بن جعفر نا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت ابا الطفيل يحدث عن ابي سريحة
او زيد بن ارقم شك شعبة عن النبي صلعم قال من كنت مولاه فعلي مولاه هذا حديث حسن غريب وروى شعبة هذا
الحديث عن ميمون ابي عبد الله عن زيد بن ارقم عن النبي صلعم نحوه وابو سريحة هو حذيفة بن اسيد صاحب النبي صلعم و در
سنن ابن ماجه مذكور است حدثنا علي بن محمد ثنا ابو الحسين اخبرني حماد بن سلمة عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي بن ثابت
عن البراء بن عازب رض قال اقبلنا مع رسول الله صلعم في حجته التي حج فنزل في بعض الطريق فامر الصلوة جامعة فاخذ بيد علي
فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال الست اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى قال فهذا ولي من انا
مولاه اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه و نيز در سنن مذكور مذكور است حدثنا علي بن محمد ثنا ابو معاوية ثنا موسى بن مسلم
عن ابن سابط وهو عبد الرحمن عن سعد هو ابن ابي وقاص رضي الله عنه قال قدم معاوية في بعض حجاته فدخل عليه سعد

۴۲

ذكر دعاء النبي لمن احبه ودعائه على من ابغضه

نشان سابق

ذكر قول النبي علي ولي كل مؤمن من بعدي

نشان سابق

مناقب علي من ابواب المناقب

تفضيل علي بن ابي طالب في اوائل الكتاب

نشان سابق

عبد الرحمن بن سابط ويقال ابن عبد الله بن سابط وهو الصحيح ويقال ابن عبد الله بن عبد الرحمن الجمحي المكي ثقة

حديث غديرخم

سعد فذكروا عليا فنال منه فغضب سعد قال تقول هذا الرجل سمعت رسول الله صلعم يقول من كنت مولاه

فعلي مولاه وسمعته يقول انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وسمعته يقول لاعطين الراية

اليوم رجلا يحب الله ورسوله وحاكم درمستدرک على ما في الحج الباهره ميكويد حدثنا ابو الحسين محمد بن احمد بن تميم الحنظلي

ببغداد ثنا ابو قلابة عبد الملك بن محمد الرقاشي ثنا يحيى بن حماد حدثني ابو بكر محمد بن احمد بن بابويه وابو بكر

احمد بن جعفر البزاز قالا ثنا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثني ابي ثنا يحيى بن حماد وثنا ابو نصر احمد بن سهل الفقيه

ببخارا انا صالح بن محمد الحافظ البغدادي ثنا خلف بن سالم المخزومي ثنا يحيى بن حماد ثنا ابو عوانة عن سليمان

الاعمش قال ثنا حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلعم من حجة الوداع ونزل

بغدير خم امر بدوحات فقممن قال كاني دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله

تعالى وعترتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله عز وجل مولاي

وانا ولي كل مومن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه الخ وذكر الحديث بطوله

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بطوله شاهده حديث سلمة بن كهيل عن ابي الطفيل ايضا

٤٣ صحيح على شرطهما ونيز درمستدرک است حدثنا ابو بكر بن اسحاق ودعلج بن احمد السجزي قالا انبانا محمد بن ايوب

ثنا الازرق بن علي ثنا حسان بن ابراهيم الكرماني ثنا محمد بن سلمة بن كهيل عن ابيه عن ابي الطفيل عامر بن واثلة

انه سمع زيد بن ارقم يقول نزل رسول الله صلعم بين مكة والمدينة عند سمرات خمس دوحات عظام فكنس الناس

ما تحت السمرات ثم راح رسول الله صلعم عشية فصلى ثم قام خطيبا فحمد الله واثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما

شاء الله ان يقول ثم قال ايها الناس اني تارك فيكم امرين لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما كتاب الله واهل بيتي

عترتي ثم قال اتعلمون اني اولى بالمومنين من انفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله من كنت مولاه

فعلي مولاه وابن كثير شامي در تاريخ خود گفته قال الامام احمد ثنا الفضل بن دكين ثنا ابن ابي عيينة عن الحكم عن

سعيد بن جبير عن ابن عباس عن بريدة قال غزوت مع علي اليمن فرايت منه جفوة فلما قدمت على رسول الله صلعم

ذكرت عليا فتنقصته فرايت وجه رسول الله صلعم يتغير فقال يا بريدة الست اولى بالمومنين من انفسهم قلت

بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه وكذا رواه النسائي عن ابي داود الحراني عن ابي نعيم الفضل

بن دكين عن عبد الملك بن ابي غنية باسناده نحوه وهذا اسناد جيد قوي رجاله كلهم ثقات وقد روى النسائي

في سننه عن محمد بن المثنى عن يحيى بن حماد عن ابي معوية عن الاعمش عن حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل

صرح

نص في ابراد حديث الدال على انه خطب بين مكة والمدينة مرجعه من حجة الوداع وما بين الجحفة يقال له غدير خم وقت قتل علي من كان يحبه الوداع

من حديث زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غدير خم امر بدوحات فقممن
ثم قال كاني قد دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني
فيهما فانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ثم قال الله مولاي وانا ولي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه
فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فقلت لزيد سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما كان
في الدوحات احد الا وراه بعينيه وسمعه باذنيه تفرد به النسائي من هذا الوجه قال شيخنا ابو عبد الله الذهبي
وهذا حديث صحيح وقال ابن ماجه ثنا علي بن محمد انا ابو الحسين انا حماد بن سلمه عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي
بن ثابت عن البراء بن عازب قال اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع التي حج فنزل في الطريق
فامر الصلوة جامعة فاخذ بيد علي فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال الست باولى بكل مؤمن
من نفسه قالوا بلى قال فهذا ولي من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وكذلك رواه عبد الرزاق
عن معمر عن علي بن زيد بن جدعان عن عدي عن البراء وقال الحافظ ابو يعلى الموصلي والحسن بن سفيان
ثنا هدبة ثنا حماد بن سلمة عن علي بن زيد وابي هرون عن عدي بن ثابت عن البراء قال كنا مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم في حجة الوداع فلما اتينا على غدير خم كسح لرسول الله صلى الله عليه وسلم تحت شجرتين ونودي ۴۴
في الناس الصلاة جامعة ودعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا واخذ بيده فاقامه عن يمينه فقال
الست اولى بكل امرء من نفسه قالوا بلى قال فان هذا مولى من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
فلقيه عمر بن الخطاب فقال هنيئا لك اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة انتهى بحمد الله از ملاحظه
این عبارات ظاهر شد که راویان این حدیث شریف بسیاری از ائمه عظام وعلماء فخام اهل سنت اند در روایت آن منحصر در احمد
بن حنبل نیست ودر صحاح این قوم هم مثل صحیح ترمذی وصحیح ابن ماجه ومستدرک حاکم ومختاره ضیاء مقدسی وصحیح ابن
حبان مذکور است پس حالا در پایان کذب ودروغ این کشمیری بی بصیرت تامل باید کرد وبحقیقت تدین وتورع وعلم و
مهارت علمای قوم باید رسید که هرگاه ایشان از راه انکار چنین امور بدیهیه که مثل آفتاب روشن است باکی نیست از ایشان
انکار وابطال امور خفیه ودعاوی نظریه چه مستبعد ومستغرب است وشیخ عبد الحق هم با وصف اتصاف بسلامت طبع
وحسن ومهارت وحذاقتی که داشته در جواب حدیث غدیر چون ابطال حق خواسته وتشویش غریب گرفتار شده یعنی هم
بخرافات قادحین مثل رازی ومن شابهه متمسک گردیده وهم بصحت حدیث حتما قائل شده چنانچه گفته واین حدیث
صحیح است بی شک روایت کرده اند آنرا جماعتی مانند ترمذی ونسائی واحمد وطرق وی کثیر است روایت کرده اند

[illegible]

حدیث غدیر خم

اند از شانزده صحابی و در روایتی مر احمد را آمده که شنیده است آنرا از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سی صحابی و گواهی داده‌اند برا
مر علی را در وقتیکه نزاع و خلاف کرده شد باوی در ایام خلافت وی و بسیاری از اسانید آن صحاح و حسان است و التفات نیست
بقول کسی که سخن کرده است در صحت وی و نه بقول بعضی که گفته‌اند که زیادت اللهم وال من والاه موضوع است زیراکه وارد شده است
از طرق متعدده که تصحیح کرده است اکثر آنرا ذهبی کذا قال الشیخ ابن حجر فی الصواعق المحرقه ولیکن ما میگوئیم شیعه بطریق الزام که ایشان
اتفاق کرده‌اند بر اعتبار تواتر دلیل امامت و گفته‌اند که تا حدیث متواتر نباشد بدان استدلال بر صحت امامت نتوان کرد و یقین است
که این حدیث متواتر نیست باوجود خلاف در آن اگرچه آن خلاف مردود است بلکه طعن کنند در آن بعضی از ائمه حدیث و عدول
ایشان اند که رجوع است بایشان در این امر ابی داود سجستانی و ابی حاتم رازی و غیر ایشان و روایت نکرده‌اند آنرا از اهل
حفظ و اتقان که در طلب حدیث طواف بلاد و سیر امصار کرده‌اند مثل بخاری و مسلم و واقدی و غیر ایشان از اکابر اهل حدیث
این اگرچه مخل نیست بصحت حدیث لیکن دعوی تواتر و مثل این از عجب العجائب است انتهی و حاصل این کلام تهافت نظام تسلیم
صحت این حدیث و نفی ریب و شک در آن و نفی و ابطال تواتر آنست و بر متدبر منصف مخفی نیست که آنچه در نفی تواترش سروده
ضحکه بیش نیست زیراکه تواتر این حدیث بکثرت رواة این حدیث که از کلام خودش ظاهر است ثابت و متحقق چه او تصریح کرده بانکه
شانزده صحابی آنرا روایت کرده‌اند و اکثر طرق آن صحاح و حسانست و نزد سنیه کمتر ازین عدد تواتر حاصل میشود یعنی ب ۴۵
هشت کس هم تواتر را محقق میدانند پس بروایت شانزده کس چگونه تواتر متحقق نخواهد شد و این برحسب گفته اوست والا
دهشتیکه زیاده از صد صحابه روایت آن کرده‌اند و ائمه محققین سنیه تصریح بتواترش نموده پس منشاء قدح در تواتر آن و جزم ببطلان
آن جز اختلال حواس امری دیگر متخیل نمیشود و آنچه در توجیه قدح تواترش در آئینه بطلانش و انتصائی لمعانست چه هرگاه
خلاف در حدیث غدیر باعتراف او مردود است باز تمسک باین خلاف مردود در قدح حدیث غدیر معنائی ندارد چه این که مردود
باشد لیاقت اعتنا ندارد و الا مردود نیست و عجب آنست که باوصفیکه خود بمردود بودن این خلاف تصریح کرده باز بجهت ضرب
رگ تعصب بثنا و مدحت قادحین معتقد و حین پرداخته بمباهت قول ایشان ایهام کرده بالجمله این کلام بحدی واهی است که بطلان
از خود کلامش ظاهر و تشویش و اضطراب او اول دلیل بر آنست که او لا بقدح قادحین تمسک می نماید و آنرا قادح در تواترش
می پندارد و باز بمردود بودن آن نص صریح میفرماید و باز بمدحت و ثنای قادحین و حکم بعدالت و جلالت و امامت ایشان
و برجوع الیهم بودن شان در امر حدیث ایهام و اشعار بمتانت قدح ایشان و اعتماد و اعتبار آن میکند و اگر امثال این خلافهای
واهی و قدحهای باطل که پیروان و معتقدان قادحین هم از قبول آن سر می‌تابند قدح در متواترات کنند لازم آید که قدح بیوند نیز علماء
و انکار ایشان نیز در تواتر معجزات جناب خاتم النبیین قادح باشد چه این هر دو قدح در بطلان و فساد و مردودیت برابر ا

حدیث غدیر خم

وفرق برآوردن درقادحين كه اينجا ائمه عدول اند ودر آنجا ملحدين جهول لا يغني ولا يسمن من جوع كه اولاهر دو قادحين تردوا بحق از قسم واحد اند وثانيا تسليم كرديم فرق را مگر چون كلام قادحين حديث غدير في نفسه باطل ومردود است مثل قدح يهود ونصارا در معجزات آنحضرت باشد وفرق درهردو كرده مفيد نشود وبا اين همه مناط تواتر بر تحقق شروط آنست هرگاه آن شروط يافته شد حكم بآن بايد كرد وعدم قدح قادحي را ارباب اصول در شروط تواتر ذكر نكرده اند بلكه هرگاه در امري شروط تواتر يافته شود منكرين آن اگرچه از ائمه محققين وفضلاي متبحرين باشند خود مقدوح خواهند بود وقدح شان ضرري بتواتر آن نخواهد رسانيد مثلا اگر بعض ابي حاتم وابن ابي داود وامثال شان وجوب صوم وصلوة را انكار ميكردند اين معني موجب قدح در تواتر وجوب صوم وصلوة نميشد بلكه خود ايشان قدح مي نمودند وعلاوه برين همه حضرات اهل سنت معوذتين را بلاشبه وريب متواتر ميدانند بلكه منكر آن را كافر گويند حالانكه بنابر احاديث صحيحه معتمده ايشان كما في فتح الباري والاتقان وغيرهما ابن مسعود منكر معوذتين بوده وميگفت كه آن از قرآن نيست پس مقام تدبر است كه انكار ابن مسعود وقدح او در معوذتين نافي تواتر آن نباشد وقدح ابو حاتم ابطال تواتر حديث غدير نمايد حالانكه ابو حاتم وابن ابي داود وضراب او بجا كجا ابن مسعود هم نمي رسند بلكه غبار سم اسپ ابن مسعود بهتر بود از مثل ابن ابي داود وابو حاتم وغيره كما لا يخفى على من طالع الكتب المصنفة في فضائل الصحابة الاعيان ونظر بالامعان الاحاديث الواردة في فضائلهم من سيد الانس والجان ونيز بنا برين لازم مي آيد والعياذ بالله معجزه انشقاق قمر كه از اعظم معجزات وافضل كرامات آنحضرت است نيز متواتر نباشد زيرا كه اگرچه اين معجزه بنصوص ائمه سنيه متواتر است وبخاري ومسلم هم آن را بطرق متعدده روايت كرده اند ليكن بعض مخذولين در آن قدح كرده اند كما لا يخفى على من راجع الشفاء للقاضي عياض بلكه از ملاحظه نهاية العقول رازي واضحست كه حليمي هم كه از اكابر ائمه سنيه است منكر انشقاق قمر بوده پس اگر قدح امثال ابن قادحين نافي تواتر باشد تكذيب جميع ائمه سنيه كه مصرح بتواتر اين معجزه اند لازم آيد واما قدحي ديگر كه عبد الحق پيش كرده اعني عدم روايت بخاري ومسلم وواقدي وامثال او اين حديث شريف را پس آن باعتراف خودش قدح در صحت حديث نميكند قدح در تواتر چگونه خواهد كرد وبالجمله دعوي عدم تواتر در مثل اين حديث بچنين هفوات از عجب عجاب است وابن حجر مكي هم در جواب اين حديث داد تعصب داده ودر قدح آن طرفه رقص الجملي بعمل آورده كه قابل تماشاي اولو الابصار واباعث حيرت اصحاب افكار است چنانچه در صواعق گفته ان فرق الشيعة اتفقوا على اعتبار التواتر فيما يستدل به على الامامة وقد علم نفيه لما مر من الخلاف في صحة هذا الحديث بل الطاعنون في صحته جماعة من ائمة الحديث وعدوله المرجوع اليهم فيه كابي داود السجستاني وابي حاتم الرازي وغيرهم فهذا الحديث مع كونه احادا مختلف في صحته فكيف ساغ لهم ان يخالفوا ما اتفقوا عليه من اشتراط التواتر في احاديث الامامة ويحتجون

٤٦

في تعيين من قوتلت اعوذ بترتيب الناس من كتاب التفسير

في النوع الثاني والتسعين

في الباب الرابع من القسم الاول ورق ١٢٢

في المسألة الثامنة في نفي النفي الجلي الاصل ... في الامامة

في جواب الشبهة الحادية عشر من الباب الاول ... ورق ١٩٧

حدیث غدیر خم

یحتجون بذلک ما هذا الا تناقض قبیح وتحکم لم یعتضد بشیء من اسباب الترجیح انتهی ناظر را باید که درین کلام سخافت
نظام تامل فرماید و دریابد که چه قسم سوء حفظ را با تعصب و عدم تامل را با قلت انصاف جمع نموده معجون طریف پیدا ساخته که از
راه تعصب که اشتمال کلامش بر آن بتصریح عبد الحق ثابت است کما فی الایضاح للرشید درین هفوه باطله در مقابله شیعه قدح
این حدیث شریف را مذکور ساخته و طاعنین آن حدیث را مدح وثنا یاد کرده تقویت قول شان بزعم باطل خود کرده حالانکه قبل
از دو سه سطر خود بعد ذکر استدلال اهل حق باین حدیث گفته وجوابها هذه الشبهة التی هی اقوی شبههم تحتاج الی مقدمة
وهی بیان الحدیث ومخرجیه بیانه انه حدیث صحیح لا مریة فیه وقد اخرجه جماعة کالترمذی والنسائی واحمد وطرقه
کثیرة جدا ومن ثم رواه ستة عشر صحابیا وفی روایة لاحمد انه سمعه من النبی ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی
لما نوزع ایام خلافته کما مر وسیاتی وکثیر من اسانیدها صحاح وحسان الخ لهذا ادعای عدم تواتر این حدیث از همچو
افادات بلکه غرائب هفوات است خصوصا دعوی عدم تواتر آن نزد شیعه کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
بالجمله نمیدانم که هرگاه حدیثی که بتصریح اعلام اهل سنت از یکصد و بیج صحابی مروی باشد و قریب بیست و هشت مجلد در تعدد طرق آن
تصنیف شود و هرگز محدثی و مورخی نباشد که ذکر این خبر نکرده باشد الا من کان متعصبا شدید العناد باز کدام عاقل متفوه باین
هفوه باطل خواهد شد و لله الحمد که شیعه متفرد در دعوی تواتر نیستند بلکه اکابر حفاظ اهل سنت هم تصریح بتواتر آن میسازند سابقا دانستی که
محمد بن الجزری الشافعی و سیوطی و جمال الدین محدث و سناء الله پانی پتی تصریح بتواتر این حدیث می نمایند و ذهبی هم تنصیص بر تواتر
آن نموده کما سیجیء و از همه لطیف تر آنست که همین ابن حجر در مبحث فضائل ابی بکر بجهت ادعای روایت هشت کس از صحابه امامت
ابی بکر را در صلوة دعوی تواتر آن نموده و حالانکه نزد مخالف هرگز روایت این همه صحابه ثابت نیست و این حدیث را که بتصریح اکابر او زیاده
از یکصد صحابه روایت کرده اند لا اقل آنکه باعتراف خود ابن حجر شانزده یا سی صحابی روایت نموده اند غیر متواتر میگوید هل هذا الا
تناقض قبیح وتحکم لم یعتضد بشیء من اسباب الترجیح و ملا علی قاری هم در شرح این حدیث دست و پا گم کرده کلمات منها
بر زبان رانده و اد تعصب و ناحق کوشی داده چنانچه در مرقاة جائیکه این حدیث بروایت براء بن عازب و زید بن ارقم مذکور است
میفرماید ثم هذا الحدیث مع کونه احادا اختلف فی صحته فکیف ساغ للشیعة ان یخالفوا ما اتفقوا علیه من اشتراط
التواتر فی احادیث الامامة ما هذا الا تناقض صریح وتعارض قبیح سبحان الله درین جا دعوی احاد بودن این حدیث
بالجزم والقطع میفرماید و نقل اختلاف در صحت آن کردن کبری افزاید حالانکه خود قبل ازین بدو سه ورق در شرح این حدیث
که فقط بروایت زید بن ارقم مسطور است بعد ذکر تعدد مخرجین آن گفته والحاصل ان هذا حدیث صحیح لا مریة فیه
بل بعض الحفاظ عده متواترا اذ فی روایة لاحمد انه سمعه من النبی ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی لما نوزع

۴۷

ایام خلافت رسیده چنانکه بروایت سی صحابی بتواتر مروی باشد و بعض حفاظ اهل سنت آنرا متواتر گفته باشند بار از احاد گفتن
یعنی چه کاش اکتفا بر قدح در تواتر اینحدیث میفرمود این چه بلا زد که نقاب حیا از رخ برگرفته نقل اختلاف در صحت آن مینماید حالانکه
خود گفته هذا حدیث صحیح لا مریة فیه و بعد عبارت سابقه گفته رواه احمد في مسنده وأقل مرتبته ان یکون
حسنا فلا التفات لمن قدح في ثبوت هذا الحدیث انتهی بار خدایا این چه تعامی است که در یک کتاب بل در
یک مبحث گاهی اینحدیث را بلا شک و شبهه صحیح میگوید و قول تواتر آن از حفاظ خود نقل مینماید باز و نکیر بل ایراد و دلیل مستفید
و قادح آنرا قابل التفات نمیداند و باز خود منع تواتر آن بالجزم و القطع میسازد و بر محتجین بآن زبان طعن و تشنیع دراز
میکند بل کلام و گفتگو در صحت آن و میل بطرف قدحش مینماید ما هذا الا تناقض صریح و تعارض قبیح و اگر بالفرض این
حدیث نزد اهل سنت متواتر نمیبود باز هم استدلال شیعه صحیح میبود بدو وجه اول آنکه نزد خود شان متواتر است و قرینه تعاضد
آن بروایات مخالفین مفید یقین و ثانیا که نزد خود شان متواتر نمیبود لیکن چون نزد اهل سنت احتجاج باحاد صحیح است
الزاما احتجاج بآن صحیح میکشت و ابن تیمیه در منهاج السنه میگوید اما قوله من کنت مولاه فعلي مولاه فلیس في
الصحاح لکن هو مما رواه العلماء و تنازع الناس في صحته فنقل عن البخاري و ابراهیم الحربي و طائفة من اهل
العلم بالحدیث انهم طعنوا فیه و ضعفوه و نقل عن احمد بن حنبل انه حسنه کما حسنه الترمذي و قد صنف
ابو العباس بن عقدة مصنفا في جمع طرقه انتهی و برای تکذیب بن مالک بس است کلام ابن تیمیه که در آن نفی اینحدیث از
صحاح کرده قول سناء التمادي بسی کافیست که در آن تصریح نموده که جمهور اینحدیث را در صحاح و سنن و مسانید روایت
کرده اند و نیز مطالعه حاکم مستدرک و مختاره ضیاء مقدسي و صحیح ابن حبان و صحیح ترمذي و صحیح ابن ماجه که این همه کتب
از صحاح اهل سنت است و در آن اینحدیث شریف مروي گردیده برای تکذیب او دلیل وافي و شافي است و ابن روزبهان
با آنهمه عصبیت نیز تکذیب این امام خود کرده است که اعتراف نموده باینکه حدیث غدیر در صحاح ثابت شده و فاید
بس جلیل ازین عبارت ابن تیمیه حاصل شد که اهل حق از بخاري بجهت عدم اخراج اینحدیث که اضعاف مضاعفه شرط
تواتر در آن موجود است حیرتها داشتند این کل دیگر شگفت که جناب وي برین قدر اکتفا نفرموده بر جرح و قدح و طعن این
چنین حدیث شریف هم اقدام نموده بالجمله بعد استماع چنین تعصبات بچه طور بر اقوال این حضرات مسلمانی اعتماد
میتوان کرد و در ما بعد می بینی که ابن تیمیه بعد این عبارت از ابن حزم نقل کرده که او تصریح نموده باینکه حدیث غدیر هرگز
از طرق ثقات منقول نشده فاعوذ بالله من الکذب البهتان و التفوه بمثل هذا الهذر و الهذیان
احدي از سفها فضلا عن العقلاء چنین کلام را درباره چنین حدیث متواتر که بسیاري از طرق آن بعض ائمه قوم صحیح

نشان سابق ۲۲۵ ورق جلد ثاني

فی جواب الحدیث الثانی من المنهج الثالث

٤٨

صحیح است چگونه میتوان گفت که هرگز از طریق ثقات منقول نیست چرا که نزد ابن حزم ناصبی که ... ثقات اهل ...
ثقات چیست غالبا مراد او از ثقات نواصب کاذبین و خوارج مفترین بوده باشند و عجب که ابن تیمیه هم سخن او بر ... کلام
نقل میکند و بتایید و تسدید تعصب میپردازد و ذکر الکفر ملة واحدة و ابو سالم عبد الله بن محمد العیاشی المغربی در کتاب ...
کنز الروایة که در آن بنا بر صاحب حسب و نسب ... خود بنای بستان المحدثین بر آن نهاده ... بکتاب ... نام او ...
القواعد ... تحریر ... و تقلیب ... و اقوال ... فرموده از تذکرة الحفاظ ذهبی آورده قال الخطیب البغدادی ...
ثقة و کان یمیل الی التشیع فجمع احادیث وزعم انها صحاح علی شرط البخاری ومسلم منها حدیث الطیر و من کنت
مولاه فعلی مولاه فانکرها علیه اصحاب الحدیث ولم یلتفتوا الی قوله انتهی این تعصب را ملاحظه باید فرمود که بیچاره
حاکم را بتقصیر اینکه بعض فضائل جناب امیر که حضرات شیخین بجهت انهماک در حب شیخین اخراج آن نکرده بودند در مستدرک ذکر کرده
مائل بتشیع میفرمایند و چون حدیث غدیر را صحیح میگوید اصحاب حدیث بر او انکار میکنند معلوم نیست که درباره احادیث بخاری
و مسلم کدام وحی آسمانی فرود آمده که از واجب القبول و صحیح ... میدانند و حدیث غدیر را با این تواتر و استفاضه صحیح ندانند
و بیچاره حاکم بجهت اخراج فضائلش در مستدرک انکار ... بالجمله ازین بیان ظاهر گردید که جمعی از علمای این حضرات جسارت بر رد
و قدح حدیث غدیر نموده اند و شناعت رد چنین احادیث صحیحه و دلالت آن بر تعصب و حجود و ناصبیت و قصد اخفای انوار ٢٩
فضائل علویه بر ادنی عاقلی پوشیده نیست لیکن چون ارتکاب این تعصب شنیع از حضرات اهل سنت در مقامات لا یحصی و مواضع
بیشمار واقع شده لهذا بانکار شناعت آن هم میپردازند و میگویند این رد و قدح بنابر نقد و تحقیق ... نه بجهت تعصب حالانکه
بدیهی است که اگر کسی فضائل صحیحه جناب رسالتمآب و معجزات آنجناب را انکار کند و مشارکت یهود و نصاری در ... و
هفوات و خرافات شان را نقل کرده بکلمات شان احتجاج و استدلال کند اهل اسلام در حق او چه خواهند گفت آیا او را ملحد و کافر و منکر
اسلام خواهند گفت یا ناقد محقق و فاضل مدقق پس چون رازی در مقام حدیث غدیر فضیلت ... صحیحه جناب امیر را انکار کرده و
مشارکت نواصب در ابطال حدیث غدیر اختیار نموده و قول جاحظ ناصبی را که در کتاب مطاعن و نقائص اعدای جناب امیر گفته
حجت گردانیده و افتخارا و مباهاة رد بر روی ... پیش نموده و آن را معتبر و معتمد دانسته چگونه ناصبی مبغض نباشد بالجمله عاقل منصف
ریبی ندارد که رازی و دیگر ائمه قوم که اقتفای آثار نواصب در این مقام نموده و در پرده تسنن داد ناصبیت و معادات خیر الوصیین
داده اند کو حکم ابدال نواصب و احزاب و اتباع ایشان هستند که مقالات مزخرفه ایشان را بدل و جان قبول کرده باتباع خرافات
ایشان رفته اند و معهذا اگر حضرات اهل سنت در بعض احادیث فضائل مختصه جناب امیر قدحی و جرحی میکنند احتمال تحقیق و
تنقید را در آن میگنجانند این را چه توان کرد که آنحضرات را آنچنان تعصب دامن گیر شده که با وصف آنکه ائمه ایشان نص

وقد صرح ابن تيمية في موضع آخر بانه ... بتصديق قول ابن حزم في هذا المذهب بان حديث ... قال في جواب الحديث الخامس من الاحاديث ... على ما تقدم كلامه ... ابن حزم ان سائر ... عنه الاحاديث موضوعة ... يعلم ذلك من له ادنى علم بالاخبار ونقلها ... فقد صدق في ذلك فان من ... بتصحيح الحديث ... ضعيفة ... يعلم ان هذا الحديث وامثاله ضعيف ... بل هو كذب موضوع الخ ورق ١١٤

حديث غدير

کرده اند که در حق هیچکس از اصحاب باسانید جیاد آنقدر فضائل مروی نشده که در حق جناب امیر آمده کما فی الصواعق وغیره باز
در مقام مناظره احادیث بسیار در فضائل ثلثه تا آنکه احادیثی که ائمه ایشان موضوع گفته اند تصحیح کنند بلکه مذهب بکریه که را اسند
و نصوص جلیه بر خلافت ثلثه اند و عیدش کذب علی متعمدا را که درکرده بجناب رسالت منسوب نمایند و فضائل مختصه جناب امیر را از سر انکار
فرمایند و یک فضیلتی هم که مختص بجناب امیر باشد از قوج سالم نگذارند اگرچه صدق این دعوی بر متتبع اسفار ایشان واضح است
لیکن درینجا بر نقل کلام ابن تیمیه اکتفا می کنم که او بیک کلمه موجزه جمیع فضائل مختصه جناب امیر را باطل ساخته در جواب منهاج الکرامه
متصل بعبارتیکه انفا گذشته میگوید قال ابو محمد بن حزم الذی صح فی فضائل علی فهو قوله رسول الله صلعم انت منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و قوله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله وهذه
صفة واجبة لکل مسلم ومؤمن وفاضل وعهده صلی الله علیه وسلم ان علیا لا یحبه الا مؤمن ولا یبغضه الا منافق
وقد صح مثل هذا فی الانصار رضی الله عنهم انه لا یبغضهم من یؤمن بالله والیوم الاخر واما من کنت مولاه فعلی مولاه
فلا یصح من طریق الثقات اصلا واما سائر الاحادیث التی تتعلق بها الروافض فموضوعة یعرف ذلک من له ادنی
علم بالاخبار ونقلها فان قیل فلم لم یذکر ابن حزم ما فی الصحیحین من قوله انت منی وانا منک وحدیث المباهلة
والکساء قیل مقصود ابن حزم الذی فی الصحیح من الحدیث الذی لا یذکر فیه الا علی واما تلک ففیها ذکر غیره الخ انتهی کلامه ٥٠
ودناءت نظام ابن تیمیه که نزد حضرات سنیه شیخ الاسلام وعمده علمای اعلام ومقتدای انام ومرجع خواص وعوام است واضح گردد
که جز این احادیث ثلثه اصلا حدیثی دیگر در فضائل جناب امیر صحیح نشده و حال این احادیث ثلثه هم از کتب همین حضرات بحسب
که اصلا دلالت بر فضیلتی معتد بها ندارند اما حدیث المنزلة پس گویند که مراد از آن نیست که جناب امیر در این استخلاف خاص
که بقول ابن تیمیه اضعف او هن استخلافات نبویه بود و افضل و بهتر از آن استخلاف دیگران مثل ابن مکتوم و محمد بن سعد حاصل شد
جناب امیر بمنزله حضرت هارون از موسی نسبت بجناب رسالتمآب بوده در دیگر فضائل و کمالات پس بمقتضای هفوات ایشان
لازم می آید که این حدیث دلالت بر افضلیت بل مساوات جناب امیر با ابن مکتوم و محمد بن سعد که افضل ازین استخلاف نصیب شان
شده هم ندارد و حال حدیث خیبر را خود ابن حزم بیان کرده که این صفت برای هر مسلم که عوام جاهلان و هر فاسق و فاجر هم تحت
مفهوم آن داخل ثابت و متحقق است و در حدیث ثالث خود تصریح کرده که مثل آن در شان انصار که بسماع شنائع افعال جمعی از ایشان
سوء ظن متمیز نیز وارد شده و بنابرین می باید که معنای این حدیث آن باشد که بغض آنجناب من حیث الایمان نفاق است و همچنین
محبت وی این صفت هم برای هر کسیکه مومن باشد و گو بر انواع فسق و فجور اقدام کند ثابت است پس از هر دو حدیث اخیرین اصلا
فضیلتی برای آنجناب ثابت نمیشود و محض مثل سایر مسلمانان این هر دو صفت در آنجناب متحقق خواهد بود و حدیث منزلت

قوله الفصل الثاني من الباب التاسع ورق ١١٤

قوله جواب الحديث الثاني من المنهج الثالث ورق ٣١٤ منهاج جلد ثاني

... علامة الايمان حب الانصار ... حديث آية الايمان حب الانصار ... النفاق بغض الانصار ... انهم ... لا يحبهم الا مؤمن ولا يبغضهم الا منافق ... من ابغضهم ابغضه الله ... كتاب الايمان

منزلت اخود بخیال رفع منزلت شیخین ایشان از قبیل مهملات گرفته اند و آنرا محض بر استخلاف خاص دال گویند و بس آن بقول نواب
هر کس قابلیت آن دارد و اگر ناظر اشغفی بسماع نص اصح بر تعصب بی اعتباری و فضیحت و رسوائی برآرد و قادح حدیث غدیر از
زبان اکابر اهلسنت باشد و بر کلام فقیر گوش ننهد اینک با اثبات میرسانم که بعض ثقات اعلام ایشان فرموده اند که کسیکه قدح در
حدیث غدیر نموده است متعصب جاحد است که اعتباری ندارد مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی که بنص فاضل رشید در ایضاح از عظمای
اهل سنت است در نزل الابرار در ذکر این حدیث فرموده هذا حدیث صحیح مشهور و لم یتکلم فی صحته الا متعصب
جاحد لا اعتبار بقوله فان الحدیث کثیر الطرق جداً و قد استوعبها ابن عقدة فی کتاب مفرد و قد نص الذهبی
علی کثیر من طرقه بالصحة و رواه من الصحابة عدد کثیر پس ازین کلام مرزا محمد بن معتمد خان ثابت گردید که کسانیکه از
جهل و فرط بغض و عناد قدح در این حدیث کرده اند کابن ابی داود السجستانی و ابی حاتم الرازی و البخاری و ابن حزم و ابراهیم الحربی
و الفخر الرازی و من قلدهم کالتفتازانی و القوشجی شارح الطوالع و صاحب المواقف و المحسن الکشمیری از جمله متعصبین و معاندین
جاحدین اند که بقول شان اعتباری نیست و لله الحمد علی ذلک حمداً جزیلاً **قوله** اول غلط درین استدلال آنست که اهل
عربیت قاطبة انکار کرده اند که مولی بمعنی اولی آمده باشد الخ **اقول** این انکار از قبیل انکار ضروریات است و ادنا است با آنکه
کسی بگوید که قول بمعنی گفتن هرگز در استعمال عرب نیامده و اهل عربیت قاطبة انکار کرده اند که قول بمعنی گفتن آمده باشد چه استعمال
مولی بمعنی اولی در کتاب و سنت و اشعار عرب شائع و ذائع است و از ائمه فن عربیت و لغت و تفسیر تصریحات بر آنکه مولی بمعنی
اولی است واقع قال الله تعالی مأویکم النار هی مولیکم قال ابو عبیدة معناه اولی بکم و اخفش و زجاج و علی بن
عیسی که جلالت قدر و طول باع شان در علوم عربیت پوشیده نیست نیز مولی را باولی تفسیر کرده اند چنانچه رازی در نهایة العقول
بجواب شبهه گفته ان ابا عبیدة و ان قال فی قوله تعالی مأویکم النار هی مولیکم معناه هی اولی بکم و ذکر هذا
ایضا الاخفش و الزجاج و علی بن عیسی و استشهدوا ببیت لبید و لکن ذلک تساهل من هؤلاء الائمة لا
تحقیق لان الاکابر من النقلة مثل الخلیل و اضرابه لم یذکروه و الاکثرون لم یذکروه الا فی تفسیر هذه الآیة او آیة
اخری مرسلا غیر مسند و لم یذکروه فی الکتب الاصلیة من اللغة و لیس کل ما یذکر فی التفاسیر کان ذلک لغة
اصلیة الا تراهم یفسرون الیمین بالقوة فی قوله تعالی و السموات مطویات بیمینه و القلب بالعقل فی قوله لمن کان
له قلب مع ان ذلک لیس لغة اصلیة فکذلک هنا انتهی بقدر الحاجة و این کلام رازی صریح است در آنکه اخفش و زجاج و علی
بن عیسی تفسیر مولاکم باولی بکم کرده اند و به بیت لبید بر آن استدلال نموده و نیز از قول او و الاکثرون الخ واضح است
که سوای این هر سه بسیاری از علما این معنی را در تفسیر مأویکم النار و یا آیتی دیگر ذکر نموده اند و آنچه فخر رازی در جواب گفته

حدیث القسم الاول من الباب الاول

دروغ شاه صاحب ۲ 81

صـ المسئلة التاسعة من الاصل الثیر

کہ تفسیر مولی باولی این ائمہ بجہت تساہل است لیس سخنی بدیع است کہ عاقل منصف را انگشت بدندان حیرت می اندازد چہ طریقہ ائمہ اثبات

معانی لغت این ست کہ از ائمہ لغت تصریح بآن نقل کردہ شود و ہرگاہ این معنی لیاقت احتجاج و استدلال نداشتہ

باشد حیرانم کہ بازبچہ نحو اثبات مطلوب توان نمود و بنابر مزعوم رازی ہر کس را میرسد کہ در ہر معانی کہ ائمہ لغت و عربیت بیان

کردہ باشند بگوید کہ تساہل است نہ تحقیق فیرتفع الاعتماد عن اقوال اہل اللغۃ رأساً و اگر غرض اینست کہ آنچہ اہل لغت

و گو از ائمہ اہل سنت باشند موافق شیعہ بگویند در آن اعتباری برا و شان نیست پس مجبوری است در حیرتم کہ خلیل حیات

از کار رشید و خفش و زجاج و علی بن عیسی و دیگران مثل مبرد و ابن الانباری چگونہ اغماض کردہ اند و معہذا خلیل و دیگر اکابر

انکار بودن مولی بمعنی اولی نکردہ اند و عدم ذکرشان باوصف ذکر دیگران دلالت ندارد بر آنکہ نزدشان این معنی صحیح نباشد

چہ بسیاری از ائمہ لغویین در کتب و مصنفات خود بسیاری از معانی لغات مشترکہ نمی نویسند و بر بعض معانی اکتفا می

فرمایند و بنابر مزعوم باطل رازی لازم می آید کہ مثلا جمیع معانی لغاتیکہ صاحب صحاح و دیگر لغویین ذکر نکردہ اند و صاحب

قاموس آنرا وارد کردہ آن معانی صحیح نباشد و فہم آن از آن الفاظ وجہی از جواز نداشتہ ولا یخفی بطلانہ و اما ادعای اینکہ

کہ مولی بمعنای اولی لغت اصلی نیست پس بر فرض تسلیم اینکہ مولی بمعنای اولی لغت اصلیہ نیست بلکہ مجاز است مثل یمین

۵۴ بمعنای قوت باز ہم ضرری بمطلوب اہل حق نمیرسد چہ غرض ہمین قدر است کہ مولی بمعنای اولی می آید و در قرآن

شریف مستعمل است ولو کان مثل استعمال الیمین بمعنی القوۃ والقلب بمعنی العقل و چنانکہ مدرفعت

استعمال یمین بمعنای قوۃ و قلب بمعنی عقل و دیگر معانی مجازیہ قرآنیہ نتوان نمود ہمچنین رد استفادہ اولی از مولی نتوان

کرد و اگر مجازیت معنای موجب انکار و عدم صحت آن گردد لازم آید کہ جمیع معانی مجازیہ کہ قرآن و حدیث بآن مشحون است

چنانچہ بر مجارسین علم تفسیر و متتبعین کتب مجازات قرآن و حدیث مخفی نیست لائق استہزاء و انکار باشد و ہل ہذا

الا الالحاد الفضیح و الکفر الصریح عاالاتدین و تجرمخاطب را ملاحظہ باید کرد کہ بر مثل این استعمال کہ بتصریح ائمہ عربیت

باعتراف و اقرار رازی ثابت است در قرآن شریف واقع استہزاء می نماید و سخریہ می زند و آنرا منافی بلاغت و فصاحت

می پندارد و ہرگز آنرا از لغت استفادہ نمی داند و کاش اگر جناب او را بر اصول کتب ائمہ عربیت و افادات امام رازی در نہایۃ العقول

اطلاعی دست ندادہ بود رجوع بتفاسیر متداولہ کہ دست مال طلبہ علوم است می آورد و می یافت کہ در آیہ شریفہ مأواکم النار

ہی مولکم لفظ مولی را باولی تفسیر کردہ اند بیضاوی در تفسیر خود گفتہ مأواکم النار ہی مولکم ہی اولی بکم کقول لبید

فغدت کلا الفرجین تحسب انہ مولی المخافۃ خلفہا و امامہا و حقیقتہ محراکم ای مکانکم الذی یقال

فیہ ہو اولی بکم الخ و در معالم مذکور ست مأواکم النار ہی مولاکم صاحبکم و اولی بکم لما اسلفتم من الذنوب

صـ سورۃ حدید جزء ۲۷

صـ سورۃ الحدید [illegible]

[illegible]

الذنوب و در مدارک مسطور ست هي مولكم هي اولى بكم حقيقة مولكم محريكم اى مكانكم الذي يقال فيه اولى

بكم و در تفسیر درّ مصون مذکور ست قوله هي مولاكم يجوز ان يكون مصدرا اي ولايتكم اي ذات ولايتكم وان

يكون مكانا اي مكان ولايتكم وان تكون اولى بكم كقولك هو مولاه و در تفسیر جلالین مرقوم ست ماويكم النار

هي مولاكم اولى بكم انتهى و در تفسیر کبیر مسمّی بمفاتیح الغیب مذکور ست ثم قال ماويكم النار هي مولاكم وفي لفظ المولى

ههنا اقوال احدها قال ابن عباس مولاكم اى مصيركم و تحقيقه ان المولى موضع الولي وهو القرب

المعنى ان النار هي موضعكم الذي تقربون منه وتصلون اليه والثاني قال الكلبي يعني اولى بكم و هو

قول الزجاج والفرا وابي عبيدة و جوهری در صحاح گفته واما قول لبيد فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى

المخافة خلفها وامامها فيريد انه اولى موضع ان يكون فيه الخوف و جناب سید مرتضی رضی الله تعالی عنه ارشاد

فرموده واما الدلالة على ان لفظة مولى تفيد في اللغة اولى فظاهر لان من كان له ادنى اختلاط باللغة

واهلها يعرف انهم يضعون هذه اللفظة مكان اولى كما انهم يستعملونها في ابن العم وما المنكر

لاستعمالها في الاولى الا كالمنكر لاستعمالها في غيره من اقسامها ومعانيها وانهم لا يمتنعون من ان يقولوا في

كل شيء كان بالشيء اولى انه مولاه ومتى شئت ان تفحم المطالب بهذه المطالبة فاعكسها عليه ثم طالبه بان يدل ٩٣

على ان لفظة مولى تفيد ابن العم او الجار وغيرهما من الاقسام فانه لا يتمكن من ذلك الا بايراد بيت شعر او مفاضاة

الى كتاب وعرف لاهل اللغة وكل ذلك موجود ممكن لمن ذهب الى انها تفيد الاولى على انا نتبرع بايراد جملة تدل

على ما ذهبنا اليه فنقول قد ذكر ابو عبيدة معمر بن المثنى ومنزلته في اللغة منزلته في كتابه المعروف بالمجاز في القرآن

لما انتهى الى قوله تعالى مأواكم النار هي مولاكم ان معنى مولاكم اولى بكم وانشد بيت لبيد شاهدا

له فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافة خلفها وامامها وليس ابو عبيدة ممن يغلط في اللغة

ولو غلط فيها او وهم لما جاز ان يمسك من النكير عليه والرد له وتاوله غيره من اهل اللغة ممن اصاب ما

غلط فيه على عادتهم المعروفة في تتبع بعضهم لبعض ورد بعضهم على بعض فصار قول ابي عبيدة الذي حكيناه

مع انه لم يظهر من احد من اهل اللغة رد له كانه قول الجميع ولا خلاف بين المفسرين في ان قوله تعالى ولكل

جعلنا موالي مما ترك الوالدان والاقربون والذين عاقدت ايمانكم فآتوهم نصيبهم ان الله كان على كل شيء

شهيدا ان المراد بالاولياء من كان املك بالميراث واولى بحيازته واحق به وقال الاخطل فاصبحت

مولاها من الناس بعده واحرى قريش ان تهاب وتحمدا وقال ايضا يخاطب بني امية اعطاكم الله

سورة الحدید جزء ۲۷ صفحه ۳۶

سورة الحديد جزء ۲۷

سورة حديد جزء ۲۷

سورة حديد جزء ۲۷

لغت ولي

عاقدت بالف وبدون الف جائز

اشتقال منقل ... ولخطل صنو و اخطل ... نیز بن ثولب واخطل بن غالب

حديث غدير خم

جدا تنصرون به * لا اجد الا صغير يعد محتقر * لم تأشروا فيه اذ كنتم مواليه * ولو يكون لقوم غيركم اشروا * وقال
غيره — كان موالي حق يطلبون به * فادركوه وما ملوا ولا تعبوا * وقال العجاج — الحمد لله الذي اعطى الخبر *
موالي الحق ان المولى شكر * وروي في الحديث ايما امرأة تزوجت بغير اذن مولاها فنكاحها باطل وكل ما استشهدنا
به لم يرد بلفظ مولى فيه الا معنى اولى دون غيره وقد تقدمت حكايتنا عن المبرد قوله ان اصل تأويل الولي الذي هو
اولى اي احق ومثله المولى وقال في هذا الموضع بعد ان ذكر تأويل قوله تعالى بان الله مولى الذين امنوا والولي
والمولى معناهما سواء وهو الحقيق بخلقه المتولي لامورهم وقال الفراء في كتاب معاني القرآن الولي والمولى في كلام العرب
واحد وفي قراءة عبد الله بن مسعود انما مولاكم الله ورسوله مكان وليكم وقال ابو بكر محمد بن القاسم الانباري
في كتابه في القرآن المعروف بالمشكل والمولى في اللغة ينقسم الى ثمانية اقسام اولهن المولى المنعم المعتق ثم المنعم عليه
المعتق والمولى الولي والمولى الاولى بالشيء وذكر شاهدا عليه الاية التي قدمنا ذكرها وبيت لبيد والمولى
الجار والمولى ابن العم والمولى الصهر والمولى الحليف واستشهد على كل واحد من اقسام مولى بشيء من
الشعر لم نذكره لان غرضنا سواه وقال ابو عمر غلام ثعلب في تفسير بيت الحرث بن حلزة الذي هو —
زعموا ان كل من ضرب العير * موال لنا وانا الولاه * اقسام المولى وذكر في جملة الاقسام ان المولى السيد ٨٣
وان لم يكن مالكا والمولى الولي وقد ذكر جماعة ممن يرجع الى امثاله في اللغة ان من جملة اقسام مولى السيد
الذي ليس هو بمالك ولا معتق ولو ذهبنا الى ذكر جميع ما يمكن ان يكون شاهدا فيما قصدناه لاكثرنا
وفيما ذكرناه كفاية ومقنع فان قال ليس ابن الانباري قد ذكر ابيات الاخطل التي استشهدتم بها و
شعر العجاج والحديث الذي رويتموه وتأول لفظة مولى في جميع ذلك على ولي دون اولى وكيف ذكرتم
ان المراد بها الاولى قيل له الامر على ما ذكرته عن ابن الانباري غير انه معلوم في اللغة ان لفظة ولي تفيد
معنى اولى وقد دللنا على ذلك فيما تقدم من الكلام في تأويل قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله وجميع ما
استشهدنا به من الشعر والخبر لا يجوز ان يكون المراد بمولى فيه الا الاولى ومن كان مختصا بالتدبير ومتوليا
للقيام بامرها فقيل انه مولاه لانه متى لم يحمل على ما قلناه لم يفده وكيف يصح حمل قوله بغير اذن مولاها اذا قيل
ان المراد به وليها على غير من يملك تدبير امرها واليه العقد عليها وعبارتكم غناب سيد حوال آن باسبق فرمود
ايست اما كون لفظة ولي مفيدة لما ذكرناه فظاهر لا اشكال في مثله الا ترى انهم يقولون فلان ولي
المرأة اذا كان يملك تدبير انكاحها والعقد عليها ويصفون عصبة المقتول بانهم اولياء الدم من حيث

حديث غدير خم

حيث كان اليهم المطالبة بالقود والعفو وكذلك يقولون في السلطان انه ولي امر الرعية وفيمن يرشحه
لخلافته عليهم بعده انه ولي عهد المسلمين قال الكميت ــ ونعم ولي الامر بعد وليه ۞ ومنتجع التقوى ونعم المؤدب
وانما اراد والي الامر والقائم بتدبيره وقال ابو العباس المبرد في كتابه المترجم بالعبارة عن صفات الله تعالى اصل
يا ولي الولي الذي هو اولى واحق ومثله المولى وشبهاتيكه فخر رازي در نهاية العقول بر تمسك اهل حق بكلام الهي و
ارشاد نبوي واشعار عرب وارد كرده رد آن بوجه شافي ووافي در عماد الاسلام مذكور است وجواب مختصر كه قالع بنيان
مغوليش تواند شد اينست كه چون معاني اولى بتصريحات لغويين وثقات معتمدين ثابت شد وانهم باعتراف شان
محقق گشت كه در قران شريف واشعار عرب لفظ مولى بمعنى اولى آمده حالا ايراد شبهات وتعسفات براين دلائل
نمودن دست از جميع حجج ودلائل كه بآن اثبات معاني لغات مي نمايند برداشتن ومعارضه ومقابله با ائمه عربيت كه در
اعتماد واعتبار در اين امور برايشان نشست افراشتن است وظاهر است كه عمده ما نحن اثبات مدعاي خود از تصريحات
ائمه لغويين بود وآن بحمد الله باحسن وجوه ثابت گشت حالا احتياجي برفع ايرادات باقي نماند واز اينجاست كه بعضي از علماي
ايشان كه مباهي بعلوم لسانيه گشته اند انكار استعمال مولى بمعني ولي نفرموده اند علامه تفتازاني وقوشجي در تقرير دلالت
٥٥ حديث غدير برامامت جناب امير گفته اند وبالجملة استعمال المولى بمعنى المتولي والمالك للامر والاولى بالتصرف

تدل هذه العبارة على الكتابين وهي في مبحث الامامة ١٢

شائع في كلام العرب منقول من ائمة اللغة والمراد انه اسم لهذا المعنى لا انه صفة بمنزلة الاولى ليعترض بانه
ليس صيغة اسم التفضيل وانه لا يستعمل استعماله انتهى ودر مقام جواب ابطال رازي وانكارش براين تقرير كرده اند
وابن الصباغ ومحمد بن طلحه وسبط ابن الجوزي هم اولى را از معاني مولى ذكر كرده اند وقطع نظر از همه تصريح ابن حجر مكي
صاحب صواعق محرقه ابوبكر وعمر از مولى معني اولى فهميده اند وابن حجر همين معني را واقعي گفته چنانچه در صواعق محرقه

ص الفصل الاول في ذكر علي عليه السلام من الفصول ٢٤/٥١ ورق

فرموده سلمنا انه اولى لكن لا نسلم انه الاولى بالامامة بل بالاتباع والقرب منه فهو كقوله ان اولى
الناس بابراهيم للذين اتبعوه ولا قاطع بل ولا ظاهر على نفي هذا الاحتمال بل هو الواقع اذ هو الذي فهمه
ابوبكر وعمر وناهيك بهما من الحديث فانهما لما سمعاه قالا له امسيت يا ابن ابي طالب مولى كل مؤمن

ص جواب الشبهة الحادية عشر من الفصل الخامس من الباب الاول ٣١/١٩٤ ورق

ومؤمنة اخرجه الدارقطني واخرج ايضا انه قيل لعمر انك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه باحد من اصحاب النبي
فقال انه مولاي پس اگر آنحضرت از انكار مجي مولى بمعني اولى از ارواح ائمه لغويين وثقات مفسرين وعلماي معتمدين
شرمي داشته ودامن كبر نشده بود كاش از مخالفت جناب شيخين مي ترسيدند واز تسفيه وتحميق وتجهيل حضرت شان پرهيز
خود مي ورزيدند ليكن در مقام مقابله شيعه ورد الزامات شان نه از انكار وتبجحات وابطال افادات ائمه ثقات باك

حدیث غدیر خم

وا نمودند از مخالفت و معاندت ائمه و خلفای خود حسابی برنمیدارند و عجب است از تهافت و تناقض ابن حجر که هرگاه بتصریح خود شیخین از مولی معنای اولی فهمیده اند باز چرا انکار مجیء مولی بمعنای اولی نموده و نیز از دلائل قاطعه بر مجیء مولی بمعنی اولی و بودن مولی بهمین معنی در حدیث غدیر آنست که در بعض طرق این حدیث بجای من کنت مولاه لفظ من کنت اولی به من نفسه کما فی السیف المسلول و مفتاح النجا نقلا عن الطبرانی بروایة ابی الطفیل و زید بن ارقم وارد شده و در بعض آن من کنت ولیه و اولی بنفسه کما فی تذکرة خواص الامة پس بمقتضای الاحادیث یفسر بعضها بعضا بتصریح این طرق واضح گردید که مراد از مولی در حدیث غدیر اولی است پس از تعصب این حضرات پیش که شکایت توان برد که با وصف شهرت مولی بمعنی اولی و وقوع این استعمال در قرآن و سنت و تصریحات ائمه لغویین بآن و فهمیدن جناب شیخین آنرا و ثبوت آن بتفسیر طرق حدیث غدیر عناد و لداد پیش گرفته و جلباب حیا را از رخ برافکنده بانکار آن می پردازند و بندای جهوری جا بجا می زنند که هرگز مولی بمعنی اولی در لغت عرب نیامده پاداش این انصاف و تشنیعها بحضرت احکم الحاکمین از که توان خواست فالی الله المشتکی و علاوه برین همه ائمه لغویین و ثقات متعصبین اهل سنت تصریح کرده اند که از جمله معانی حقیقیه لفظ مولی متصرف فی الامور و سید و مالک است و این قدر هم برای استدلال اهل حق کافی است ضرور نیست که مولی را بمعنی اولی بالتصرف بگیریم چه حاصل اولی بالتصرف و متصرف فی الامر و سید متحد است چنانچه از کلام جناب سید مرتضی علیه الرحمه ظاهر شده صاحب صواعق محرقه گفته لا نسلم ان معنی المولی ما ذکروه بل معناه الناصر لانه مشترک بین معان کالمعتق و العتیق و المتصرف فی الامر و الناصر و المحبوب و هو حقیقة فی کل منها انتهی ابن اثیر در نهایه و محمد بن طاهر فتنی در مجمع البحار کما نقل الرشید فی الایضاح ایضا فرموده اند و قد تکرر ذکر المولی فی الحدیث و هو اسم یقع علی جماعة کثیرة فهو الرب و المالک و السید و المنعم و المعتق و الناصر و المحب و التابع و الجار و ابن العم و الحلیف و العقید و الصهر و العبد و المعتق و المنعم علیه انتهی پس گاه بودن مولی بمعنی سید و متصرف فی الامر ثابت گردید انکار از مجیء مولی بمعنای اولی فائده نبخشید و سعی ایشان در رد و ابطال آن هباء منثورا گردید چه غرض اهل حق همین است که لفظ مولی بر معنای امام دلالت دارد و آن بر هر تقدیر ثابت خواه لداد و عناد را ترک کرده و از تفضیح خویش بمعارضه و مقابله ائمه عربیت باز آمده مولی را بمعنای اولی گویند و خواه از راه سخن پروری از تفوه بمثل الفاظ اهل حق شرم کرده بنوع دیگر اقرار بمطلوب ایشان کنند و مولی را بمعنای سید و متصرف فی الامر گویند

قوله بلکه گفته اند مفعل بمعنی افعل هیچ جا در هیچ ماده نیامده چه جای این ماده علی الخصوص **اقول** اینهم از اکاذیب صریحه طرازانست که در جواب حدیث غدیر قربة الی الله مرتکب آن گردیده اند انفا بنص ائمه عربیت ثابت گردید که مفعل بمعنای افعل آمده که مولی را بمعنای اولی گفته اند پس بحمد الله آمدن مفعل بمعنای افعل درین ماده بالخصوص ثابت گردید و بهتان

٥٦

بهتان شاه صاحب هبا منثورا کردید **قوله** الا ابوزید که انیز تجویز نموده الخ **اقول** حصر مجوزین و مثبتین مجی اولی بمعنای اولی
در ابوزید کذب محض است چه بسیاری از ائمه لغویین بآن تصریح کرده اند کما علمت آنفا و معهذا اعتراف جناب شاه صاحب
بتجویز ابوزید هم غنیمت است که خواجه کابلی مکابره بپایان رسانیده ثبوت مجی مولی بمعنی اولی از ابوزید هم منع کرده حیث قال
و ما روی عن ابی زید فلم یثبت ثبوته انتهی پس الحمد لله والمنة که کذب خواجه کابلی باعتراف مولای راسخ الولائی او ثابت
شد **قوله** لکن جمهور اهل عربیت او را تخطیه کرده اند الخ **اقول** هرگز جمهور اهل عربیت تخطیه قائل این قول نکرده اند و المدعی
مطالب بالدلیل و اگر احدی از اهل عربیت تخطیه این تجویز میکرد لازم بود که جناب شاه صاحب با وصف مسیس حاجت و شدت تجسس و تفحص
کثرت دواعی نقل آن میکرد و فقط باوهام واهیه و فع اقوال ثابته میخواست و بمحض عدم ذکر دیگران متمسک میشد آری جمعی از
علمای ثقات سنیه و معتمدین مفسرین و ائمه لغویین قائل باین قول گردیده اند اگر این را تخطیه نامند فلا مشاحة فی الاصطلاح
بالجمله قائلین مجی مولی بمعنای اولی بسیاری از ائمه عربیت و تفسیر اند از انجمله ابو عبیده و اخفش و زجاج و علی بن عیسی و کلبی
و فراء و مبرد و ابن الانباری و جوهری صاحب صحاح و از متاخرین بیضاوی و بغوی و ابو البرکات نسفی و ابن السمین شافعی
و جلال الدین سیوطی و ابن الصباغ و محمد بن طلحه و سبط ابن الجوزی و غیر ایشان پس تحیر است که جناب شاه صاحب در مقام
۵۷ رد و ابطال قول ابوزید که بسیاری از ائمه موافق او هستند بچنین حرف واهی متمسک گردیده از ایراد شاهد و دلیل اعراض فرموده
اند الحاصل ادعای تخطیه جمهور اهل عربیت این قول را کذب و بهتان محض است و هرگز خطی از واقعیت ندارد و ادنی
متدینی هم چنین دعوی دروغ بر زبان نتوان آورد چه جای علمای فاضل و کملای مدقق **قوله** و گفته اند که اگر این قول
صحیح باشد لازم آید که بجای فلان اولی منک مولی منک گویند الخ **اقول** این قول واهی را متعصبین غیر متدبرین مثل رازی
و امثال او گفته اند و جناب شاه صاحب از راه دیانتی که دارند آنرا منسوب بجمهور اهل عربیت نموده اند و جناب سلطان العلما
دام ظلهم العالی بجوابش افاده فرموده و انستی که استعمال مولی بمعنی اولی ثابت و شائع و ذائع است بنقل ثقات عربیت
مراد این نیست که مولی اسم است بمعنی اولی لا انه صفة بمعناه لیرد انه لیس صیغة اسم التفضیل و لا یستعمل
استعماله و ایضا صحت اقتران لفظی بلفظی دیگر از عوارض الفاظ است نه معانی پس جائز است که معنی و لفظ متحد
باشد مع عدم جواز اقتران احدهما بما یقترن به الآخر استعمالا مثلا صلی بمعنی دعا است و یقال صلی علیه و لا دعا علیه و شیخ
نیز مرادفه علم و معرفت تصریح کرده حالانکه علم متعدی بدو مفعول است دون المعرفة و کذا یقال انک عالم
لا انت الم و یقال نظر الیه و رأی لی و یصح رأیته دون نظرته کما اقر به الرازی ایضا و جاء
جاء فی غیر زید لا جاء فی الآن زید و عندی درهم غیر جید لا الا جید و نظائر این بسیار است و توهم نشود که مولی

دروغ شاه صاحب ۴

ص

دروغ شاه صاحب ۵

دروغ شاه صاحب ۶

ابن السمین احمد بن یوسف بن محمد و قیل عبد الدائم العلامة شهاب الدین ابو العباس الحلبی المصری النحوی المقری الفقیه المعروف بابن السمین [illegible] ... الشافعی ... بغیة الوعاة ... مطبعة السعادة بالقاهرة [illegible]

واولی بحسب ماده اشتراک دارند بخلاف تلک الشواهد زیرا که این فرق فائده ندارد چه کلام در اتحاد معنی بوده نه اشتراک بحسب
ماده و هیچ قائل نشده که اتحاد معنوی یا اشتراک مادی موجب صحت اقتران احدهما بالآخر است پس فرق غیر
مفید باشد قوله و نیز گفته اند که تفسیر ابوعبیده بیان حاصل معنی است الخ اقول مردود است باینکه اگر مراد ابوعبیده بیان
حاصل معنی میبود فخر رازی هرگز نمیگفت که نزد ابوعبیده و ابن الانباری لفظ مولی بمعنی اولی است و در نهایة العقول میفرماید
الیس ان اباعبیدة وابن الانباری حکما بان لفظ المولی للاولی و در تحقیق معانی الفاظ رجوع بهمین ائمه فن کرده
میشود هرگاه ایشان لفظی را بلفظی تفسیر میکنند حکم میکنیم که این لفظ این معنی دارد اگر همین احتمال هرجا پیدا کرده شود که شاید
مراد بیان حاصل معنی است هرگز معانی لفظی ثابت نگردد و نیز در عماد الاسلام وایضا تفسیر المولی بالاولی دون
الاحق والاحری مع کونهما بمعناه قرینة قویة علی ان غرض ابی عبیدة واضرابه تفسیر المولی بحسب المعنی الحقیقی
لان مادة المولی والاولی واحدة دون الاحق والاحری انتهی و قطع نظر این همه مدعای ما اینست که مولی بمعنی
اولی می آید خواه اولی از معانی حقیقیه باشد یا مجازیه مشهوره و چون لفظ مولی مشترک است قرینه در هر دو صورت مطلوب خواهد شد
و قرائن جلیه بر این اراده بسیار است کما سیجیء بعضها قوله دوم اگر مولی بمعنی ولی هم باشد صله او اولی بالتصرف قرار دادن
۵۸ از کدام لغت منقول خواهد شد اقول افاد الوالد الماجد قدس الله نفسه فی جوابه جوابش اینست که قوله علیه السلام الست
اولی بکم که در اول این حدیث واقع شده قرینه این معنی است زیرا که مراد از آن نمیتواند شد مگر اولی بتصرف چنانچه حق تعالی شانه
فرموده النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و زمخشری در تفسیر این آیه گفته است که نبی اولی است بمؤمنان در هر چیزی
از امور دین و دنیا و هرگاه که قوله علیه السلام من کنت مولاه فهذا مولاه بعد قول مذکور واقع شده و معهذا مصدر باشد
بحرف فاء تفریع که دلالت بر بودن فرع قول اول کند مراد از لفظ مولی نتواند شد مگر اولی بتصرف و احتمالات دیگر باطل باشد پس
نقض به قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه صحیح نباشد لظهور الفرق بین الموضعین و حقیر میگویم
که مجمل واقعه غدیر که از روایات و احادیث حضرات اهل سنت ملخص میشود اینست که اولا حق تعالی وحی فرستاد بجناب رسالت
مآب که ولایت جناب امیر را بخلق برساند و آنحضرت از تبلیغ آن خوف نمود که مبادا مردم فساد و فتنه آغاز نهند و از تنهایی
خود بجهت قلت مخلصین تنگدل گردید و بعلم الیقین دانست که مردم بی یقین تکذیب آنجناب خواهند کرد پس بعرض پروردگار
رسانید که چگونه من این رسالت را برسانم حالانکه من تنها هستم پس حق تعالی در جواب این عرض آنحضرت ارشاد نمود که این
رسالت را برسان و خدا حفظ تو از شر اعدا خواهد نمود و اگر این رسالت را تبلیغ نخواهی کرد پس هیچیک از رسالتهای ما
تبلیغ نکرده باشی و چون این ارشاد هدایت بنیاد که غرض از آن اظهار نهایت عظمت و جلالت این رسالت بوده نازل شد

شده اینموضع قابل نزول و توقف نبوده که هوا در غایت حرارت و گرمی بوده که مردمان استظلال بدواب و چادرها میکردند و این
مقام مشتمل بر کثرت اشواک و خس و خاشاک هم بوده پس جناب رسالتمآب حکم بصاف کردن اینموضع فرمود پس اینموضع را صاف
نمودند و نیز منبری از کجاوه ها ترتیب دادند و صحابه که درین وقت حاضر بودند یک لکه و بیست هزار بودند و مثل این اجتماع
کمتر اتفاق افتاده و نه مظنون بوده که بعد آن اتفاق خواهد افتاد که حج آخرین بود و زمان زمان قرب ارتحال نبوی از دار فانی
بریاض قدس پس آنجناب حکم باجتماع مردم داد تا آنکه کسانیکه پستر مانده بودند رسیدند و آنانکه بیشتر رفته بودند باز گردیدند و هرگاه
مردم جمع شدند برین منبر تشریف بردند و جناب امیر را برابر خود ایستاده فرمودند و آنجناب را بحدی بلند نمود که بیاض زیر بغل
اقدس نمایان گردید و جناب امیر علیه السلام را همه کس دیدند پس ارشاد نمود که ای مردم بتحقیق که خبر داد مرا خدای تعالی که زنده نمانده
هیچ نبی مگر نصف عمر آن نبی که قبل او بوده باشد و من گمان دارم که عنقریب خوانده شوم پس اجابت دعوت او نمایم و
من سوال کرده خواهم شد و شما هم سوال کرده خواهید شد پس شما چه میگوئید یا خواهید گفت پس مردم بعرض رسانیدند که گواهی میدهیم
که تو تبلیغ کردی و کوشش فرمودی و نصیحت بکار بردی پس حقتعالی ترا جزای خیر دهاد چون باینمعنی اعتراف کردند آنحضرت
ارشاد نمود که آیا گواهی میدهید که خدائی نیست سوای خدای برحق و محمد بنده اوست و جنت حق است و نار حق است
و موت حق است و روز قیامت آمدنی است و بتحقیق که پروردگار مبعوث خواهد کرد مردگان را از قبور مردم گفتند که بلی راست است ٥٩
و هرگاه باین امور که مشتمل بر سائر اصول دینیه ضروریه است بود اعتراف و اقرار از مردم گرفت خطاب بسوی حق تعالی کرد و گفت
که بارالها تو برین اقرار و اعتراف ایشان گواه باش و باز خطاب بمردم کرده فرمود که ای مردم بتحقیق که من ولی شما از نفسهای
شما نیستم گفتند بلی باز آنحضرت ارشاد نمود که بتحقیق که حق تعالی مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و من اولی هستم
از ایشان بنفسهای ایشان پس هر کسیکه من مولای او هستم پس این علی علیه السلام مولای اوست و باز دعا در حق معادیان
و مبغضان جناب امیر بموالات و معادات نمود و باز حکم بتمسک ثقلین اعنی قران شریف و اهلبیت داد و ارشاد فرمود
که ایشان بحکم الهی جدا نخواهند شد تا روز قیامت و هرگاه جناب رسالتمآب این رسالت برسانید آیه الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا نازل شد یعنی بجهت ابلاغ این رسالت
حق تعالی فرمود که امروز کامل کردم من دین شما را و اتمام نمودم بر شما نعمت خود را و پسندیدم برای شما دین اسلام را پس
ولایت جناب امیر را موجب کمال دین و تمام نعمت و پسندیدن دین اسلام قرار داد و جناب رسالتمآب بعد نزول این
آیه فرحان و شادان شده تکبیر بر خواند و گفت که الله اکبر است که اکمال دین نمود و اتمام نعمت فرمود و رسالت
من پسندیده و بولایت علی بن ابیطالب بعد من راضی شد و بعد این چون حسان بن ثابت که شاعر و مادح جناب

حدیث غدیر خم

رسالت مآب بود اینحال فرح مآل بدید و این واقعه جدیده مسرت انتما ملاحظه کرد از آنحضرت اجازت خواست که در باره جناب
امیر اشعاری بگوید و مدح و ثنای آنجناب بگفتار آبدار خود منظوم نماید پس بحسب اجازت آنحضرت ابیاتی متضمن واقعه غدیر
منظوم ساخت و تصریح امامت جناب امیر از زبان اقدس نبوی در آن درج نمود و مولی را بر معنای امام و خلیفه حمل نمود و نیز آنسرور
حکم فرمود که جناب امیر در خیمه علیحده بنشینند و تمامه اصحاب و ازواج آنحضرت تهنیت و مبارکباد بخدمت جناب امیر بجا آرند و حضرت
شیخین هم ولو کرها و جبرا جناب امیر را باین سرور و فرحت بی اندازه تهنیت و مبارکباد گفتند و هنیئا لك یا ابن ابیطالب
اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن بر زبان آوردند و حق تعالی بجدی تاکید و توثیق این عهد و پیمان
خصوصا در حق خلیفه ثانی بعمل آورد که حضرت جبرئیل را بصورت بشر متمثل کرده فرستاد که آنجناب بعمر ابن الخطاب بصریح
خطاب فرمود که جناب رسالتمآب عقدی بسته است که نمیشکند آنرا مگر منافق پس خوف کن و بترس که تو آنرا بشکنی و عمر این
حکایت را بجناب رسالتمآب عرض کرد و آنجناب ارشاد نمود که این قائل جبرئیل بوده که برای تاکید عهد من در باره علی
مشافهة بتو این کلام گفته و حق تعالی تعظیم و تجلیل یوم غدیر که در آن نصب جناب امیر واقع شده با آن مرتبه نمود که ثواب صوم آنروز
را مثل ثواب شصت ماه قرار داد و هرگاه خبر نصب حضرت رسالتمآب جناب امیر را در بلاد و قری شایع گشت تیره بختی آنرا شنید
و بجوشید و از کبر و غرور بانکار آن برخاست و بغایت مرتبه انکار کرده و داشت بخدمت نبوی حاضر گردید و گفت که ما سائر احکام ٦٠
ترا از اقرار بتوحید و اعتراف برسالت و بجا آوردن صلوة و زکوة و حج قبول کردیم و بان راضی نشدی تا آنکه هر دو پهلوی ابن عم
خود را برداشتی و او را بر ما تفضیل دادی و من کنت مولاه فعلی مولاه در حق او گفتی آیا این را از جانب خود گفتی یا
از جانب خدا آنجناب ارشاد نمود که این حکم از جانب خدا است و آن بدبخت معاند از خدمت آنجناب برگشت و گفت
که بار الها اگر چیزیکه جناب رسالتمآب ارشاد نموده حق باشد پس بار بر من سنگ از آسمان ببار و بگیر مرا بعذاب الیم پس بجای خود نرسیده
بود که حق تعالی سنگی انداخت پس بر سر او بیفتاد و از دبر او بیرون گردید و آن شقی بجهنم شتافت پس حق تعالی آیه سئل سائل
بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع مشعر باین واقعه است نازل فرمود پس نمی بینیم که هرگز عاقلی از عقلای عالم و جهانی
از افراد بنی آدم جز حضرات سنیه این واقعه عظیمه را که در آن خدا و رسول چنین اهتمام بلیغ بکار برده اند و همچو توثیقات و تاکیدات دینی
بعمل آورده بر باد دهد و از نصب جناب امیر برای امامت بر محملی دیگر فرود آرد و از حق صریح و صدق صحیح دست بردارد و بمقولات نهج الغیر
گوش کند که مراد جناب رسالتمآب از حدیث غدیر این بود که جناب امیر علیه السلام محب و ناصر مؤمنین است یا مراد از آن محض ایجاب
محبت آنحضرت است الی غیر ذلك من الاحتمالات التی لا تحتمله الروایات و لا تقبله ارباب الدرایات و هرگاه این
کلام مجمل شنیدی حالا کلام تفصیلی باید شنید پس باید دانست که وجوه دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت حضرت

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سبا رست بعضی از آن در اینجا بمعرض عرض می آید بسمع انصاف باید شنید اول

آنکه آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس

در واقعه غدیر خم نازل شده محدثین جلیل الشان و علمای اعیان نزول این آیه را درین واقعه روایت فرموده اند مثل ابن

مردویه وابن ابی حاتم وابن عساکر و عبد الرزاق و ثعلبی و واحدی و رازی و سیوطی و جمال الدین محدث و سید علی همدانی و میرزا

محمد بن معتمد خان بدخشانی و محمد بن طلحه شافعی وابن الصباغ در تفسیر در منثور سیوطی که مجدد دین نبوی در مائه تاسعه بوده در

تفسیر این آیه مذکور است اخرج ابن ابی حاتم وابن مردویه وابن عساکر عن ابی سعید الخدری قال نزلت

هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک علی رسول الله ص یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب و

اخرج ابن مردویه عن ابن مسعود قال کنا نقرء علی عهد رسول الله ص یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان

علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و جمال الدین محدث که در سلسله مشایخ

اجازه فاضل مخاطب جلیل و بودن او از اکابر مشایخ محدثین اهلسنت از مرقاه شرح مشکوة علی قاری ظاهر در اربعین خود که در فضائل

جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تصنیف آن احراز مثوبات نموده بعد ذکر حدیث غدیر و قصه حارث گفته اقول

اصل هذا الحدیث سوی قصة الحارث تواتر عن امیر المؤمنین علیه السلام وهو متواتر عن النبی ص ایضا رواه

جمع کثیر وجم غفیر من الصحابة فرواه ابن عباس و لفظه قال لما امر النبی ان یقوم بعلی بن ابی طالب المقام الذی

قام به فانطلق النبی ص الی مکة فقال رایت الناس حدیثی عهد بکفر بجاهلیة ومتی افعل هذا به یقولون صنع هذا

بابن عمه ثم مضی حتی قضی حجه ثم رجع حتی اذا کان بغدیر خم انزل الله عز وجل یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

من ربک الآیة فقام مناد فنادی الصلوة جامعة ثم قام واخذ بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم

وال من والاه وعاد من عاداه و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی که بنص فاضل رشید در ایضاح از عظمای اهل سنت است

در مفتاح النجاه در ذکر آیات نازله در حق جناب امیر که بعد ایراد شش این کلمه بلیغه گفته الآیات النازلة فی شان امیر المؤمنین

علی بن ابی طالب کرم الله وجهه کثیرة جدا لا استطیع استیعابها فاوردت فی هذا الکتاب لبها ولبابها

می آرد و اخرج ای ابن مردویه عن زر عن عبد الله رض قال کنا نقرء علی عهد رسول الله ص یا ایها الرسول بلغ ما

انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و اخرج

عبد الرزاق الرسعنی عن ابن عباس رض قال لما نزلت هذه الآیة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک

اخذ النبی ص بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و اخرج ابن مردویه

حدیث غدیر خم

ص في الفصل الخامس من الباب الاول

عن ابي سعيد الخدري رض مثله وفي آخره فنزلت اليوم اكملت لكم دينكم الآية فقال النبي الله اكبر على اكمال الدين

واتمام النعمة ورضى الرب برسالتي والولاية لعلي بن ابيطالب ع ومحمد بن طلحه در مطالب السؤول گفته نقل الامام ابو الحسن

ص نفصل في مولاناه تسمية الائمة بستيبه الباقين

علي الواحدي في كتابه المسمى باسباب النزول برفعه بسنده الى ابي سعيد الخدري رض قال نزلت هذه الآية يا ايها الرسول

بلغ ما انزل اليك من ربك يوم غدير خم في علي ابن ابيطالب ع وابن صباغ در فصول مهمه گفته روى الامام ابو الحسن

الواحدي في كتابه المسمى باسباب النزول برفعه بسنده الى ابي سعيد الخدري قال نزلت هذه الآية يا ايها الرسول

ص سيپاره ششم سوره مائده ركوع چاردهم

بلغ ما انزل اليك من ربك يوم غدير خم في علي بن ابيطالب عليه السلام ودر تفسير ثعلبي كه نسخه كهنه آن بخط عرب مزين

باجازات علما پيش فقير بفضله تعالى موجود است در ذكر اختلاف شان نزول اين آيه مذكور است قال ابو جعفر محمد بن علي

معناه بلغ ما انزل اليك من ربك في فضل علي بن ابيطالب فلما نزلت هذه الآية اخذ رسول الله ص بيد علي فقال

من كنت مولاه فعلي مولاه اخبرنا ابو القاسم يعقوب بن احمد بن السرى انا ابو بكر محمد بن عبد الله بن محمد نا ابو مسلم

ابراهيم بن عبد الله الكجي نا حجاج بن منهال نا حماد عن علي بن زيد عن عدي بن ثابت عن البراء قال لما انزلنا مع

رسول الله ص في حجة الوداع كنا بغدير خم فنادى ان الصلوة جامعة وكسح للنبي ص تحت شجرتين فاخذ بيد علي

فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله ص قال الست اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا ٦٣

بلى قال هذا مولى من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فلقيه عمر فقال هنيئاً لك يا ابن ابيطالب

اصبحت وامسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة اخبرني ابو محمد عبد الله بن محمد القائني نا ابو الحسين محمد بن

عثمان النصيبي نا ابو بكر محمد بن الحسن السبيعي نا علي بن محمد الدهان والحسين بن ابراهيم الجصاص نا حسين بن حكم

نا حسن بن حسين عن حبان عن الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس في قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل

اليك من ربك الآية قال نزلت في علي امر النبي ص ان يبلغ فيه فاخذ رسول الله ص بيد علي فقال من كنت مولاه

ص المودة السادسة

فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهى بلفظه ودر مودة القربى تصنيف سيد علي همداني مسطور است

عن البراء بن عازب رض قال اقبلت مع رسول الله ص في حجة الوداع فلما كان بغدير خم نودي الصلوة جامعة فجلس

رسول الله ص تحت شجرة واخذ بيد علي فقال الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله ص فقال الا

من انا مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه عمر رض فقال هنيئاً لك يا علي بن ابيطالب اصبحت

ص المسئلة الثالثة في تعيين تلك الآية من ... الجزء السادس

مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة وفيه نزلت يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الآية وفخر رازي

در بيان اقوال شان نزول اين آيه گفته العاشر نزلت هذه الآية في فضل علي رض ولما نزلت هذه الآية اخذ بيده وقال

حدیث غدیر خم

قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقیه عمر فقال هنیئاً لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علی انتهی وظاهر است که صرف ارشاد باسعاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از ائمه طیبین و اهلبیت طاهرین و خزان وحی یزدانی وحاملین اسرار ربانی اند باثبات اینکه این آیه در روز غدیر در فضل جناب امیر نازل شده کافی و بسند است وحضرات اهلسنت مجال انکار و طاقت تکذیب آن ندارند مگر آنکه تقلید اسلاف متعصبین خویش کرده و دامن از دین و ایمان برچینند و از مخالفت ورد اقوال اهلبیت حسابی برندارند بلکه از غایت جسارت وخسارت مثل سیوطی در لآلی مصنوعه و شیخ علی بن محمد بن العراق در تنزیه الشریعه و شیخ رحمت الله در مختصر آن عیاذاً بالله در صدد قدح وجرح حضرات اهلبیت بر آیند و قصب مسابقت در مضمار عداوت و مناصبت بربایند لیکن این را چه توانند ساخت که صحابه عدول مثل ابن عباس و براء بن عازب قائل بنزول این آیه در واقعه غدیر خم اند و ابی سعید هم میفرماید که این آیه در غدیر در حق جناب امیر نازل شده و ابن مسعود که پرده از روی کار برمی اندازد و قبل و قال را گنجایشی نمیگذارد و باجهار و اعلان می فرماید که در متن آیه ذکر مولائیت جناب امیر علیه السلام بود و در عهد رسول خدا این آیه را همین نحو می خواندند و هرگاه این همه را دریافتی پس بدانکه نزول این آیه در واقعه خم غدیر دلیل

٦٣ صریح است برآنکه این آیه کریمه در تاکید تبلیغ خلافت آنجناب نازل شده و مراد از حدیث غدیر تبلیغ خلافت آنجناب بود زیرا که تاکید کردن او تعالی شانه جناب رسالتمآب را بآنکه اگر تبلیغ این رسالت نمیکنی هیچ رسالتی تبلیغ نکرده باشی دلیل است برآنکه مراد از این رسالت و امامت جناب امیر علیه السلام است ولنعم ما قال العلامة الشستری فی احقاق الحق ومما یدل علی ذلک دلالة صریحة ان ابلاغ محبة اهل البیت ونصرتهم ونحو ذلک مما احتمل الناصب بعد ما سبق ابلاغهما منه مکرراً لا یوجب التاکید والمبالغة من الله تعالی فی ذلک بحیث یخاطب نبیه بانه ان لم یفعل ذلک کان کمن لم یبلغ شیئاً من احکامه تعالی فتعین ان یکون المراد ابلاغ حکم یتحقق بابلاغه ابلاغ مجموع الاحکام وبه اکمال الدین واتمام الانعام وانه هو الحکم الذی کان صعباً ثقیلاً علی الاقوام من تعیین مصداق الاصل الخامس من اصول دین الاسلام بنصب علی علیه السلام واظهار امامته ووجوب طاعته علی الانام لما علم ان قلوب القوم کانت مملوة من بغض علی علیه السلام بقتله لآبائهم واخوانهم واولادهم واقاربهم فی غزوات النبی علیه الصلوة والسلام کما تضمنه الروایة السابقة من الثعلبی وغیره من الاعلام وکانه تعالی قال بلغ ما انزل الیک من الامر الایجابی الفوری فی تعیین علی للامامة فان لم تفعل واهملت فیه کنت کمن لا یبلغ الکل وتقریر ذلک ان المکلف بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وآله وسلم لو لم یؤمن بجمیع ما جاء به وآمن بالبعض دون البعض

در مناقب اهل البیت از کتاب المناقب در ... حسن عسکری قدح نموده

در باب مناقب السبطین از کتاب المناقب در ... حسن عسکری قدح نموده

حدیث غدیر خم

الا خر کان کمن لم یؤمن بشیٔ مما جاء به ثم انه تعالی لما علم ان ذلك الخطب کان صعبا علی النبی صلعم حذرا عن اضغان
القوم قال لتوطین النبی صلعم وتسلیته وعدم مبالاته منهم والله یعصمك من الناس فقد تم النص واندفع الاحتمال
الذی قصد الشیخ الخناس ان یوسوس به فی صدور عوام الناس و تنگ دل شدن جناب رسالتمآب از تبلیغ این رسالت
و خوف کردن آنحضرت که مبادا موجب فتنه و فساد و ثوران و هیجان عداوت اهل عناد گردد چنانچه از روایت جمال الدین ظاهر است
و در درمنثور مسطور است اخرج ابو الشیخ عن الحسن ان رسول الله صلعم قال ان الله بعثنی برسالة فضقت بها
ذرعا وعرفت ان الناس مکذبی فوعدنی لابلغن او لیعذبنی فانزلت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك
من ربك واخرج عبد بن حمید وابن جریر وابن ابی حاتم وابو الشیخ عن مجاهد قال لما نزلت بلغ ما انزل الیك من
ربك قال یا رب انما انا واحد کیف اصنع یجتمع علی الناس فنزلت وان لم تفعل فما بلغت رسالته از براهین واضحه
و دلائل ساطعه است بر آنکه این رسالت امری بود عظیم که قبول آن بر طبع صحابه کبار ناگوار و دشوار بوده نه از امور سهله فرعیات
که صدها امور مثل آن جناب رسالتمآب تبلیغ فرموده و گاهی خوفی نکرده و ایجاب محبت جناب امیر ظاهر است که چنین امری نبود
که در تبلیغ آن جناب رسالتمآب خائف و دل تنگ شود و از مردم خوف کند که بارها آنرا ارشاد نموده و سوای این فائده دیگر پس
جلیل از بهره و حدیث درمنثور واضح شد که آن دلالت دارد بر کمال سوء باطن و خبث سریرت اکثر ایشان و نهایت رداءت صحبت ۶۴
شان که جناب رسالتمآب از تبلیغ رسالت حق تعالی دل تنگ شد و دانست که ایشان تکذیب وحی الهی و حکم آنجناب خواهند
کرد و بر آنجناب انبوه خواهند آورد و آنجناب را تنها خواهند گذاشت پس حق تعالی وعده حفظ و عصمت از شر ایشان نمود
و اگر حضرات اهل سنت مکابرة گویند که این خوف از صحابه نبود بلکه از کفار بود پس مردود است باینکه کسانی را که جناب رسالتمآب
این حکم تبلیغ نموده در یوم غدیر همه شان مسلمین بودند و از صحابه بعد و کفار در آنجا کی بودند که با ایشان تبلیغ حکم فرموده باشد
و اگر گویند که چون در جمله صحابه منافقین بودند لهذا خوف جناب رسالتمآب از ایشان باشد پس از مطلوب ما حاصل است
که اکثر صحابه منافقین بودند که جناب رسالتمآب در حیات خود هم از ایشان خائف بود و بعد وفات آنسرور دین نبوی را درهم
و برهم کردند و مخلصین مؤمنین اقل قلیل بودند چه ظاهر است که اگر مخلصین بسیار بودندی چرا آنجناب از منافقین چند که
قلیل و ذلیل بودند خوف میفرمود و میگفت انما انا واحد کیف اصنع یجتمع علی الناس پس معلوم شد که مخلصین بمرتبه
کم بودند که آنجناب در مقابله منافقین خود را ایشان را تنها قرار داده و فیه مقنع و کفایة لمن له فهم و درایة و معهذا کله
در حدیث جمال الدین تصریح صریح است باینکه خوف جناب رسالتمآب از صحابه مسلمین بوده که ایشان از حدیث العهد بالکفر و
الجاهلیة گفته و ظاهر است که در حق کفار این لفظ را اطلاق نتوان نمود بالجمله این روایات که در اینجا مذکور شد نصوص قطعیه

١

حدیث غدیر خم

قطعیه بینات یقینیه است بر اینکه در یوم غدیر نصب جناب امیر بر خلافت و امامت واقع شده و چنانکه حق تعالی به ابلاغ
آن جناب رسالتمآب را مامور فرموده استخلاف آنحضرت و نصب آنجناب بر این مقام جلیل الشان بود چه بدیهی است که صرف همه
ایجاب محبت جناب امیر علیه السلام که جا بجا جناب رسالتمآب آنرا در ضمن ایجاب محبت صحابه و اهلبیت علی العموم و بتصریح اسم مبارک
آنحضرت بالخصوص ارشاد نموده چنین اهتمام نمودن و دیگر احکام را که مثل آن یا افضل و اهم از آن بوده ترک نمودن از شان حکیم شفیق
نهایت بعید و مستعجب است بلکه مستحیل و ممتنع و معهذا خوف فرمودن جناب رسالتمآب درین باره معنایی نداشت چه قبل ازین بارها
ایجاب محبت جناب امیر علیه السلام و دیگر اهلبیت فرموده و هرگز خوف تکذیب از صحابه و مجتمع شدن و هجوم آوردن و ضرر رسانیدن
ایشان ننموده حالانکه عهد صحابه بجاهلیت و کفر قریب تر بود پس چگونه آنحضرت در آخر حیات شریف خود که در آنوقت گونه بعد از کفر و
جاهلیت برای صحابه حاصل شده بود از ایشان خوف تکذیب نماید و ظن وقوع ایذا و اضرار از ایشان در خاطر اقدس رساند و در جواب
الهی عذر خوف از ایشان بمعرض عرض رساند و آن عذر مقبول جناب باری افتد و او تعالی هم تصدیق مظنون آنحضرت نماید که وعده
حفظ از شر ایشان برای اطمینان آنحضرت بفرماید پس ثابت شد که این امر بسیار مهم و عظیم المنزله و جلیل الشان و از سائر امور تبلیغیه
اهم و اعظم بوده و در نفوس صحابه آنقدر گران و ناخوش بود که آنجناب هم در ابلاغ آن خوف ایذا و ضرر از جانب ایشان فرموده با وصف
٦۵ آنکه در ابلاغ سائر احکام اصلیه و فرعیه که احصای ندارد این خوف حاصل نشد و گاهی این عذر در آن راه نداد و گاهی گمان تکذیب و
ضرر رسانیدن صحابه با ابلاغ آن بیان نفرموده و ظاهر است که این امر نیست مگر استخلاف حضرت امیر علیه السلام بنص صریح و اخذ بیعت
آنجناب از مردم و متوهم نشود که امر امامت جناب امیر را هم قبل ازین جناب رسالتمآب بنابر ادعای شیعه مکرر ابیان فرموده
پس می باید که امر امامت هم مراد نباشد زیرا که غرض آنست که می باید که این امر بس عظیم و جلیل و نهایت کبیر الشان باشد و آن نیست
جز خلافت که در آن خوف ضرر و تکذیب متصور است بخلاف دیگر احکام جزئیه فرعیه که در آن تحقق این خوف غیر متصور و
این معنی بر مذهب سنیه زیاده تر روشن و واضح میگردد چنانچه از مشاهده مقالات شان در مدح و ثنای صحابه میتوان دریافت
و امر خلافت را اگرچه آنحضرت مکرر ارشاد فرموده باشد لیکن چون امر بس جلیل و عظیم بوده لهذا تحقق خوف در آن متصور و
معهذا آنکه گو خلافت و امامت جناب امیر را جناب رسالتمآب مکرر ارشاد فرموده لیکن آنچه در خم غدیر واقع شده امری جدید
بوده و آن استخلاف است بنص صریح و اخذ بیعت در قرب وفات چنانچه لا اشتباه معمول سلاطین است که با وصفیکه بر
اولیای عهد خود بخصوص اشارات و تلویحات و تصریحات در اکثر اوقات نص میکنند لیکن معامله که با ایشان در قرب وفات
از استخلاف و نشانیدن بجای خود و اخذ بیعت و عهد امتثال فرمان شان از رعایا و برایا و تفویض جمیع کثیر بعمل می آید
آن امری دیگر می باشد که در حکم امر جدید است گویا الیوم نص بر خلافت واقع شده و گاهی متحقق نشده و بدیهی است که در

حدیث غدیر خم

مطلق دلالت بر خلافت خواه نص باشد خواه اشارت و در چنین استخلاف بمشهد عظیم و اخذ بیعت فرق تفاوت بین السماء و الارض است
و معهذا از حضرات سنیه می پرسیم که خود شما را حکم کردیم بفرمائید که آن کدام امر بوده که جناب رسالت مآب در ابلاغ آن خوف ضرر خود
نموده و دانسته که صحابه تکذیب آنحضرت خواهند کرد و بر آنجناب انبوه خواهند کرد و آنجناب را تنها خواهند گذاشت و خواهند گفت
که صنع بابن عمه مثل هذا الله اندک تامل کرده باید گفت که آیا آن امر همین بوده که جناب امیر محب ناصر مسلمین یا محبوب ایشانست
بالجمله عاقل منصف را این دلالت قطعیه کافی است و برای مجادل متعصب شبهه و عیان هم غیر شافی دوم آنکه آیه الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا که بعد منصوب فرمودن جناب رسولخدا صلعم جناب
امیر را بر خلافت و امامت نازل شده نیز دلیل واضح است بر آنکه جناب رسولخدا صلعم در خم غدیر بر خلافت و امامت آنحضرت نص فرموده
ابن روزبهان از راه قلت تتبع یا تعصب انکار نزول این آیه درین روز کرده و آنرا از مفتریات شیعه انگاشته و جهش خبر این
نیست که علامه حلی علیه الرحمه در بسیاری از مقامات نهج الحق بجهت اشتهار این قسم احادیث و وجدان آن بکثرت در کتب اهلسنت
نام کتابی نام کرنمی فرماید و در اینمقام هم نام کتاب و ذکر نفرموده لهذا ابن روزبهان مفری یافته بانکار آن پرداخته حالانکه نزول این
آیت را درین روز اکابر محدثین اهلسنت روایت کرده اند چنانچه خود علامه حلی در منهاج الکرامه فرموده روی ابو نعیم
۲۲ باسناده الی ابی سعید الخدری قال ان النبی صلعم دعا الناس الی غدیر خم و امر ما تحت الشجر من الشوک فقم فدعا
علیا فاخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی ابطی رسول الله صلعم ثم لم یتفرقوا حتی نزلت هذه الآیة الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فقال رسول الله صلعم الله اکبر علی اکمال الدین
و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و بولایة علی من بعدی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله انتهی و نطنزی و مغازلی و ابن مردویه و علی عاصمی و ابن عساکر و خطیب
هم نزول این آیه را درین روز روایت کرده اند ابو الحسن مغازلی در کتاب المناقب علی ما فی العمدة گفته اخبرنا ابو بکر احمد بن
محمد بن طاوان قال اخبرنا ابو الحسین احمد بن الحسین بن السماک قال حدثنی ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر
الخلدی حدثنی علی بن سعید بن قتیبة الرملی قال حدثنی ضمرة بن ربیعة القرشی عن ابن شوذب عن مطر
الوراق عن شهر بن حوشب عن ابی هریرة قال من صام ثمانیة عشرة من ذی الحجة کتب له صیام ستین شهرا
و هو یوم غدیر خم لما اخذ النبی بید علی بن ابیطالب فقال الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی
یا رسول الله صلعم قال من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولی
کل مؤمن و مؤمنة فانزل الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و در خصائص نطنزی علی ما نقل مذکورست عن ابی هریرة

حديث غدير خم

هريرة قال من صام ثمانية عشر من ذي الحجة وهو يوم غدير خم لما اخذ رسول الله ص بيد علي ع فقال الست اولى

بالمؤمنين من انفسهم قالوا نعم يا رسول الله ص قال من كنت مولاه فعلي مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ يا ابن

ابيطالب اصبحت مولاي ومولى كل مسلم فانزل الله اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت

ص لكم الاسلام دينا كتب له صيام ستين شهرا وابو محمد احمد بن محمد بن علي العاصمي در زين الفتى في شرح سورة هل اتى گفته واخبرنا

محمد بن ابي زكريا رحمه الله قال اخبرنا ابو اسمعيل بن محمد بن احمد الفقيه قال اخبرنا ابو محمد يحيى بن محمد العلوي

الحسيني قال اخبرنا ابراهيم بن محمد العامي قال اخبرنا حبشون بن موسى بن ايوب البغدادي قال حدثنا

علي بن سعيد الشامي الدئلي قال حدثنا ضمرة بن شوذب عن مطر عن شهر بن حوشب عن ابي هريرة قال من

صام يوم ثمانية عشر من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهرا وهو يوم غدير خم لما اخذ رسول الله ص بيد

علي بن ابيطالب قال الست اولى بالمؤمنين قالوا نعم يا رسول الله ص قال من كنت مولاه فعلي مولاه فقال

له عمر بخ بخ يا علي اصبحت مولاي ومولى كل مسلم فانزل الله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم قلت و

اكثر الاخبار واهل التفسير على ان قوله اليوم اكملت لكم دينكم انزل يوم العرفة پر ظاهر است كه تعبير از اين امر

٦٧ باكمال دين واتمام نعمت دليل واضحست برآنكه درين روز امري بس جليل وعظيم وفخيم واقع شده كه بجهت آن اكمال دين و

اتمام نعمت حاصل گرديده وظاهر است كه آن نيست مگر امامت وخلافت جناب امير عليه السلام كه آن اصل خامس از اصول دين است

وبجهت آن دين وايمان كامل ميگردد ومحتجب نماند كه علاوه بر ثبوت نزول آيه اكملت لكم دينكم در روز غدير از روايت نطنزي

وابن مغازلي انيهم ثابت شد كه يوم غدير روزيست بسيار جليل الشان عظيم القدر كه ثواب صوم آن روز را حق تعالى

مثل ثواب شصت سال قرار داده واي تبجيل وتعظيم اعظم من ذلك واز عقول اينجماعه عقول عجب نيست كه بعد

سماع مثل اين احاديث هم تن باعتراف امر حق ندهند بلكه دست رد وابطال بر همچو امارات ودلالات هم بنهند وروايت ثواب صوم

يوم غدير را ديگر اهلسنت هم نقل كرده اند سيد علي همداني در مودة القربى گفته عن ابي هريرة رض قال من صام يوم ثمانية

عشر من ذي الحجة كان له كصيام ستين سنة كذا وهو اليوم الذي اخذ فيه رسول الله ص بيد علي في غدير خم

فقال ع من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

وعن الامام الباقر عن ابائه عليهم السلام مثل ذلك بل يروي عن كثير من الصحابة في اماكن مختلفة هذا الخبر

انتهى وابن كثير شامي در تاريخ خود از جهت كثرت تعصب وعناد روايت نزول آيه اليوم اكملت لكم را كه خودش از ثقات

وروات صحاح نقل كرده حتما وجزما كذب وموضوع گفته وهذه عبارته فاما الحديث الذي رواه ضمرة عن ابن

ص المودة الخامسة صفحه ٢٣

ص نقل في ايراد الحديث الدال على انه خطب بمكان بين مكة والمدينة في مرجعه من حجة الوداع قريب من الجحفة يقال له غدير خم ... بها فضل علي من كتاب حجة الوداع

حديث غدير خم

شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن ابي هريرة قال لما اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد
علي قال من كنت مولاه فعلي مولاه فانزل الله عز وجل اليوم اكملت لكم دينكم قال ابو هريرة وهو يوم غدير خم
من صام يوم ثماني عشر من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهرا فانه حديث منكر جدا بل كذب لمخالفته لما ثبت
في الصحيحين عن امير المؤمنين عمر بن الخطاب ان هذه الآية نزلت في يوم الجمعة يوم عرفة ورسول الله صلى الله عليه وسلم
واقف بها كما قدمنا وكذا قوله ان صيام يوم الثامن عشر من ذي الحجة وهو يوم غدير خم يعدل صيام ستين شهرا
لا يصح لانه قد ثبت ما معناه في الصحيح ان صيام شهر رمضان بعشرة اشهر فكيف يكون صيام واحد يعدل ستين
شهرا هذا باطل وقد قال شيخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبي بعد ايراد هذا الحديث هذا حديث منكر جدا
رواه حبشون الخلال واحمد بن عبد الله بن احمد النيري وهما صدوقان عن علي بن سعيد الرملي عن ضمرة قال
ويروى هذا الحديث من حديث عمر بن الخطاب ومالك بن الحويرث وانس بن مالك وابي سعيد وغيرهم باسانيد
واهية قال وصدر الحديث متواتر اتيقن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قاله واما اللهم وال من والاه فزيادة قوية
الاسناد واما هذا الصوم فليس بصحيح ولا والله نزلت الآية يوم عرفة قبل غدير خم بايام والله اعلم انتهى

۶۸ که باعتراف خود ابن کثیر این حدیث را ضمره از ابن شوذب از مطر وراق از شهر بن حوشب از ابی هریره روایت کرده و این رواة
همه از راویان صحاح اهلسنت اند اما ضمره پس ازو ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و نسائی در صحاح خود روایت کرده اند و بخاری هم
این ائمه اربعه از ضمره بن شوذب هم در صحاح خود روایت میکنند و از مطر وراق هم این هر چهار بزرگ و ابن حبان و مسلم هم
در صحاح خود ها روایات اخراج میکنند و از شهر بن حوشب نیز هر چهار و مسلم روایت کرده اند و در باب عدم مبالی که روایت
کردن اصحاب صحاح از کسی دلیل است برینکه اکثر ثقه و عادل و معتمد و معتبر است پس چنین حدیثی را که بروات
رواة صحاح سنیه مروی باشد بمقابله اهل حق منکر توان شمرد و ابطال نمودن که بارها برین کتب مفاخرتها کرده اند و نازشها
نموده بلکه از راه قلت تامل و کثرت ابتلا بوساوس نفسانیه بجهت عدم اعتماد اهل حق بران طعن و تشنیع بر ایشان میکنند و نیز
یافه درائی و هرزه سرائی وست می شند کما یظهر من النواقض و قطع نظر ازینهمه ناقدین رجال و معتمدین باکمال اهلسنت توثیق
این رواة هم کرده اند اما ضمره پس احمد بن حنبل او را بوصف صالح ستوده و از جمله معتمدین و ثقات و ائمه تصریح نموده
که در شام مردی نبود که مثل او باشد و نیز گفته که او و دو شتر تر من از تقیه و ابن یونس گفته که او فقیه اهل شام بوده در زمان
خود قال الذهبي في الكاشف ضمرة بن ربيعة الرملي ابو عبد الله عن مولاه علي بن ابي حملة وابراهيم بن ابي عبلة
وابن شوذب وعنه ايوب الوزان ودحيم وامم قال احمد صالح من الثقات لم يكن بالشام رجل يشبهه هو احب

حدیث غدیر خم

اخبار الي من بقية ٭ قال ابن يونس كان فقيههم في زمانه مات في رمضان سنة ٢١٢ و عبد الله بن شوذب نيز جماعتي
از ناقدين رجال توثيق كرده اند و در صلاح و ورع و تقدس بحدي بوده كه هر گاه او را ميديدند ملائكه را ياد مي نمودند في الكاشف
ص حرف العين ورق ٨٥/٢٢١
للذهبي عبد الله بن شوذب البلخي نزل الشام عن الحسن و محمد و مكحول و عنه ابن المبارك و ضمرة ثقة جماعة
كان اذا رأي ذكرت الملائكة توفي ٥٦ و عسقلاني در تقريب تصريح كرده بانكه ابن شوذب صدوق عابد است و هذه
ص حرف العين ورق ٢٣/٨١
عبارته عبد الله بن شوذب الخراساني ابو عبد الرحمن سكن البصرة ثم الشام صدوق عابد من السابعة
مات سنة ست او سبع و خمسين و اما مطر وراق پس ثوق او هم شهره آفاق است ابن معين تصريح كرده كه او مرد
صالح است و ابو زرعه هم او را صالح گفته و ابو حاتم هم او را بوصف صالح الحديث ستوده و ابن حبان او را از ثقات شمرده
ص حرف الميم ورق ١٦٨/٢٢١
في الكاشف مطر الوراق ابن طهمان ابو رجا الناسخ عن انس فقيل مرسل و عن شهر و الحسن و عنه الحماد ان
و همام قال احمد هو في عطا ضعيف قال ابن معين هو صالح توفي ١٢٩ و في الحاشية بعد قوله ابو رجا الخراساني
مولى علي السلمي سكن البصرة قال ابو زرعة صالح و روايته عن انس مرسلة لم يسمع من انس شيئا و قال ابو حاتم
صالح الحديث و قال س ليس بالقوي و ذكره ابن حبان في كتاب الثقات الخ و عسقلاني هم بر صدوق بودن او تصريح
اي النسائي ١٢
نموده و شهر بن حوشب را هم ابن معين و احمد بن حنبل توثيق كرده اند كما في الكاشف شهر بن حوشب الشامي ٦٩
ص حرف الشين ورق ٤١/٢٢١
عن مولاته اسماء بنت يزيد و ابي هريرة و ابن عباس و عنه مطر الوراق و ثابت عبد الحميد بن بهرام روى شبابة
عن شعبة لقيت شهرا فلم اعتد به و قال س ليس بالقوي و وثقه احمد و ابن معين الخ و عسقلاني هم در تقريب تصريح
اي النسائي ١٢
بصدوق بودن شهر بن حوشب نموده و علاوه برين ترمذي صاحب صحيح اعتراف نموده بانكه بخاري تقويت امر شهر نموده
و فرموده كه شهر حسن الحديث است و احمد بن عبد الله العجلي گفته كه او ثقه شامي است و يحيى هم او را ثقه و ثبت گفته و يعقوب
بن شيبه هم او را ثقه دانسته و ذهبي تصريح نموده بانكه رفته اند بسوي احتجاج بشهر جماعتي و حرب كرماني از احمد روايت كرده كه
او توثيق شهر كرده و گفته چه خوب است حديث شهر و نسوي گفته كه اگر چه تكلم كرده است در شهر ابن عون ليكن او ثقه است
ص حرف الشين ورق ٢٤٧/٢٠٢
قال الذهبي في الميزان قال ابو عيسى الترمذي قال محمد هو البخاري شهر حسن الحديث و قوى امره
و قال احمد بن عبد الله العجلي ثقة شامي و روى عباس عن يحيى ثبت و قال يعقوب بن شيبة شهر ثقة طعن فيه
بعضهم قال ابن عدي شهر ممن لا يحتج به و لا يتدين بحديثه قلت ذهب الى الاحتجاج به جماعة فقال حرب
الكرماني عن احمد ما احسن حديثه و وثقه و هو حمصي روى حنبل عن احمد ليس به باس و قال النسوي شهر
و ان تكلم فيه ابن عون فهو ثقة و هر گاه ثابت شد كه راويان اين حديث روات ثقات و رجال صحاح ستة اند لهذا احتجاج الحق

١

حديث غدير خم

باين روايت صحيح باشد وشبهه اينكه ابن كثير برين روايت وارد كرده واز وبهبي نقل نموده بعد ظهور وثوق رواة آن لائق اصغا
نيست ومعهذا توهم بطلان ثواب صوم غدير بدليليكه ذكر كرده وقتي تمام شود كه استحاله عدم زيادت ثواب صوم ديگر ايام على
العموم بر صوم ماه رمضان بدليلي قطعي ثابت كنند وبعد آن عدم جواز تخصيص آن عموم واضح سازند اما قدح اين روايت بحديث
صحيحين كه در آن نزول اين آيه بروز عرفه مرويست پس جوابش آنست كه بعد تسليم حديث صحيحين از قدح وجرح وقطع نظر
از عدم صلاحيت معارضه اش با اين روايت متفق عليها بين الفريقين محتمل است كه اين آيه شريفه دو مرتبه نازل شده باشد و
مثل اين احتمال را علماى اهل سنت جا بجا ذكر ميكنند چنانچه بر متتبع كتب حديث وتفسير وشروح حديث مخفي نيست ومعهذا بعض
منصفين اهل سنت بالخصوص درين آيه تصريح كرده اند كه محتمل است كه دو مرتبه نازل شده باشد چنانچه سبط ابن الجوزي در تذكرة
خواص الامة گفته فان قيل فهذه الرواية التي فيها قول عمر رض اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة
ضعيفة فالجواب ان هذه الرواية صحيحة وانما الضعيف حديث رواه ابو بكر احمد بن ثابت الخطيب عن عبد الله بن علي
بن محمد بن بشر عن علي بن عمر الدارقطني عن ابي نصر حبشون بن موسى بن ايوب الخلال رفعه الى ابي هريرة
وقال في آخره لما قال النبي صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه نزل قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم
٧٠ واتممت عليكم نعمتي الاية قال الواقدي انفرد بهذا الحديث حبشون ونحن نقول نحن ما استدللنا بحديث حبشون
بل بالحديث الذي رواه احمد في الفضائل عن البراء بن عازب واسناده صحيح ورواية حديث حبشون
مضطربة لانه قد ثبت في الصحيحين ان قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم الاية نزلت عشية عرفة في حجة الوداع
على ان الازهري قد روى عن حبشون ولم يضعفه فان رواية حبشون احتملت ان الاية نزلت مرتين مرة بمكة ومرة
بمدينة والله الموفق للصواب واليه المرجع والمآب سوم از دلائل قطعية براهين سنيه وشواهد صادقه عدول وبينات لائقه
قبول بر آنست كه حديث غدير نص بر امامت جناب امير المؤمنين است وجناب رسالت مآب آنجناب را درين روز خليفه
وامام گردانيده آنست كه حسان چون حديث غدير شنيد از جناب رسالت مآب اجازت خواست كه ابياتي چند درين باب
منظوم كند پس آنحضرت ارشاد نمود كه بگو على بركة الله وحسان باجازت واذن شريف چند شعر درين باب نظم كرد كه در آن
تصريح نمود باينكه جناب رسالتمآب حضرت امير را در روز غدير امام وهادي گردانيده وبامامت وهدايت آنجناب را پسنديده
وچون جناب رسالتمآب اين اشعار شنيد مدح حسان نمود واشعار او را پسند فرمود چنانچه در ما بعد از تذكرة خواص الامة منقول
خواهد شد وديگر ائمه سنيه نيز روايت آن كرده اند در خصائص نطنزي على ما نقل مذكورست اخبرنا الحسن بن احمد بن الحسن المهري
قال ثنا احمد بن عبد الله بن احمد قال حدثنا محمد بن احمد بن علي قال حدثنا محمد بن عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا

في ذكر حديث الغدير من الباب الثاني في فضائل علي عليه السلام

حدثنا يحيى الحماني قال حدثنا قيس بن الربيع عن ابي هارون العبدي عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله
دعا الناس الى علي ع في غدير خم وامر بما تحت الشجرة من الشوك فقم وذلك يوم الخميس فدعا عليا فاخذ بضبعيه فرفعهما
حتى نظر الناس الى بياض ابطي رسول الله ص ثم لم يتفرقوا حتى نزلت هذه الآية اليوم اكملت لكم دينكم واتممت
عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا فقال رسول الله ص الله اكبر على اكمال الدين واتمام النعمة ورضا الرب
برسالتي والولاية لعلي من بعدي ثم قال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله فقال حسان بن ثابت ائذن لي يا رسول الله ص فاقول في علي ابياتا تسمعها فقال قل على بركة
الله فقام حسان فقال يا معشر قريش اسمعوا قولي بشهادة من رسول الله ص في الولاية الثابتة يناديهم
يوم الغدير نبيهم * بخم واسمع بالرسول مناديا * يقول فمن مولاكم ووليكم * فقالوا ولم يبدوا هناك
التعاديا * الهك مولانا وانت ولينا * ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا * فقال له قم يا علي فانني *
رضيتك من بعدي اماما وهاديا * هذا حديث له طرق كثيرة الى ابي سعيد الخدري انتهى ازين عبارت
واضح گرديد كه ابو سعيد خدري نزول آيه اليوم اكملت لكم بروز غدير وانشاد حسان بن ثابت اين اشعار را روايت كرده واين آيات
را بسوي ابي سعيد طرق كثيره است ونطنزي هم اعتماد بران دارد وازين حر تحرير كدام نص واضح در خيال انحضرت است كه در
باره امامت جناب امير المؤمنين عليه السلام تنصيص آن كرده آيد حسان كه از جمله صحابه اعيان وسر دفتر شعراي زمان سرور انس و
جان است بآواز بلند نداء در داده كه مراد از مولى اولى بالتصرف وامام است حاليا هم اگر حضرات اهل سنت در دلالت ونص بودن
حديث غدير بر امامت جناب امير عليه السلام شكي وريبي دارند چاره بتقرير وتحرير متصور نيست واگر بروايت نطنزي كه حال فضل
وجلالت او فيما سياتي منقول خواهد شد گوش نه نهند اينك بعرض مي رسانم كه ديگر ثقات محدثين وعلام متبحرين نيز روايت اين اشعار
حسان بن ثابت كرده اند ابو بكر بن مردويه على ما نقل باسناد خود از ابو سعيد خدري روايت كرده ان النبي يوم دعا الناس
الى غدير خم وامر بما كان تحت الشجرة من الشوك فقم وذلك يوم الخميس ثم دعا الناس الى علي فاخذ بضبعيه
فرفعهما حتى نظر الناس الى بياض ابطي رسول الله ص ولم يتفرقا حتى نزلت هذه الآية اليوم اكملت لكم دينكم
واتممت عليكم نعمتي الآية فقال ص الله اكبر على كمال الدين وتمام النعمة ورضا الرب برسالتي والولاية لعلي
ثم قال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
فقال حسان بن ثابت يا رسول الله ص ائذن لي اقول ابياتا قال قل على بركة الله فقال حسان يا معشر قريش
اسمعوا شهادة رسول الله ص يناديهم يوم الغدير نبيهم * بخم واسمع بالنبي مناديا * يقول فمن مولاكم ووليكم

مخرج الحديث غدير خم عن ابيه عن ... فيقعى ل
ما رواه ابو جعفر عليهم السلام وفيه ان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم عمم علي بن ابي طالب
عمامته السحاب وارخاها بين يديه
... من خلفه ثم قال اقبل فاقبل ثم قال ادبر
فادبر فقال هكذا جاءتني الملائكة
... ثم قال من كنت مولاه فعلي مولاه ... الى يوم
الحديث ... ايضا من الزيادة فقال حسان
بن ثابت يا رسول الله ائذن لي ان اقول
في علي ابياتا تسمعها فقال قل على بركة
الله فقام حسان فقال يا معشر ... من رسول الله
اسمعوا قولي بشهادة ... يقول شعر
صلى الله عليه وآله ... يناديهم يوم الغدير نبيهم * بخم واسمع بالرسول مناديا
بان مولاكم نعم ووليكم * فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا
الهك مولانا وانت ولينا * ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا
ولن تجدن ... الذي ... عليا ...
... ابو سعيد الخدري ... من التاريخ ...
... الاستشهاد بالشعر ... النبي ...
البيان ... الثامن عشر من ذي الحجة ...
... الخميس ... فاخذ بضبعيه فرفعهما
47
حتى نظر الناس الى بياض ابطي رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال الله اكبر على
كمال الدين واتمام النعمة ورضى الرب
برسالتي والولاية لعلي من بعدي من كنت
مولاه فعلي مولاه الحديث ... الاربعين جمال الدين
حسيني ... الاحباب

فقالوا ولم يبدوا هناك تعاميا * الهك مولانا وانت ولينا * ولن تجدن منا لك اليوم عاصيا * فقال له قم يا علي فانني * رضيتك من بعدي اماما وهاديا * هناك دعا اللهم وال وليه * وكن للذي عادى عليا معاديا * قال فلقيه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال له هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت وامسيت مولاي وولي كل مؤمن ومؤمنة واگر روايت مثل ابن مردويه هم علاج عصبيت آنحضرات نتواند ساخت بلکه او را هم هدف سهام طعن و ملام سازند که چرا چنین اشعار متضمن نص جلی بر امامت خلیفه برحق از صحابی عادل روایت میکند ناچار برای تسکین وسواس خاطر آنحضرات تفحص دیگر بکار میبرم و صحت این اشعار از کلام عمده محدثین متأخرین آنحضرات بلکه مجددین ایشان ثابت کنم و زبان قیل و قال را مقطوع سازم پس مخفی نماند که شیخ جلال الدین سیوطی رساله مسمی بالازهار فیما عقده الشعراء من الآثار تصنیف کرده و در آن رساله اشعاری که متضمن مضامین احادیث و آثار است جمع نموده و بدان استدلال بر صحت و شهرت آن احادیث فرموده چنانکه در اول آن گفته هذا جزء جمعت فيه الاشعار التي عقد فيها شيء من الاحاديث والآثار سميته بالازهار فيما عقده الشعراء من الآثار وله فوائد منها الاستدلال به على شهرة الحديث في الصدر الاول وصحته وقد وقع ذلك لجماعة من المحدثين ومنها ايراده في مجالس الاملاء ومنها الاستشهاد به في فن البديع في انواع العقد والاقتباس والانسجام و در همین رساله میفرماید تذكرة الشيخ تاج الدين بن مكتوم لحسان بن ثابت الانصاري رض ؎ يناديهم يوم الغدير نبيهم * بخم فاسمع بالرسول مناديا * وقال فمن مولاكم ووليكم * فقالوا ولم يبدوا هناك تعاميا * الهك مولانا وانت ولينا * ولم تلف منا في الولاية عاصيا * فقال له قم يا علي فانني * رضيتك من بعدي اماما وهاديا * فمن كنت مولاه فهذا وليه * فكونوا له انصار صدق مواليا * هناك دعا اللهم وال وليه * وكن للذي عادى عليا معاديا * وايضا للسيد الحميري ؎ يا بايع الدين بدنياه * ليس بهذا امر الله * من اين ابغضت امام الهدى واحمد قد كان يهواه * من الذي احمد من بينهم * يوم خم ثم ناداه * امامه من بين اصحابه * وهم حواليه وسماه * هذا علي بن ابي طالب * مولى لمن قد كنت مولاه * فوال من والاه يا ذا العلى * وعاد من قد كان عاداه * وقال بعضهم اذا انا لم احفظ وصاة محمد * ولا عهده يوم الغدير مؤكدا * فاني كمن يشري الضلالة بالهدى * تنصر من بعد التقى وتهودا انتهى برای خدا تعصب و عناد را گذاشته یک لحظه تامل در اشعار حسان بن ثابت باید فرمود که شعر فقال له قم الخ نص صریح است بر آنکه جناب رسالتمآب در روز غدیر نص بر خلافت و امامت جناب امیر علیه السلام فرموده زیرا که معنایش آنست که جناب سرور کائنات گفت بحضرت امیر علیه السلام که ای علی برخیز که من پسندیدم ترا بحالیکه تو امام و هادی هستی بعد من نمیدانم که در این کلام حسان بن ثابت حضرات اهلسنت کدام توجیه و تاویل بر پا خواهند فرمود آیا لفظ امام و هادی را هم بمعنی محب

٤٢ مطابقة هذه العبارة على الاصل نقل هذه العبارات هي في آخر رسالة الازهار في مجموعة رسائل السيوطي الرسالة موجودة في خزانة الكتب التي ... الكرامة ... اعلى الله مقامه ... العبارة ... عليها

شرح ... جوهر مناقب تصنيف نور الدين جعفر بدخشي است ... و در آن فضائل ... مودة القربى ... [illegible]

حديث غدير

محب و ناصر یا محبوب خواهند گرفت یا حسان بن ثابت را از پایهٔ اعتبار ساقط خواهند کرد و بر چه کنند از حضرات بعید نیست چهارم

آنکه فاضل ربانی سید علی همدانی که مناقب و محامدش مجملا از نفحات جامی و علام الاخیار کفوی و مفصلا از خلاصة المناقب

و وثوق و عظمت و تمادش از ایضاح رشیدی میتوان دریافت در مودة القربی آورده عن عمر بن الخطاب قال نصب

رسول الله صلعم علیا علما فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من

خذله وانصر من نصره اللهم انت شهیدی علیهم قال و کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح فقال لی

یا عمر لقد عقد رسول الله صلعم عقدا لا یحله الا منافق فاحذر ان تحله قال عمر فقلت یا رسول الله صلعم انک

حیث قلت فی علی کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح قال کذا و کذا فقال نعم یا عمر انه لیس من ولد

آدم لکنه جبرئیل اراد ان یؤکد علیکم ما قلته فی علی انتهی و این حدیث که بحمد الله علی رغم حضرات اهل سنت آورده اند

و در حقیقت مذهب ایشان را از بیخ بر میکند دلیل واضح و برهان ساطع است بر آنکه آنچه یوم الغدیر واقع گشته عقد امامت

و خلافت جناب امیر علیه السلام بود نه آنچه اهل سنت میگویند که اظهار ناصریت یا محبوبیت آنجناب بود و صاحب وجیزه بعد ذکر

این حدیث فرموده بعد گذارش این حدیث فقیر از حضرات رجای آن دارد که هر چند کتمان حق را بدرجه قصوی رسانیده اند مگر اکنون

باقتفای ائمه مقتدای خود یعنی جناب خلافت مآب از چراه روی و وادی تاویل و توجیه پا کشیده دست بعروة الوثقای انصاف ۷۳

زنند و اعتراف کنند که آن عهد عهد خلافت بود و معهذا وست تاسف و حسرت بالند که با وجود قرع عصا از جانب روح الامین

باز جناب فاروق باعث حل آن شدند انتهی و فقیر میگویم که چون سنت الله جاری شده باینکه بر فراعنه و ضالین و رؤسا

شیاطین او تعالی شانه حجت خویش را بابلغ وجوه و اوضح تاکید است باتمام میرساند تا نباشد که روز بازپرس رو بروی حق سبحانه

تعالی عذری پیش نهند و پیدا نست که باعث ایقاد نار فتنه و فساد و انتزاع خلافت از خلیفه بر حق خلیفه ثانی خواهد بود

لهذا حجت خویش را بر او بایضاح حق بانزال کتاب اولا و بر زبان رسول ثانیا و بر لسان جبرئیل علیه السلام ثالثا تمام نمود

و آنچه کمتر از مکالمه ملائکه با احدی از امت در تبلیغ و انذار شفاها بوقوع آمده با عمر واقع کرد لیکن آن مخمور پیمانهٔ محبت امارت

این همه تاکیدات و ارشادات را صلا گوش ننهاد و کرد آنچه کرد و خواهند دید آنچه خواهد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

پنجم آنکه قصه نزول آیه سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع در حق آن منافقیکه از خلافت و امامت جناب

پیغمبر نافته بود دلیل واضح و برهان قاطع است بر آنکه جناب رسالتمآب صلعم در یوم غدیر و اقعه نص بر خلافت جناب امیر نموده و این قصه را

ثعلبی و کواشی در تفسیر و سید نور الدین سمهودی در جواهر العقدین و مناوی در فیض القدیر و جمال الدین محدث در اربعین خود و سبط

ابن الجوزی در تذکرة خواص الامة و محمد بن طلحه در مطالب السئول و ابن الصباغ در فصول مهمه و علی بن برهان الدین حلبی شافعی

حدیث غدیر خم

ودر بیان امیر المؤمنین و ... جمال الدین محدث که از مشائخ اجازه فاضل مخاطب از اکابر محدثین اهل سنت است ودر خطبه این تصریح نموده که این چهل حدیث در فضائل جناب امیر علیه السلام از کتب معتبره نقل ساخته مذکور است الحدیث الثالث عشر عن جعفر بن محمد عن آبائه الکرام علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما کان بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه حیث کان وفی روایة اللهم اعنه واعن به وارحمه وارحم به وانصره وانصر به فشاع ذلک وطار فی البلاد فبلغ ذلک الحارث بن النعمان الفهری فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ناقة له فنزل بالابطح عن ناقته واناخها فقال یا محمد امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله فقبلناه منک وامرتنا ان نصلی خمسا فقبلنا منک وامرتنا بالزکوة فقبلناه منک وامرتنا ان نصوم فقبلناه منک وامرتنا بالحج فقبلناه منک ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک تفضله علینا وقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک ام من الله عز وجل فقال النبی صلی الله علیه وسلم والذی لا اله الا هو ان هذا من الله عز وجل فولی الحارث بن النعمان وهو یرید راحلته وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الی راحلته حتی رماه الله عز وجل بحجر فسقط علی هامته وخرج من دبره فقتله وانزل الله عز وجل سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع و در تفسیر کواشی علی النقل مذکور است وقیل انه لما قال النبی من کنت مولاه فعلی مولاه وشاع ذلک وبلغ ذلک الحرث بن النعمان الفهری فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال یا محمد امرتنا بالتوحید والصلوة والزکوة والصوم والحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی ابن عمک ففضلته علینا وقلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک او من الله فقال والله الذی لا اله الا هو انه من الله فولی الحارث ویقول اللهم ان کان ما یقوله محمد حقا فامطر علینا حجارة فما وصل الی راحلته حتی رماه الله تعالی بحجر فسقط علی هامته وخرج من دبره فقتله فانزل الله سأل سائل بعذاب واقع وابن الصباغ در فصول مهمه گفته ونقل الامام ابو اسحاق الثعلبی رحمه الله تعالی فی تفسیره ان سفیان بن عیینة رحمه الله سئل عن قول الله عز وجل سأل سائل بعذاب واقع فیمن نزلت فقال للسائل لقد سألتنی عن مسئلة ما سألنی احد عنها قبلک حدثنی ابی عن جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما کان بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه فشاع ذلک وطار فی البلاد وبلغ ذلک الحارث بن النعمان الفهری فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ناقة له فاناخ ناقته ونزل عنها وقال یا محمد امرتنا عن الله عز وجل ان نشهد ان لا ال

حديث غدير خم

لا اله الا الله وانك رسول الله فقبلنا منك وامرتنا نصلي خمسا فقبلنا منك وامرتنا بالزكوة فقبلنا
وامرتنا ان نصوم رمضان فقبلنا وامرتنا بالحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتى نعت بضبعي ابن عمك تفضله
علينا فقلت من كنت مولاه فعلي مولاه فهذا شيء منك ام من الله عز وجل فقال النبي صلى الله عليه وسلم
والذي لا اله الا هو ان هذا من الله عز وجل فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته وهو يقول اللهم ان كان
ما يقوله محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فما وصل الى راحلته حتى رماه الله عز
وجل بحجر سقط على هامته فخرج من دبره فقتله فانزل الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له
دافع من الله ذي المعارج ودر كتاب انسان العيون في سيرة الامين المامون تصنيف علي بن برهان الدين حلبي شافعي مذكورست
قال بعضهم ولما شاع قوله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه في جميع الامصار وطار في جميع الاقطار
فبلغ الحارث بن النعمان الفهري فقدم المدينة واناخ راحلته عند باب المسجد فدخل والنبي صلى الله عليه
وسلم جالس وحوله اصحابه فجاء حتى جثى بين يديه ثم قال يا محمد انك امرتنا ان نشهد ان لا اله الا الله
وانك رسول الله فقبلنا ذلك منك وانك امرتنا ان نصلي في اليوم والليلة خمس صلوات ونصوم شهر رمضان
ونزكي اموالنا ونحج البيت فقبلنا ذلك منك ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك ففضلته وقلت
من كنت مولاه فعلي مولاه فهذا شيء من الله او منك فاحمرت عينا رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال
والله الذي لا اله الا هو انه من الله وليس مني قالها ثلاثا فقام الحارث وهو يقول اللهم ان كان هذا هو الحق
من عندك وفي رواية اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فارسل علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فوالله ما
بلغ باب المسجد حتى رماه الله بحجر من السما فوقع على راسه فخرج من دبره فمات وانزل الله تعالى سال سائل بعذاب
واقع للكافرين ليس له دافع الاية وسيد نور الدين سمهودي در جواهر العقدين گفته وروى الامام الثعلبي في تفسيره ان سفيان
بن عيينة رحمه الله سئل عن قول الله عز وجل سال سائل بعذاب واقع فيمن نزلت فقال للسائل سالتني عن
مسئلة ما سالني عنها احد قبلك حدثني ابي عن جعفر بن محمد عن ابائه عليهم السلام ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم لما كان بغدير خم نادى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي رضي الله عنه وقال من كنت مولاه
فعلي مولاه فشاع ذلك وطار في البلاد فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهري فاتى رسول الله صلى الله
عليه وسلم على ناقة له فنزل بالابطح عن ناقته واناخها وقال يا محمد امرتنا ان نشهد ان لا اله الا الله و
انك رسول الله فقبلناه منك وامرتنا ان نصلي خمسا فقبلناه منك وامرتنا بالزكاة فقبلنا وامرتنا

في ذكر حجة الوداع

في الذكر الرابع من القسم الثاني

فيض القدير شرح جامع صغير از زين الدين محمد المدعو بعبدالرؤف
المناوي شافعي است چنانچه صاحب كشف الظنون گفته
اما كتب الفنون در ذكر شرح جامع صغير افاده
فرموده و شرح الشيخ شمس الدين محمد العلقمي
بعبدالرؤف المناوي الشافعي المتوفى قريب
سنة الف ... والف شرح ... كامل البلاغ
... المناوي ... ...
... شرحا كبيرا في مجلدات
... العلماء ... الحمد لله الذي
... فيض القدير ... على الجامع الصغير
... الذي هو الجامع الكبير

ان نصوم فقبلنا وامرتنا بالحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتى نعت بضبعي ابن عمك تفضله علينا وقلت من
كنت مولاه فعلي مولاه فهذا شئ منك ام من الله عز وجل فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي لا اله
الا هو ان هذا من الله عز وجل فولى الحارث وهو يريد راحلته وهو يقول اللهم ان كان ما يقول محمد
حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فما وصل الى راحلته حتى رماه الله بحجر فسقط على
هامته وخرج من دبره فقتله فانزل الله تعالى سال سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع ونيز
كه از عمده محدثين اهلسنت است در كتاب فيض القدير شرح جامع صغير در شرح حديث من كنت مولاه فعلي مولاه
على ما نقل العلامة الدهلوي في تجبابة آورده وفي تفسير الثعلبي عن ابن عيينة قال ان النبي لما قال ذلك
طار في الآفاق فبلغ الحارث بن النعمان فاتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد امرتنا عن الله بالشهادتين فقبلناهما
وبالصلوة والزكوة والصيام والحج فقبلناها ثم لم ترض حتى نعت بضبعي ابن عمك ففضلته علينا
فهذا شئ منك ام من الله فقال والذي لا اله هو انه من الله فولى وهو يقول اللهم ان كان ما يقوله
محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم فما وصل الى الراحلة حتى رماه بحجر فسقط على هامته
٧٦ فخرج من دبره فقتله انتهى وصاحب جزه ورئيد اوله دلالت حديث غدير بر خلافت جناب امير عليه السلام افاده
فرموده اما الثاني پس آيه سال سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع كه آنرا بانفراده حجت بالغه است بر اختصاص حضرت
امير المؤمنين بخلافت ودليل به بهي ولي است بر اينكه مراد پيغمبر خدا از لفظ مولى در حديث من كنت مولاه فعلي مولاه
محب وناصر نبود بلكه متصرف في الامور بود وعلماى سنيه اگر زمين را بآسمان دوزند وبار كتاب اعتساف در خارستان شبهات
اندوزند روايتي كه ترا از آن مي توان كرد ثم نقل رحمه الله تعالى تلك الروايه وقال اذا دريت هذا فظهر لك انه
لا يمكن ان يعتري لاحد شبهة في ان ما جرى في خم غدير كان نصب علي على الخلافة بامر الله تعالى لا غير
تبيانش كه از غايت وضوح حاجت تبيين ندارد بطريق تنبيه على البديهيات آنكه اگر از لفظ مولى همين ناصر ومحب مفهوم
ميشد چنانكه حضرات سنيه كار بانصاف فرموده او عا دارند نضر بن حارث چرا نميگفت كه اقرار بشهادت خدا ورسول وصوم
وصلوة وزكوة وحج اركان دين ميساختي وچرا ميگفت كه رفعت بضبعي ابن عمك ففضلته علينا واگر
غلط فهميده بود بمنصب رسالت ضروري وهم شفقت نبوى بحال امت خود ايجاب آن داشت كه حضرت رسالت
باو ميفرمودند كه درين باب كدام تفضيل براي علي بن ابيطالب است كه تراناگوار گذشته من علي را محب وناصر شما
ساخته ام ومنصور ومحبوب فضيلتي دارد واگر بالفرض والتقدير ازين جهت فضيلتي براي علي هست تا براي شما خوش

صد
في شرح حديث الغدير
من حرف الميم

... بروايات الا انتسابي بحكايت
... كرده ... نموده گويند
... تقل نموده ... تصحيح ... نبايد
... نقل ... ميطالب ... نموده ... ...
... تفسير ... جمع ... كرده ... ...
... نقصد ... الحارث ...

حدیث غدیر خم

ضرری ندارد بلکه نافع است تا آن مسلمان از چنین عذاب محفوظ می‌ماند و سوگند حضرت پیغمبر صادق که این امر من الله بود و ما
مبطل آن ادعای مختلق که این همه تجشم موثت بتشکیک بعض صحابه از جانب رسول کبریا بود و لا معاذ الله حضرت صادق
حانث و آن لفظ که بزبان نتوانم آورد و شت نعمت ایزدی درین امر با آنکه خدای علیم حلیم و غفور و بر کریم است
و نزول عذاب باین عجلت دلیل دو امر است یکی آنکه در حضرت کبریا این امر بس جلیل و از مهمات و مکملات دین بود
که منکر چنین عذاب باین سرعت سریعه مبتلا شد دوم آنکه کسانیکه بعد ازین هم منکر این امر و مرتکب منکر اند گو در دنیا
از عذاب محفوظ اند مگر سیعلم الذین جحدوا ازدیاد و این ادب مقتضی نیست فقیر میگوید که ایراد اهلسنت این روایت را در
کتب خویش فی الحقیقت از تاثیرات علو حق باید دانست که مذهب ایشانرا هبا منثورا میسازد و ظاهر است که برین
تقدیر اراده معنی محب یا ناصر از مولی وجهی از جواز ندارد و نیز ظاهر که اراده معنی محبوب قطع نظر از آنکه مخالف لغت است
کما سیجیء نیز باطل است که در ایجاب محبت کسی تفضیل او لازم نمی‌آید که محبت مومنین بر رسول خدا لازم است
و تفضیل مومنین العیاذ بالله بر آنجناب لازم نمی‌آید و بالفرض اگر این ایجاب محبت موجب تفضیل آنجناب بود بر همه
کسانیکه محبت آنجناب واجب کرده پس باز هم مطلوب ما حاصل است که بنابرین تفضیل آنجناب بر شیوخ ثلثه
هم ثابت خواهد گردید که ایشان درین خطاب داخل بودند نه خارج و هم خطاب شیخین بمولای مومنین بانکه هنیئا لک
یا ابن ابیطالب اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مومن و مومنة دلیل واضح است بر آنکه ایشان
هم درین خطاب داخل اند گو عجب بود که اگر تصریح بودن شیخین در آن روز و حضور شان در آن مجمع منقول نمیگشت
حضرات اهلسنت میگفتند که محتمل است که ایشان در آنجا حاضر نباشند و این خطاب بغیر مخاطب اگرچه بعموم من آن برا
باطل کرده باشد و جناب علامه حلی در منهاج الکرامه این خبر را ذکر فرموده و ابن تیمیه در جواب هلا راه تاویلی و توجیهی نیا
[illegible] بر رد و ابطال آن برخاسته و قریب پنج شش ورق طولانی در صرف تکذیب آن نگاشته حالانکه ثقات
اعلام اهلسنت این روایت را اخراج کرده اند چنانچه [illegible] ابن عیینه که از اجله اعلام و اکابر ائمه عظام اهلسنت است
و اثبات توثیقش از قبیل اثبات ثابتات و ایضاح واضحات است این خبر را بسند خود از حضرت امام همام
جعفر صادق علیه السلام از آبای طاهرین آنجناب نقل کرده است پس حضرات اهل سنت نسبت وضع و اختلاق
درین سند بکدام کس خواهند فرمود مگر آنکه العیاذ بالله مثل نواصب معادات و منافات با اهلبیت طاهرین پیش گرفته
بوقوع حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قدح و آن کنند و زبان قطع او نسبت وضع با آنجناب نمایند که در حق حضرت
امام رضا علیه السلام یاتی عن ابیه بالعجائب میگویند و اعجب آنکه فاضل مخاطب و تلمیذ رشیدش سکوت را بعد نقل

صفحه
جواب البرهان الثانی من المنهج الثانی
ورق ۲۹۱ جلد ثانیه

صفحه
در [illegible] شرح
حدیث ابوداود لا یذکر
علی ثلث خصال الخ
ورق ۳۳۴ جلد اول

صفحه
مذکور در المیزان فی
ترجمه علی بن موسی بن
جعفر علیه السلام

صفحه
باب چهارم تحفه
صفحه ۲۴۶ / ۲۲۶

صفحه
فی اوائل [illegible]
انها جواب نفاق
الشیخان

۱

حدیث غدیر خم

کلام مخالف وليل تسليم وتصديق مي انكارند پس نقل روايات بطرق خود وتفسير كلام الهي شرح احاديث نبوي بطريق اولی باید است دليل تسليم وتصديق خواهد بود واين هم لطيفه آنست كه اين روزبهان ببعض روايات واهيه حاكم كه از ائمه سنيه است بجهة نسبت ميل تشيع باو احتجاج بر اهل حق ميكند حيرانم كه هرگاه روايات حاكم بر شيعه حجت باشد حالانكه شيعه حاكم را از مبتدعين وملحدين مي دانند وهرگز روايات ومقالات او را بجوي نميشمارند چگونه روايتيكه ابن عيينه امام الائمه سنيه از پدر خود از ائمه طاهرين نقل كرده بر انحضرات حجت نشود ششم آنكه ابن كثير شامي در تاريخ خود روايت كرده قال ابن جرير حدثنا احمد بن عثمان ابو الجوزاء ثنا محمد بن خالد بن عثمة ثنا موسى بن يعقوب الزمعي وهو صدوق حدثني مهاجر بن مسمار عن عائشة بنت سعد سمعت اباها يقول سمعت رسول الله يوم الجحفة واخذ بيد علي فخطب ثم قال ايها الناس اني وليكم قالوا صدقت فرفع يد علي فقال هذا وليي والمؤدي عني وان الله موال من والاه ومعاد من عاداه قال شيخنا الذهبي هذا حديث حسن غريب ثم رواه ابن جرير من حديث يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن مسمار فذكر الحديث وانه عليه السلم وقف حتى لحقه من بعده وامر برد من كان تقدم فخطبهم الحديث واين حديث را نسائی هم در كتاب خصائص وارد كرده حيث قال ابنانا زكريا بن يحيى بن عبد الرحيم قال ابنانا ابراهيم قال ثنا معن قال ثني موسى بن يعقوب عن المهاجر بن مسمار عن عائشة بنت سعد عن سعد وعامر بن سعد ان رسول الله خطب فقال اما بعد ايها الناس فاني وليكم قالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرفعها ثم قال هذا وليي والمؤدي عني وال اللهم من والاه وعاد اللهم من عاداه از اين حديث بقرينه لفظ والمؤدي عني ظاهر است كه مراد از لفظ مولى يا ولي هرچه باشد محب وناصر واشباه آن نيست بلكه مراد از آن خليفه وامام است كه اداي احكام از جانب رسالتمآب كار اوست وصريحتر از اين حديث ديگر است كه آنرا هم ابن كثير در تاريخ خود وارد كرده حيث قال قال الامام احمد ثنا يحيى بن آدم وابن ابي بكر قالا ثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة قال يحيى بن آدم وكان قد شهد حجة الوداع قال قال رسول الله علي مني وانا منه ولا يؤدي عني الا انا او علي از اين حديث ظاهر است كه جناب رسالت مآب صلعم فرموده كه ادا نميكند از جانب من كسي مگر من يا علي وچون فقره لا يؤدي عني الا انا او علي مطلق است وتقييدي در آن غير واقع لهذا شامل جميع امور خواهد بود وهرگاه تاديه جميع امور از جانب رسالتمآب صلعم منحصر در ذات شريف آنحضرت باشد لهذا نمي تواند شد كه خليفه وامام غير آنجناب باشد چه كار خليفه وامام همين است كه تبليغ امور وتاديه آن از جانب جناب رسالتمآب بكند واين صفت عمده صفات واهم شعائر خليفه است وهرگاه اين صفت منحصر

صـ
فصل في ايراد الحديث الدال على انه خطب بمكان بين مكة والمدينة في مرجعه من حجة الوداع قريباً من الجحفة يقال لها غدير خم فبين فيها فضل علي

صـ
ذكر قول النبي علي ولي كل مؤمن من بعدي
تف ٤٢

۴۸

صـ
نشان سابق

حدیث غدیر خم

منحصر در جناب امیر علیه السلام باشد غیر آنجناب چگونه خلیفه و امام می‌تواند شد هفتم آنکه شک نمودن ابو الطفیل در حدیث غدیر و استنکار و استعظام آن دلیل صریحست بر آنکه این حدیث دلیل امر عظیم جلیل الشان بوده که برای هر کس حاصل نبوده و اگر مراد از آن صرف همین معنی میبود که جناب امیر علیه السلام محب و ناصر مؤمنین یا محبوب ایشانست این امر هرگز لائق استبعاد و استنکار نبود که اولا این معنی برای جمیع مؤمنین علی العموم ثابت و برای صحابه و سائر اهلبیت علیهم السلام بالخصوص در احادیث کثیره متحقق و جناب رسالتمآب در حق آنجناب بمراتب بیشمار و کرات و مرات بسیار این امر را ثابت فرموده پس ابو الطفیل نهایت سفیه و بیعقل باشد اگر مثل این امر شائع و ذائع را استبعاد و استنکار نماید و استنکار و استعظام ابو الطفیل از روایات سابقه واضح است و در روایت ابو حاتم که در ریاض النضره مذکور است منقولست که ابو الطفیل گفت که من بعد شنیدن استشهاد جناب امیر ع بر حدیث غدیر و شهادت مردم بر آن بیرون آمدم و در نفس من شک بود تا آنکه با زید بن ارقم ذکر آن نمودم و او هم تصدیق کرد پس محل امعانست که آیا ابو الطفیل با اینهمه جلالت شان و عظمت و علم و دانش در معنی شک داشت که جناب رسالتمآب آنجناب را دوستی جناب امیر ع نموده و حکم بآن داده یا ناصریت و محبیت آنجناب بیان فرموده هرگز عاقلی این را تجویز نخواهد کرد و در روایت کنز العمال از ابن جریر نیز مذکورست که ابو الطفیل
۷۹ بعد شنیدن حدیث غدیر از زید بن ارقم سوال کرد که آیا تو شنیدی این را از جناب رسالتمآب زید بن ارقم گفت که احدی در آنجا حاضر نبود مگر آنکه بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده و نسائی هم روایت شک و ریب ابو الطفیل و استنکار او حدیث غدیر را روایت کرده حیث قال اخبرنی هارون بن عبد الله البغدادی الحمال قال ثنا مصعب بن المقدام قال ثنا فطر بن خلیفه عن ابی الطفیل و ابو داود قال ثنا محمد بن سلیمان قال ثنا فطر عن ابی الطفیل عامر بن واثله قال جمع علی الناس فی الرحبة فقال انشد بالله کل امرء سمع رسول الله ص یقول فی غدیر خم ما سمع فقام اناس فشهدوا ان رسول الله ص قال یوم غدیر خم الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم وهو قائم ثم اخذ بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال ابو الطفیل فخرجت وفی نفسی منه شیء فلقیت زید بن ارقم فاخبرته فقال وما تنکر انا سمعته من رسول الله ص واللفظ لابی داود هشتم آنکه تعدید ابن عباس حدیث غدیر را از فضائل خاصه جناب امیر ع چنانچه در ما بعد مذکور خواهد شد صریحست در آنکه احدی درین فضیلت مشارک آنجناب نبوده و ظاهر است که اگر مراد از مولی درین حدیث محب یا ناصر یا محبوب باشد این معانی اختصاصی بجناب امیر ندارد بلکه دیگر صحابه هم درین صفات شریک اند پس معلوم شد که مراد از آن خلافت و امامت است و آن البته نسبت سائر صحابه مخصوص بآنجناب بوده نهم آنکه

حدیث غدیر خم

سعد بن ابی وقاص که از اکابر صحابه است نیز حدیث غدیر را از مناقب و فضائل مختصه آنجناب شمرده و در حق آن گفته که اگر یکی
هم از آن برای من می بود بهتر بودی از شتران سرخ مو چنانچه نسائی در خصائص آورده اخبرنا حرمی بن یونس بن محمد (صح / ذکر منزلة علی بن ابیطالب صفحه ۳/۳۴)
الطرطوسی قال ثنا ابو غسان قال ثنا عبد السلام عن موسی الصغیر عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد
رضی الله عنه قال کنت جالسا فتنقصوا علی بن ابیطالب فقلت لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ان له خصالا ثلاثا لان یکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم سمعته یقول انه منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی وسمعته یقول لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله
وسمعته یقول من کنت مولاه فعلی مولاه و این حدیث در باب عدا از کنز العمال هم منقول خواهد شد و ظاهر است که اگر مراد از حدیث
غدیر صرف ناصریت و محبیت جناب امیر یا محبوبیت آنجناب میبود و انهمه شغف و وله سعد بن ابی وقاص و این استعظام و استکبار
و تمنی نداشت چه این امور برای تمام صحابه ثابت است اختصاصی بآن جناب نداشت و خود سعد بن ابی وقاص را این امور حاصل
بود که او هم محب و ناصر مومنین و محبوب ایشان بوده دهم آنکه روایات استشهاد جناب امیر علیه السلام بحدیث غدیر خم دلیل واضح و صحت
بر آنکه این حدیث دلالت بر امامت آنجناب دارد و اگر چه سابقا بعضی از روایات متضمنه این معنی منقول شده لیکن درین جا روایات ۸۰
دیگر باید شنید در مسند احمد بن حنبل مسطور است حدثنا عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنا ابن نمیر قال حدثنا عبد الملک (صح / من مسند علی رضی الله عنه ورق ۴۹ صفحه ۲۹)
عن ابی عبد الرحیم الکندی عن زاذان ابی عمر قال سمعت علیا فی الرحبة وهو ینشد الناس من شهد رسول
الله صلعم یوم غدیر خم وهو یقول ما قال فقام ثلثة عشر رجلا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم وهو یقول من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وایضا فی المسند حدثنا عبد الله قال حدثنی (صح / نشان سابق ورق ۵۱/۲۹)
ابی قال حدثنا محمد بن عبد الله قال حدثنا الربیع یعنی ابن ابی صالح الاسلمی قال حدثنی زیاد بن ابی زیاد قال سمعت
علی بن ابیطالب ینشد الناس فقال انشد الله رجلا مسلما سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم غدیر
خم ما قال فقام اثنا عشر بدریا فشهدوا وایضا فیه حدثنا عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنا علی بن حکیم الاودی (صح / نشان سابق ورق ۲۹)
قال اخبرنا شریک عن ابی اسحاق عن سعید بن وهب وعن زید بن یثیع قال نشد علی الناس فی الرحبة من
سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یوم غدیر خم الا قال فقام من قبل سعید ستة ومن قبل زید
ستة فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم یقول لعلی یوم غدیر خم الیس الله اولی بالمومنین قالوا بلی قال اللهم
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وایضا فیه حدثنا عبد الله حدثنی ابی ثنا (صح / نشان سابق ورق ۲۹)
محمد بن جعفر ثنا شعبة عن ابی اسحاق قال سمعت سعید بن وهب قال نشد علی الناس فقام خمسة او ستة

ستة من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فشهد وان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كنت مولاه
فعلي مولاه وايضا فيه حدثنا عبد الله حدثني ابي حدثنا اسود بن عامر انبأنا ابو اسرائيل عن الحكم عن ابي
سليمان عن زيد بن ارقم قال استشهد علي الناس فقال انشد الله رجلا سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول
اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فقام ستة عشر رجلا فشهدوا

ظاهر است که استشهاد جناب امیر علیه السلام دلیل صریحیست بر آنکه حدیث غدیر دلالت بر امامت و خلافت آنحضرت دارد زیرا که ناصریت و محبیت یا محبوبیت حاجت استشهاد نداشت که امری بود ظاهر و باهر کسی را در آن مجال انکار نبوده و جمیع حاضرین رحبه که جمله صحابه و اصحاب حل و عقد و متولیان امر استخلاف و شوری بودند هرگز درین باره ریبی و استبعادی و انکاری نداشته باشند پس بمقابله ایشان استشهاد نمودن بر امری که همه شان معترف بآن باشند و احدی انکار آن نداشته عبث است و از اینجاست که ابن روزبهان اصل استشهاد جناب امیر را بر حدیث غدیر باطل و اصل آن را باین دلیل تکذیب استشهاد آنحضرت از انس و بد دعا نمودن برای او بجهت کتمانش نموده کما سمعت و از اینکلام ابن روزبهان عند التأمل نکته لطیف بر می آید و آن اینست که بقول ابن روزبهان استشهاد جناب امیر بر حدیث غدیر باطل و
81 وقوعش از جناب امیر مستبعد بلکه ممتنع گردید حالانکه استشهاد آنحضرت بر حدیث غدیر بروایات متکثره و احادیث متعدده ثابت و متحقق پس قول ابن روزبهان وجهی از صحت نخواهد داشت مگر اینکه غرضش تکذیب استشهاد بر حدیث غدیر لا من حیثیة نفس الحدیث باشد بلکه مرادش تکذیب آن من حیثیة کون هذا الاستشهاد استشهادا علی وجوب محبته او ناصریته و محبیته باشد و مستبعد و منکر استشهاد ازین حیثیت کلامی نیست چه استشهاد بر چنین امر شایع و واقع لاشبهه مستبعد بلکه ممتنع است و چون حدیث غدیر را دال بر خلافت و امامت آنجناب گویند استبعاد ابن روزبهان هم بجای خویش می ماند و استشهاد هم صحیح میگردد زیرا که استبعاد او برین تقدیر متعلق باستشهاد بر دلالت استشهاد جناب امیر در واقع بر امر خلافت و امامت بود و آن البته بجهت کثرت دواعی اخفا و کتمان و اندراسش بسبب سعی متغلبین و متقمصین قمیص خلافت لائق استشهاد بود که مردم انکار و استنکاف از آن داشتند یازدهم آنکه روایات اهلسنت دلالت دارد بر آنکه هرگاه جناب امیر علیه السلام استشهاد بر حدیث غدیر فرمود جمعی ادای شهادت کردند و قومی باخفای آن برخاستند پس بدعای جناب امیر سزای آن یافتند بعضی بعمی و بعضی به برص مبتلا گردیدند و جماعتی عذاب الهی در دار دنیا چشیدند ابن کثیر شامی در تاریخ خود که مسمی است بالبدایة والنهایة گفته وقال عبد الله بن احمد
حدثنا احمد بن عمر الوکیعی ثنا زید بن الحباب ثنا الولید بن عقبة بن نزار العنسی ثنا سماک بن عبید

حدیث غدیر خم

بن الولید العبسی قال دخلت علی عبد الرحمن بن ابی لیلی فحدثنی انه شهد علیا فی الرحبة قال انشد الله رجلا سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم وشهده یوم غدیر خم الا قام ولا یقوم الا من قد راه فقام اثنا عشر رجلا فقالوا قد رأیناه وسمعناه حیث
اخذ بیده یقول اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فقام الا ثلثة لم یقوموا فدعا علیهم
فاصابتهم دعوته وروی ایضا عن عبد الاعلی بن عامر الثعلبی وغیره عن عبد الرحمن بن ابی لیلی به وهمین عبارت مسند احمد بن
حنبل است حدثنا عبد الله قال حدثنا احمد بن عمر الوکیعی قال حدثنا زید بن الحباب قال حدثنا الولید بن عقبة بن نزار
العبسی قال حدثنی سماک بن عبید بن الولید العبسی قال دخلت علی عبد الرحمن بن ابی لیلی فحدثنی انه شهد علیا
فی الرحبة قال انشد الله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم وشهده یوم غدیر خم الا قام ولا یقوم الا من قد راه فقام
اثنا عشر رجلا فقالوا قد رأیناه وسمعناه حیث اخذ بیده یقول اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله فقام الا ثلثة لم یقوموا فدعا علیهم فاصابتهم دعوته و در جامی در نفحات الانس گفته روی الامام
المستغفری رحمه الله باسناده ان علیا رضی الله عنه سأل رجلا عن حدیث فی الرحبة فکذبه قال انک کذبتنی
قال ما کذبتک قال ادعو الله علیک ان کنت کاذبا ان یعمی بصرک قال فادع الله فدعا علیه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
فعمی بصره فلم یخرج من الرحبة الا وهو اعمی و ترجمه این روایت در شواهد النبوة هم وارد نموده و در کنز العمال مسطور است ۱۳
عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال خطب علی فقال انشد الله امرأ نشدة الاسلام سمع رسول الله یوم غدیر خم
اخذ بیدی یقول الست اولی بکم یا معشر المسلمین من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله الا قام فشهد فقام بضعة عشر رجلا
فشهدوا وکتم قوم فما فنوا من الدنیا حتی عموا و برصوا قط فی الافراد الدارقطنی ۱۲ پس تدبر منصف مختفی نخواهد که کتمان جمعی از اصحاب
کبار شهادت حدیث غدیر را و بد دعا نمودن جناب امیر علیه السلام بر آن و مقبول شدن آن بارگاه الهی و ظهور اثرش و استجابت آن
دلیل واضح و برهان ساطع است بر نهایت عظمت و جلالت امر که این حدیث مراو است و ظاهر است که در گواهی محبیت و
ناصریت و محبوبیت آنحضرت چندان مقام کتمان و مضائقه نبوده مگر آنکه بکمال خبث و نفاق صحابه قائل شوند و علاوه برین از ین
احادیث عدیده اساس تفضیل الصحابة کلهم منهدم شد چه از آن ظاهر است که این کسان که کتمان شهادت کردند بلا ریب صحابه بودند
چه از غیر صحابه این استشهاد مقصود نیست و این کتمان شان باشد کبیره است بلکه از اکبر کبائر و بجهت شنیع که در سزای
آن بعذاب عاجل مبتلا شدند و ازین روایات این هم ظاهر است که از جمله صحابه آنکسان هم بودند که عداوت با جناب امیر علیه السلام
داشتند و خفای فضائل آنحضرت می خواستند پس ادعای مخاطب اسلاف متعقلین او موالات جمیع صحابه را با جناب امیر علیه السلام

صفحه مسند علی علیه السلام ورق ۹۷ جلد اول ۳۹

صفحه القول فی اثبات کرامات الاولیاء

صفحه ذکر امیر المؤمنین صفحه ۲۸۴ / ۲۰۱

صفحه فضائل علی من باب فضائل الصحابة من قسم الافعال ۲۲۸

حدیث غدیر خم

علیه السلام تا بسبب عیش نیست و نیز از ملاحظه این روایات تعارض حضرات اهل سنت در باره عدم جواز اخفای صحابه نص خلافت جناب
امیر علیه السلام را و امتناع مخالفتش بر ایشان هبا منثورا گردید زیرا که اگر حدیث غدیر نص در امامت جناب امیر است کما هو الواقع
پس مطلوب اهل حق بلا کلفت بصراحت تمام ثابت شد که با وصفیکه جناب رسالت پناه این نص را بمجمع یک لکه و بیست هزار صحابی
ارشاد فرموده بودند آنرا چنان پوشیدند و در ابطالش کوشیدند که جناب امیر علیه السلام را بمقابله اهل شوری که اکابر صحابه بودند حاجت
استشهاد بران افتاد و باز قلیلی از انها شهادت دادند و بندی زبان ضرارت توامان خود را بامر حق نگشادند و آخر بسزای این
در عذاب عاجل افتادند و اگر بالفرض حدیث غدیر نص بر امامت جناب امیر علیه السلام نیست بلکه مراد از آن محض ایجاب محبت جناب
امیر است پس باز هم مطلوب ما بالاولویت ثابت میشود زیرا که هرگاه صحابه وجوب محبت جناب امیر علیه السلام را که بارها
جناب رسالتمآب ارشاد نموده و در مجمع عظیم آنرا بیان فرموده منکر شدند و اخفای آن نمودند تا آنکه جناب امیر علیه السلام را
حاجت استشهاد بر آن افتاد و بعد استشهاد هم بعضی بر آن شهادت ندادند و جمعی کتمان آن کردند پس اگر این حضرات نص امامت
و خلافت جناب امیر علیه السلام را اخفا نمایند و بابطال آن پردازند و عمل را بآن ترک نمایند از ایشان چه عجب است و تعجب
نماند که از روایات ثقات این حضرات ظاهر است که کسانیکه اخفای شهادت حدیث غدیر نمودند و کتمان آن کردند اکابر صحابه
۱۲۳ و جلیه و عظیم الشان بودند از انجمله زید بن ارقم و انس بن مالک و براء بن عازب ابن قتیبه در کتاب المعارف که نسخه متعارف
آن نزد حقیر حاضر است در ذکر ذوی العاهات می فرماید انس بن مالک کان بوجهه برص ذکر قوم ان علیا سأله عن
قول النبی صلی الله علیه و سلم اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقال کبرت سنی و نسیت فقال له علی ان کنت
کاذبا فضربک الله ببیضاء لا تواریها العمامة و در اربعین جمال الدین محدث در ذکر حدیث غدیر مذکور است و روا
زر بن حبیش فقال خرج علی من القصر فاستقبله رکبان متقلدی السیف علیهم العمائم حدیثی عهد
بسفر فقالوا السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا مولانا فقال علی بعد ما رد
السلام من ههنا من اصحاب رسول الله فقام اثنا عشر رجلا منهم خالد بن زید ابو ایوب الانصاری و خزیمة
بن ثابت ذو الشهادتین و ثابت بن قیس بن شماس و عمار بن یاسر و ابو الهیثم بن التیهان و هاشم بن عتبة بن ابی
وقاص و حبیب بن بدیل بن ورقا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله یوم غدیر خم یقول من کنت مولاه فعلی
مولاه الحدیث فقال علی لانس بن مالک و البراء بن عازب ما منعکما ان تقوما فتشهدا فقد سمعتما کما سمع
القوم فقال اللهم ان کانا کتماها معاندة فابلهما اما البراء فعمی فکان یسأل عن منزله فیقول کیف یرشد من
ادرکته الدعوة و اما انس فقد برصت قدماه و قیل لما استشهد علی علی قول النبی من کنت مولاه فعلی

صح
ذیل حدیث ثالث عشر

صح
توجیه ذوی العاهات تا آخر الکتاب

حديث غدير خم

مولاه اعتذر بالنسيان فقال اللهم ان كان كاذبا فاضربه ببياض لا تواريه العمامة فبرص وجهه و ملا جامى و ركن شيع النبوة
که باعتراف فاضل رشید کتاب جلیل است در ذکر کرامات جناب امیر علیه السلام میفرماید از انجمله آنست که روزی بر حاضران مجلس سوگند
داد که هر که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده است که گفته من کنت مولاه فعلی مولاه گواهی دهد دوازده تن از انصار حاضر بودند گواهی
دادند یکی دیگر که آنرا از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده بود و حاضر بود اما گواهی نداد حضرت امیر کرم الله وجهه فرمود که ای فلان تو چرا گواهی
ندادی با آنکه تو هم شنیده گفت من پیر شده ام و فراموش کرده ام امیر گفت که خداوندا اگر این شخص دروغ میگوید سفیدی بر بشره
وی ظاهر گردان که عمامه چشمان آنرا نپوشد راوی گوید که والله من آن شخص را دیدم که سفیدی در میان دو چشم وی پیدا آمده بود و
از انجمله آنست که زید بن ارقم رضی الله عنه گفته است که من در میان مجلس یا مثل آن حاضر بودم و من نیز از آن جمله بودم که شنیده
بودم اما گواهی ندادم و آنرا پنهان داشتم خدا تعالی روشنائی چشم مرا ببرد و گویند که همیشه بر فوت آن شهادت اظهار ندامت میکرد
و از خدا تعالی آمرزش میخواست و در انسان العیون فی سیرة الامین المامون تصنیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی مذکور
است و قد جاء ان علیا رضی الله عنه قام خطیبا فحمد الله تعالی و اثنی علیه ثم قال انشد الله من شهد غدیر خم الا
قام ولا یقوم رجل یقول نبئت او بلغنی الا رجل سمعت اذناه و وعاه قلبه فقام سبعة عشر صحابیا وفی المعجم
٨٤ الکبیر ستة عشر صحابیا وفی روایة اثنا عشر وفی روایة ثلثون صحابیا فقال هاتوا ما سمعتم فذکروا
الحدیث ومن جملته من کنت مولاه فعلی مولاه وفی روایة فهذا مولاه وعن زید بن ارقم وکنت ممن کتم فذهب
بصری وکان علی رضی الله تعالی عنه دعی علی من کتم و یحیی بن الحسن حلی احله الله دار الکرامة از مناقب ابن
المغازلی نقل کرده اخبرنا ابو الحسین علی بن عمر بن عبد الله بن شوذب قال حدثنی احمد بن یحیی بن عبد الحمید
حدثنی اسرائیل الملائی عن الحکم بن ابی سلیمان المؤذن عن زید بن ارقم قال نشد علی الناس فی المسجد
انشد الله رجلا سمع النبی یقول من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فکنت انا
فیمن کتم فذهب بصری ازین عبارات بصراحت تمام و وضوح و لائح است که زید بن ارقم وانس بن مالک و براء بن
عازب شهادت حدیث غدیر را با وصف استشهاد جناب امیر اخفا نمودند و طریقه کتمان پیمودند و بدیهی است که این هم
سه صحابی بس جلیل الشان و عظیم المرتبه و رفیع القدر و جمیل الفخر بودند و بمراتب عالیه فضل و جلالت و ورع و تقوی
و علم و شرف و اختصاص و قرب و کمال و تدین فائز پس قریب باستحاله عقلی و نقلی است که این حضرات ثلثه شهادت وجوب
ولا و دوستی جناب امیر علیه السلام که از آفتاب روشن و واضحتر بوده پوشیده باشند و اگر حضرات اهل سنت التزام
آن بکنند نهایت خبث طینت و غایت بیدینی ایشان ثابت کرده باشند که وجوب محبت جناب امیر را هم انکار کردن خواستند

ذکر امیر المؤمنین علی بن ... سفید

فی القسم الاول من الایضاح

ذکر حجة الوداع